مظلومیت شیعه

در عصر عباسیان



صادق انصاری‌پور

مجمع جهانی شیعه شناسی

بسم الله الرحمن الرحیم

مظلومیت شیعه در عصر عباسیان

نویسنده:

صادق انصاری پور

ناشر چاپی:

مجمع جهانی شیعه شناسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مظلومیت شیعه در عصر عباسیان

مشخصات کتاب

سرشناسه : انصاری پور، صادق، ۱۳۶۳ -

عنوان و نام پدیدآور : مظلومیت شیعه در عصر عباسیان/ صادق انصاری پور؛ [برای] مجمع جهانی شیعه شناسی؛ محقق و ویراستار علمی و ادبی علیرضا ابراهیمی.

مشخصات نشر : قم: دارالتهذیب، ۱۳۹۴.

مشخصات ظاهری : ۲۵۶ ص.

شابک : ۸۸۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۹۴۹۳۰-۴-۳

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه: ص. [۲۴۹] - ۲۵۶؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : شیعه -- تاریخ

موضوع : Shi'ah -- History

موضوع : عباسیان -- تاریخ

موضوع : Abbasids -- History

شناسه افزوده : مجمع جهانی شیعه شناسی

رده بندی کنگره : BP۲۳۹/الف۸۵م۶ ۱۳۹۴

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۴۰۴۹۹۷۸

ص: ۱

اشاره

تصویر

ص: ۵

فهرست مطالب

ص: ۸

ص: ۹

ص: ۱۰

ص: ۱۲

ص: ۱۳

دیباچه

مطابق منابع تاریخی، مظلومیت خانـدان پیامبر صـلی الله علیه و آله وسـلم و شـیعیان آنها هم در زمان رسول الله صـلی الله علیه و آله وسـلم و هم بلافاصـله بعـد از رحلت نبی اکرم صـلی الله علیه و آله وسـلم آغـاز شـد، عرصه‌هـای مظلومیت اهـل بیت(ع) و شیعیان آنها متفاوت بود و در هر دوره ی تاریخی به اشکال مختلف نمود داشت طبیعی است گزارش تاریخی این مظلومیت‌ها که ریشه‌های مظلومیت مسلمانان شیعه در عصر حاضر نیز می‌باشد از اهمیت خاصی برخوردار است و با عنایت به سیره و تأکید پیشوایان شـیعه مبنی بر بیان و شـرح مظلومیت‌های اهل بیت(ع) و شیعیان آنها از جمله روایت معروف امام باقر(ع)(۱) و روایت حضـرت زهرا(سـلام الله علیها) در خصوص بیان تشـریحی مظلومیت شـیعیان تردیـدی نمی‌مانـد که این موضوع از همان ابتدا مورد عنایت خاص پیشوایان اسـلام بوده است از طرف دیگر ظلم بر مسـلمانان شیعه دارای دو عرصهٔ متداخل بوده است گاه از جـانب حاکمـان ظـالم در درون دنیای اسـلام و گاه از بیرون دنیای اسـلام رخ داده است که تفکیک عوامل آن برای شـناخت راهکارها ضـروری است. همچنین ظلم بر مسـلمانان شیعه در دوره معاصر نیز از شیعه ستیزی تاریخی کمال بهره را برده است و در عرصه‌های مختلف سیاسـی، رسانه ای و اجتماعی عصر حاضر و حتی فضای روابط بین المللی شکل گرفته است اما بیان این نکته مهم است که اگرچه مسلمانان شیعه در طول تاریخ مورد

۱- . شـیعیان ما را در هر شـهری به دست می آوردند می کشـتند و دست و پاهایشان را به جرم شـیعه بودن قطع می کردند ابن ابی الحدید، ج ۴، ص۵۸.

مظالم، فشار و سرکوب بوده اند اما این طور نیست که مکتب تشیع تنها مکتب ستم کشیدگان عالم اسلامی باشد بلکه با نگاهی به تاریخ اسلام در می‌یابیم که تشیّع، مکتب آزاداندیشان، عدالت گرایان و هواداران حاکمیت اسلام دور از استبداد بوده است. به همین دلیل هر انقلابی، آزاد اندیش، عقل گرا و عدالت گرا که بر خلاف عقاید رسمی دربار خلیفگان و پادشاهان اموی، عباسی، مغول و عثمانی حرکت می‌کرد به جرم تشیع مورد آزار و ظلم قرار می‌گیرد. بزرگانی چون: جابر بن حیّان، ابن سکیت، بوعلی سینا، سهروردی و... به همین اتهام مورد تعقیب قرار می‌گرفتند(۱). و با همه این فشارها شیعیان در کنار دیگر مسلمانان نقش بی بدیل خود را در ساختن تمدن اسلامی ایفا کردند(۲).

دوره حدود پانصد و سی ساله خلافت عباسیان اگرچه از سویی شاهد رشد روزافزون مکتب تشیع بود ولی از جانب دیگر شاهد مظالم متعدد و گوناگونی علیه خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و هواداران آنها بود که بیان آن مظلومیت‌ها در هر قرن از بحث فراوانی را می طلبد که اثر حاضر گزارش فهرست واری از آن مظالم را ارائه کرده و به خامه روان محقق ارجمند جناب حجت الاسلام صادق انصاری‌پور به رشته تحریر در آمده است. مجمع جهانی شیعه شناسی افتخار دارد این اثر را به جامعه فرهنگی کشور عرضه نماید و امید است که قدمی برای تبیین بیشتر ریشه های مظلومیت شیعه در عصر حاضر و ارائه راهکارهای برون رفت از آن باشد.

مجمع جهانی شیعه شناسی

۱- . در این باره ر ک: حسن انوشه، شیعه مظلوم یا ستیهنده؟، نشریه کلمه، شماره هفتم و هشتم.

۲- . در این باره رک: تاسیس الشیعه لعلوم الاسلام، نویسنده: صدر، حسن ناشر: اعلمی محل نشر: تهران سال نشر: ۱۳۷۵. و علی اکبر ولایتی، نقش شیعه در فرهنگ و تمدن اسلام و ایران، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۹.

مقدمه مؤلف

نوشته خود را به نام خدایی آغاز می کنم که آغازی ندارد و سپاس بی پایان خویش را به درگاه ایزدی به ارمغان می فرستم که پایانی ندارد. آری تنها اوست که در عالم هستی بی آغاز و بی پایان است، اوست که اندیشه ها از ستایش گوهرش ناتوانند و خردها از دریافت گوهرش سرگردانند.

انسان چند صباحی در این دنیا زندگی می کند و چه خوب است که در مسیر قرآن و عترت قرار بگیرد و به زندگی خود صبغه الهی بخشد. همان طوری که خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می فرماید: (صِبْغَةَ اللهِ وَ مَنْ أحْسَنُ مِنَ اللهِ صِبْغَةً وَ نَحْنُ لَهُ عابِدُون)(1) رنگ خدایی و چه رنگی از رنگ خدایی بهتر است؟ و ما تنها او را عبادت می کنیم. خداوند در این آیه شریفه می فرماید که به زندگی و کارهای خود رنگ خدایی ببخشید تا بنده ی خدا باشید.

خدا را سپاس می گویم که این سعادت را به من حقیر عطا فرمود تا بتوانم به خواست پروردگار بزرگ، بر انجام یک امر دینی و ادای یکی از وظایف وجدانی توفیق یابم و به قلم خود رنگ الهی داده، گوشه ای از وظایف بندگی خود را انجام دهم.

تاریخ، سرگذشت پیشینیان است و خداوند به ما عقل و شعور داده تا آن را در

۱- . بقره / ۱۳۸.

زندگی خود به کار گیریم و نسبت به گذشتگان بی تفاوت نباشیم زیرا ما جزئی از مجموعه انسا ن ها و وابسته به تاریخ آن ها هستیم، پس باید از گذشته آگاهی یابیم تا بتوانیم با بینشی صحیح، حق را از باطل تشخیص دهیم و در مسیر حق قرار گیریم.

ما که در دوره ی پیشرفت و علم زندگی می کنیم و خود را لایق حمل امانت الهی می دانیم، سزاوار است سعی و تلاش خود را برای یافتن حق متمرکز کنیم. حال که خدا ما را در «أحسن تقویم»((۱))

آفریده است، چرا بگذاریم دیگران ما را به «اسفل السافلین»((۲))ببرند؟!

هر ملتی به گونه ای وابسته و نیازمند تاریخ گذشتگان خود است چرا که تاریخ سهم زیادی در به کمال رسیدن انسان و حتی جامعه انسانی دارد. همیشه افرادی بوده اند که در لباس تاریخ نویسان مسائلی را مطرح کرده و در صدد جهت دهی به افکار مردم باشند. پس تاریخ آنقدر مهم است که با تغییر آن، می توانند مردم را به هر سمتی که بخواهند بکشانند. لذا یکی از وظایف محققین این است که به مردم، حقیقت را نشان دهند.

هدف از تألیف کتاب

هدف از تألیف این کتاب آن است که گوشه ای از تاریخ سراسر مظلومیت تشیع را در عصر عباسیان مورد کنکاش و بررسی قرار گیرد. مسئله ای که در آن عصر شیعیان با آن دست و پنجه نرم کردند و فشارهای زیادی را متحمل شدند.

۱- . تین / ۴.

۲- . تین / ۵.

در این کتاب سعی شده، علاوه بر ذکر خلافت خلفای عباسی و هوسبازی و خوشگذرانی آن ها و هزینه کردن بیت المال در مقاصد شخصی، مظلومیت شیعه در عصر تک تک خلفای عباسی، به طور گسترده به تصویر کشیده شود. در عصر این خلفای غاصب، تعدادی از امامان و پیشوایان شیعه زندگی می کردند که برخوردخلفای عباسی هم عصر این پیشوایان، با آن ها بسیار قابل توجه و دقت نظر است.

قابل ذکر است که نویسنده در این کتاب به دور از هیچ گونه تعصبی در پی بیان حقایق است و خواننده با خواندن این کتاب به این مطلب پی خواهد برد؛ مثلا بیان خواهد کرد که بعضی از خلفای عباسی مانند ناصر، دارای برخوردی مناسب با شعیان هم عصر خود بوده اند و بسیاری از وزیران و استانداران حکومت خود را از شیعیان انتخاب می کردند. به همین خاطر، کارهای مثبتی که خلفای عباسی در حق شیعیان انجام داده اند نیز بیان شده است. البته نباید از این مطلب غافل شد که نفس اشغال منصب خلافت، خود ظلم عظیمی است که هر کدام از خلفای عباسی بر علیه شیعیان انجام داده اند، زیرا این منصب از آن پیشوایان دینی هر عصر و زمانی است.

در این کتاب از منابع دست اول تاریخی شیعه و سنی استفاده شده است، و هر چند که بعضی از این منابع، فقط به ذکر خلافت بعضی از خلفاء بسنده کرده و از برخورد آن خلیفه با شیعیان و پیشوایان دینی سکوت کرده اند، ولی تلاش بر این است که مطلب به طور تفصیلی مورد بحث و بررسی قرار گیرد. انشاءالله.

خوشبختانه در زمینه تاریخی، کتاب های فراوانی به چاپ رسیده و تاریخ دوستان از این منابع ارزشمند استفاده زیادی می کنند، ولی در زمینه ی ظلم های

حکومت جور عباسی به شیعیان، کتاب مستقلی منتشر نشده است، بلکه به طور پراکنده در کتابهای مختلف مثل مقاتل الطالبیین «ابو الفرج اصفهانی»، الشیعه و الحاکمون «محمد جواد مغنیه»، سیره پیشوایان «مهدی پیشوایی» و... به این مهم پرداخته شده است. لذا یکی از عواملی که نویسنده را بر این داشت که در این زمینه قلم بزند، عدم تألیف عنوان مستقلی در این موضوع بود.

نویسنده که اولین اثر خود را به خوانندگان محترم تقدیم می دارد، آن را بدون ایراد و اشکال ندانسته و از انتقادات و نکات دلسوزانه آن ها با کمال میل استقبال می نماید.

در پایان از راهنمایی های دلسوزانه ی حجت الاسلام و المسلمین انصاری بویراحمدی مسئول مجمع جهانی شیعه شناسی قم، که در تألیف این اثر راهنمایی های شایانی انجام داده و در غنای آن نقش مؤثری داشته اند، تقدیر و تشکر می کنم.

امید است با انتشار این اثر، گامی هرچند اندک برای عیان نمودن چهره ی واقعی ظلم و نفاق برداشته باشم، باشد که مقبول درگاه احدیت قرار گیرد و آن را ذخیره ای برای آخرتم قرار دهد ان شاء الله.

صادق انصاری پور

شهر مقدس قم

۵/صفر/۱۴۳۴

۲۹/۹/۱۳۹۱

فصل اول: ظلم از نگاه شریعت

اشاره

ص: ۲۰

دیدگاه دین نسبت به ظلم

خداوند متعال در سوره مبارکه شعرا می فرماید:

(وسَيَعْلَمُ الّذِينَ ظَلَمُوا أی مُنْقَلَبٍ يَنقَلِبون)([1]).

آنان که ظلم و ستم کردند به زودی خواهند دانست که به چه کیفرگاهی بازگشت می کنند.

هنگامی که در زندگی بشر تحقیق و بررسی می کنیم، پی می بریم که انسان برای رسیدن به مقاصد خود، به بعضی از اعمال دست می زند تا به آن اهداف و آرزوها دست پیدا کند. از جهتی انسان با دو دیدگاه می تواند به اهداف خود برسد؛ یکی با نگاه عادلانه و بر اساس عقل و منطق و انصاف، و دیگری با نگاه ظالمانه و بر اساس ظلم و ستم و تعدّی به حقوق دیگران؛ یکی بر اساس تعدّی به حقوق

دیگران سریعتر به مقصود می رسد و دیگری بر اساس عدالت.

این جاست که انسان در می یابد مختار است، حال اگر با اختیار خود عدالت را انتخاب کند، مورد تمجید خود و جامعه و در نهایت خدا قرار می گیرد و اگر ظلم و ستم را اختیار کند، چیزی جز پیشیمانی، تعدّی به حقوق دیگران، نرسیدن به هدف از راه درست، اضطرار و پریشانی، از چشم خدا و مردم افتادن نصیبش نمی شود. از آنجا که انسان مختارِ بالوجدان، عدالت را می پسندد و به همان

ص: ۲۲

۱- . شعرا / ۲۲۷.

فطرت سلیم از ظلم و ستم بیزاری می جوید، باید جامعه ای سالم، پر نشاط، فعال و زیبا داشته باشیم، اما با کمی تأمل در می یابیم که چنین جامعه ای به وسیله ظلم عده ای انسان ظالم و منفعت طلب، نشاط خود را از دست می دهد.

تاریخ اسلام به ویژه مذهب تشیع همواره با دو جریان مواجه بوده است:

نخست جریان قدرت طلب و سلطه جو که جز به قدرت و منافع خود به چیزی نمی اندیشیدند -

که در رأس این جریان، حکم رانان اموی و عباسی قرار داشتند- و دیگری جریان حق طلب و ظلم ستیزی که رسول خدا و جانشینان الهی او در رأس آن بودند.

ظالم، واژه مشترک همه حکم رانان اموی و عباسی و مظلوم واژه مشترک همه رهبران شیعه در طول تاریخ است.

آنجا که پیامبر رحمتش، قلم و کاغذ طلب می کند تا مانع از گمراهی امت شود اما حیله گران خوش خط و خال به حضرتش توهین نمودند. آنجا که بانوی ملکوتی اش میان در و دیوار می ماند و یاری نمی شود. آنجا که امیر مظلومش دردهای خود را از بی کسی با چاه در میان می گذارد؛ آنجا که امام غریبش در غربت و تنهایی تسلیم زهر جفا می شود. آنجا که سرور شهیدانش ندای هل من ناصرش بی پاسخ می ماند و ... .

آنجا که نخستین خلیفه عباسی لقب سفاح (بسیار خونریز) را به خود می گیرد و متوکل مزار عارفان و عاشقان یعنی مرقد مطهر ابا عبدالله الحسین علیه السّلام را شخم می زند و اطراف آن آب روانه می کند.

آنجا که مأمون، عالم ترین خلیفه بنی عباس در فقه و کلام، سیاست تزویر و ریا علیه امام جوادعلیه السّلام به کار می بندد؛ آنجا که معتمد عباسی امام حسن عسکری علیه السّلام را در بستر بیماری رها نمی کند و در خانه امام جاسوس می گمارد و... .

شایـد ما به خاطر آنکه معنی ظلم و عدل را نمی دانیم و به آثارشان دقت نمی کنیم، دست به چنین کاری می زنیم و نتیجه اش چیزی جز خسـارت و ظلم نمی شـود. لـذا منـاسب دیـده شـد؛ تعریفی از ظلم ارائه گردد و مصـادیق و انـواع ظلم نیز ذکر شود. مسأله شـناخت و معرفت، در رهایی از دام های جهل و گمراهی و سـتم گری بسیار به انسان کمک می کند و در نهایت انسان را به وجـدان پاک و فطرت سالم سوق می دهـد و اگر بر همین فطرت سالم بمانـد، دیگر به ظلم و سـتم نمی گرایـد و عـدالت محور خواهد شد، که در دنیای امروز به این شخص، انسان با بصیرت و عدالت خواه می گویند.

بنـابراین، مبحثی کوتاه در مورد تعریف ظلم، اقسام آن، علل بوجود آمـدن آن، برنامه اسـلام درباره آن و راه جبران آن را بیان خواهیم کرد.

تعریف ظلم

ظلم آن گونه که اصـحاب لغت بیان کرده اند؛ «قرار دادن هر چیز در غیر موضعش» است، همان طور که در تعریف عدل گفته اند: «قرار دادن هر چیزی در جای خود». در حقیقت می توان معنای ظلم را همان طور که مرحوم علامه نراقی در کتاب شریف «معراج السـعاده» بیـان نموده بـا توجه به گفتـار اهل لغت چنین تعریف کرد: «ظلم در اصل به معنای کار بی جا کردن و تعـدّی نمودن از حـدّ وسط است. ظلم به این معنا جامع همه رذائل می باشد و ارتکاب هر یک از قبایح شـرعیه و عقلیه را شامل است. و این ظلم به معنی اعم است».((۱))

با روشن شدن معنای ظلم، معنای ظالم و مظلوم روشن می شود، چنانچه به فاعل و انجام دهنده ظلم، ظالم و به کسی که ظلم بر او واقع شده، مظلوم

ص: ۲۴

۱- . ملا احمد نراقی، معراج السعادهْ، ص۴۶۲.

می گویند. از تعاریف مذکور در می یابیم که دوران حکومت عباسیان دورانی سراسر از ظلم و ستم بود که در مباحث آینده ظلم های آنها ذکر خواهد شد.

اقسام ظلم

در نگاه امام امیر المؤمنیین علیه السّلام ظلم به سه بخش تقسیم شده است: ظلمی که نابخشودنی است؛ ظلمی که بدون مجازات نمی ماند، و ظلمی که بخشودنی وجبران شدنی است.

«ألّا وإنّ الظلم ثلاثه: فظلم لایغفر وظلم لایترک وظلم مغفور لایطلب...».

ظلمی که هرگز آمرزیده نشود شرك به خداست. خدای متعال می فرماید: خدا نمی آمرزد کسی را که به او شرك آورده باشد.((۱)) و ظلمی که آمرزیده می شود، ظلم بنده هست به خود به دلیل ارتکاب برخی کارهای ناشایست و ظلمی که باز خواست می شود، ظلم کردن بندگان خداست به یکدیگر...((۲)).

به عبارت دیگر با توجه به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السّلام ظلم تقسیم می شود به: ظلم به خود، ظلم به خدا و ظلم به دیگران.

عوامل ظلم

سؤالی که در این جا پیش می آید این است که: چه عواملی سبب بروز ظلم می گردد؟ به عبارت دیگر چه عواملی سبب می شود تا انسان مختار، ظلم را اختیار کند و در زمره ظالمین قرار گرفته و عده ای را در زمره مظلومین قرار دهد؟

تمام ظلم هایی که در عالم جاری و ساری است، از علت های متفاوتی ناشی

۱- . نساء / ۴۸ و ۱۱۶.

۲- . نهج البلاغه، خطبه ۱۷۵.

می شود؛ خودخواهی، خود بزرگ بینی، برتری طلبی، حب دنیا، جاه طلبی، کفر، شرک و حتی ترس و عقده های روانی و احساس حقارت، از عوامل بروز ظلم هستند.

شاید بتوان به طور کلی به سه عامل اصلی اشاره کرد:

۱. نیاز ۲. جهل ۳. عجز و عدم قدرت.

بنابراین در خدا تنها عدالت محض پدیدار است، زیرا او علم محض است و هیچ جهلی در او راه ندارد و همچنین غنی بالذات است و بر هر چیزی قادر و تواناست، لذا نیازی به ظلم ندارد. اما انسان از آنجا که فقیر محض است، از باب جهل یا عجز یا نیازمندی ممکن است دست به ظلم بزند.

شاهد و مؤید این مطلب آیات مبارکه ی بسیاری از قرآن می باشد که به عنوان نمونه خدای تعالی می فرماید: (إِنَّ اللّهَ لا یَظْلِمُ مِثْقالَ ذَرَّهٍ وَإِنْ تَکُ حَسَنَهً یُضاعِفْها وَیُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظیمًا)؛ «قطعا خدا به اندازه وزن ذر ه ای ظلم نمی کند و اگر کار نیکی باشد آن را زیاد می کند و از نزد خودش پاداش بزرگی می دهد».(۱)

پیامبران و اولیای الهی نیز ظلم نمی کنند، زیرا با آنکه فقر ذاتی دارند، خود را متصل به غنی بالذات کرده اند و هرگز نیازی به ظلم کردن به دیگران ندارند.

اسلام و مبارزه با ظلم

برنامه اسلام برای مبارزه با ظلم روشن و مشخص است و آن مقابله با ظالم و دستگیری از مظلوم است.

۱- . نساء / ۴۰. همچنین آیات دیگری مانند: آیه ۷۶ سوره زخرف، آیه ۴۴ سوره یونس، آیه ۴۹ سوره کهف، آیه ۴۰ سوره عنکبوت، آیه ۲۵ سوره آل عمران، آیه ۶۰ سوره مریم و... خدای تعالی را از هرگونه ظلمی پاک معرفی می نمایند.

برای نمونه به چند آیه و روایت استناد می کنیم:

۱- (لا يُحِبُّ اللهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلاّ مَنْ ظُلِمَ وَ كانَ اللهُ سَميعًا عَليمًا)؛((۱))

«خداونـد دوست نـدارد کسـی با سـخنان خود بدی های دیگران را اظهار کند مگر آن کسـی که مورد سـتم واقع شده باشد. و خداوند شنوا و داناست.»

۲- (أُذِنَ لِلَّذينَ يُقاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَ إِنَّ اللهَ عَلى نَصْ-رِهِمْ لَقَديرٌ)؛((۲))

«به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل گردیده اجازه جهاد داده شده است چرا که مورد سـتم قرار گرفته اند و خدا بر یاری آنان تواناست.»

۳- (وَانْتَصَ-رُوا مِنْ بَعْدِ ما ظُلِمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ)؛((۳))

«به هنگامی که مورد سـتم واقع می شوند به دفاع از خویشـتن برمی خیزند آنها که ستم کردند به زودی می دانند که بازگشت شان به کجاست.»

۴- (وَ إِذا رَأَيْتَ الَّذينَ يَخُوضُونَ فى آياتِنـا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتّى يَخُوضُوا فى حَـديثٍ غَيْرِهِ وَ إِمّا يُنْسِـيَنَّكَ الشَّيْطانُ فَلا تَقْعُـدْ بَعْدَ الذِّكْرى مَعَ الْقَوْمِ الظّالِمينَ)؛((۴)) «هر گاه کسانی را دیدید که آیات ما را اسـتهزاء می کنند از آنها روی برگردان تا به سـخن دیگری بپردازند و اگر شیطان از یاد تو ببرد هرگز پس از یاد آمدن با این جمعیت ستمگر منشین.»

۵- ... کوناللظالم خصماً و للمظلوم عوناً...؛((۵)) دشمن ستمگر و یاور

ص: ۲۷

۱- . نساء / ۱۴۸.

۲- . حج / ۳۹ .

۳- . شعراء / ۲۲۷.

۴- . انعام / ۶۸.

۵- . نهج البلاغه، نامه ۴۷.

ستمدیده باشید.

قرآن و روایات همچنان که مشاهده گردید؛ تأکید زیادی بر برخورد با ظالم دارد.

در تاریخ اسلام مشاهده می شود که آقا امیر المؤمنین علیه السّلام در مقابل ناکثین و مارقین و قاسطین ایستاد و برای یاری مظلوم تلاش های فراوانی کرد، امام حسن مجتبی علیه السّلام با صلح نامه اش زمینه را برای ریشه کنی ظلم ظالمان اموی به وسیله حضرت ابا عبدالله مهیا نمود و امام حسین علیه السّلام که جهان بشریت متأثر از قیام آن حضرت می باشد در از بین بردن شرک و ظلم و بر پا کردن عدل و سیره جدش به همگان درس ظلم ستیزی و دستگیری از مظلومان دادند و در نهایت با ظهور حضرت ولیعصر، این مجموعه ی ظلم ستیزی، کامل می شود و ظلم ریشه کن شده و حکومت عدل پا برجا می گردد.

راهکارهای اسلام برای جبران ظلم

انسان هایی که دچار ظلم شده اند با هر یک اقسام ظلم، بر گردند و عدل را در خود جایگزین نمایند! آیا اسلام راه کاری برای جبران ظلم دارد؟

انسان در زندگی هر تفکری که داشته باشد، از آنجا که معصوم نیست دارای خطا و اشتباه است و در پاره ای از مسائل ظلم می کند. اسلام برای آنکه انسان به خاطر جهل یا حقارت یا عامل دیگری که نتیجه اش ظلم به دیگران است، نا امید نشود، راه جبران آن را از طریق قرآن و سنت بیان فرموده است، به طوری که وقتی از امام سجادعلیه السّلام در مورد جبران ظلم شقی ترین مردم یعنی یزید سؤال کردند، حضرت جواب دادند که اگر توفیق توبه پیدا کند، خدا او را می بخشد. یعنی انسانی که مرتکب ظلم و جنایت شده است، تا زمانی که مرگش فرا نرسد،

راه برگشت برای او باز است. اما اگر از این راه استفاده نکند و به ظلم و ستم خود ادامه دهد پیداست که درمان نمی شود و جبران ظلم نمی گردد؛ مثل مریضی که نزد دکتر رفته و نسخه گرفته و دارو تهیه کرده، اما استفاده نمی کند. در اینجا انتظار درمان، نوعی بی خردی است. کسی که به دنبال جبران ظلم نباشد، در این دنیا و یا در آخرت گرفتار عدل الهی می شود. البته راههای جبران متفاوت است مثلاًـ کسی که حق الله به گردن دارد باید آن را ادا کند و اگر حق الناس به گردن دارد، باید حقوق افراد در تا حد امکان بپردازد و آن ها را راضی نماید.

از باب نمونه به چند مورد از راه های جبران ظلم از طریق قرآن و سنت اشاره می شود:

۱- (إِلاّ مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْناً بَعْدَ سُوءٍ فَإِنّی غَفُورٌ رَحیمٌ)؛((۱)) «مگر کسی که ستم کند سپس بدی را به نیکی تبدیل نماید که قطعا من بسیار آمرزنده و مهربانم».

۲- (وَ الَّذینَ إِذا فَعَلُوا فاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَ مَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللهُ)؛((۲)) «و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند به یاد خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند و چه کسی جز خدا گناهان را می آمرزد».

۳- (وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللهَ وَ اسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللهَ تَوّابًا رَحیمًا)؛((۳)) «و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم می کردند (و فرمانهای خدا را زیر پا می گذراند) به نزد تو می آمدند و از

۱- . نمل / ۱۱.
۲- . آل عمران / ۱۳۵.
۳- . نساء / ۶۴.

خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می کرد خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند».

۴- رسول خداصلی الله علیه وآله می فرمایند: من ظلم احداً ففاته فلیستغفر الله له فإنّه کفاره له.((۱))

هر که به شخصی ظلم کند و او را نیابد که رضایتش را بدست آورد پس باید برای او از خدای تعالی طلب آمرزش نماید که این عمل کفاره گناه او خواهد بود.

۵- امام علی علیه السّلام می فرمایند:

لاعَدْل افضل من ردِّ المظالم.

هیچ عدلی با فضیلت تر از برگشت دادن مظلمه ها نیست.((۲))

علاوه بر آنکه قرآن و روایات راه جبران ظلم را بیان نموده اند، برای کسانی که در از بین بردن ظلم تلاش می کنند، پاداش فراوانی ذکر کرده اند: مثل غفران گناهان((۳))، به وجود آمدن عدالت و انصاف و در نتیجه آرامش در اجتماع، جلوگیری از انحراف دین، محبوبیت در قلب ها مثل قضیه کربلا، و قرار گرفتن هر چیزی در جای خود که برکات زیادی دارد.

مطالب مذکور یک نگاه کلی به مسئله ظلم بود که دایره ظلم را برای ما ترسیم می کند، اما آنچه در این مقوله مد نظر است، بحث در خصوص ظلمی است که حاکمان جور از خلفای بنی العباس بر پیکره اسلام به خصوص شیعه وارد کردند.

با توجه به معنایی که از ظلم ذکر گردید، واضح است خلفای عباسی که با

۱- . کافی، ثقهْ الاسلام، کلینی، ج ۲، ص۳۳۴.
۲- . غررالحکم، ص۴۴۶.
۳- . مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۲۰.

پرچم طرفداری از اهل بیت علیه السّلام صاحب منصب شده اند، چه ظلم هایی به پیشوایان دینی و علویان وارد کردند. برای نمونه بنی العباس، علمای دربار را تحریک می کردند که بگویند شیعه معتقد به الوهیت ائمه است و افکار عمومی را علیه شیعه تحریک می کردند و اینها را متّهم به زنادقه و الحاد می نمودند تا هرگونه ظلمی را بر آن ها روا دارند.((۱))بعضی از خلفای عباسی، ظلم چشمگیری نسبت به علویان نکرده اند ولی همین نشستن بر منصب خلافتی که در حقیقت حق پیشوایان علوی بوده، یک ظلم عظیم تلقی می شود و نام آنها در صف ظالمان تاریخ نوشته شده است.

ظلم ماری است هر که پَرْوَرْدَش اژدهایی شد و فرو بُردش((۲))

تشبیه ظلم عباسیان از دیدگاه شهیدمطهری:

به تشبیه شهید مطهری دو فرقه بنی امیه و بنی عباس همانند دو لبه یک قیچی بودند که حاصل فعالیت شان قیچی کردن و بریدن رشته حیاتْ اسلام بود.((۳)) بنی امیه امام حسین علیه السّلام را کشتند و بنی عباس خانه علی علیه السّلام را خراب کردند و نسل علی علیه السّلام را متواری ساختند. بنی امیه عده ای را زنده به گور کردند و بنی عباس جمعی را داخل دیوار و در میان ساختمان ها قرار دادند و کشتند. بنی امیه امامان ما را با تیغ و زهر به شهادت رساندند، بنی عباس هم در این زمینه کمتر از آنها کار نکردند و نمونه های این موارد اندک نیست و بسیاری از مورخان متعرض آن

۱- . الامام الصادق، اسد حیدر، ج ۲.

۲- . زیباترین تک بیتی ها، امیر ملک محمودی، ص۱۱۷.

۳- . البته این مسامحه در تعبیر است زیرا اگر رشته حیات اسلام بریده شده بود، دیگر اثری از اسلام نبود. بنابراین به عبارت بهتر، بنی امیه و بنی عباس ضربات سهمگینی بر پیکره اسلام وارد نمودند و انحرافات زیادی در آن به وجود آوردند (ولی نتوانسته اسلام را از بین ببرند). (محقق)

شده اند.((۱))

ص: ۳۲

۱- . در مکتب احیا گر تشیع؛ حضرت امام صادق علیه السّلام، دکتر علی قائمی، ص۲۱۳؛ حیاهٔ الصادق، ص۳۵.

فصل دوم: مروری بر حکومت عباسیان

اشاره

ص: ۳۳

تاریخچه مختصری از حکومت عباسیان

دولت عباسیان با حکومتی بیش از پانصد سال بر سرزمین های اسلامی، طولانی ترین فرمان روایی بر مسلمانان را در طول تاریخ داشته است. خلافت عباسی در سال ۱۳۲هجری قمری، با ابوالعباس سفاح آغاز شد و تا سال ۶۵۶ هجری قمری به دست مغولان سقوط کرد.

حکومت عباسیان چهار دوره را پشت سر گذاشت:

دوره نخست از سال ۱۳۲ ه-.ق آغاز می شود و تا سال ۲۳۲ ه-.ق ادامه می یابد. این مرحله که دوران راهیابی عناصر و دولتمردان فارسی به دربار عباسیان است؛ مرحله قدرت گیری و رشد خلافت عباسی می باشد. این سده همچنین دوران رشد و شکوفایی تمدن اسلامی نیز محسوب می گردد. پنج تن از امامان شیعی در این عصر می زیستند که عبارتند از: ۱- امام جعفر صادق علیه السّلام؛ ۲- امام موسی کاظم علیه السّلام؛ ۳- امام علی بن موسی الرضاعلیه السّلام؛ ۴- امام جوادعلیه السّلام؛ ۵- امام هادی علیه السّلام.

حاکمان عباسی این دوره عبارتند از: ۱- سفاح ۲- منصور ۳- مهدی ۴- هادی ۵- هارون الرشید ۶- امین ۷- مأمون ۸- معتصم ۹- واثق.((۱))

دوره دوم از سال ۲۳۲ ه-.ق تا ۳۳۴ ه-.ق است که با به قدرت رسیدن متوکل

ص: ۳۵

۱- . اخبار الدولهْ العباسیه، تحقیق عبد العزیز الدوری و عبد الجبار مطلبی، ص۴۱۲.

آغاز شـده و تا اثناء فرمان روایی مسـتکفی ادامه می یابـد.((۱)) این مقطع از تاریـخ عباسـیان، همزمان با رخنه ترکان در بـدنه دولت و سلطه آنان بر دربار است که ضعف خلفای عباسی را به همراه دارد.

امامان شـیعی که در این عصـر می زیسـتند، عبارتند از: ۱- امام هادی علیه السّـلام ۲- امام حسن عسـکری علیه السّلام ۳- امام حجت بن الحسن المهدی(عج)

خلفای عباسی در این دوره عبارتند از :

۱. متوکل ۲. منتصر ۳. مستعین ۴. معتز ۵. مهتدی ۶. معتمد ۷. معتضد ۸. مکتفی ۹. مقتدر ۱۰. قاهر ۱۱. راضی ۱۲. متقی ۱۳. مستکفی.

در ایـن دوره، متوکـل پـایتخت را از بغـداد بـه سـامرا منتقـل کرد و تـا مـدتها سـامرا مرکز قـدرت خلافـت عباسـی بـود. نظام امیرالامرایی که بیانگر بحران قدرت در دربار است، در همین دوره پدید آمد.

دوره سوم از سال ۳۳۴ ه-.ق شروع و در سال ۴۴۷ ه-.ق به پایان رسـید. در این برهه دولت مردان فارسـی آل بویه در دستگاه خلافت وارد شده و قدرت چشمگیری یافتند، به گونه ای که گویی حکومت از بنی عباس به آنها منتقل شده است.((۲))

از این دوره به دوران طلایی تمدن اسـلامی یاد می شود. خلفای عباسـی این عصـر عبارتند از: ۱. مستکفی ۲. مطیع ۳. طائع ۴. قادر ۵. قائم.

دوره چهارم که سال های ۴۴۷ه- ق تا ۶۵۶ه- ق

را در برمی گیرد، از اوسط خلافت قائم آغاز و با مرگ مستعصم پایان یافت. ورود ترکان سلجوقی به عرصه

۱- . طقوش، محمد سهیل، دولت عباسیان، ترجمه: حجت الله جودکی، ص۲۹.

۲- . بیرونی، ابوریحان، الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، ص۱۳۲.

قدرت و تسلط آنان بر سرزمین های اسلامی، در این دوره صورت گرفت.

خلفای عباسی در این عصر عبارتند از: ۱. قائم ۲. مقتدی ۳. مستظهر ۴. مسترشد ۵. راشد ۶. مقتفی ۷. مستنجد ۸. مستضیء ۹. ناصر ۱۰. ظاهر ۱۱. مستنصر ۱۲. مستعصم.

پس از مرگ مستعصم و سقوط بغداد به دست مغولان در سال ۶۵۶ ه-.ق، گرچه بازماندگان عباسیان در سرزمین های مصر و شام خواستند تداوم خلافت عباسی را حفظ کنند، اما این خلافت عملاً تداومی نیافت و به پایان رسید.

با سنت حق، هر آنکه گردید طرف

بنیاد وجود خویش را کرد تلف

با ظلم، فروغ حقّ نگردد خاموش

باران که نشست، آب باقیست نه ((۱))

سیره خلفای بنی عباس

خلفای بنی عباس مردان نابکار و غدّار و کنیه توز و سفاک و خونریزی بودند. ابوالعباس سفاح، اولین خلیفه عباسی، به

سفاکی و خونریزی شهرت یافت، معذلک او بهتر از منصور بود که بسیاری از رجال بزرگ اسلام را کشت و حتی کسانی که خلافت وی مرهون خدمات آنها بود، مثل ابو سلمه و ابو مسلم و صدها نفر دیگر را نیز به قتل رساند. او بسیاری از سادات علوی را نیز به قتل رسانید و اولاد علی علیه السّلام را آزار و شکنجه نمود که گستردگی جنایات او قابل توصیف نیست. در عین حال وقتی منصور را با هارون مقایسه کنیم، وی بهتر از هارون بود، زیرا در عصر هارون کشتار عمومی علویین به جایی رسید که نظیر نداشت، آنان بی هیچ دلیلی افراد پیر و سالخورده و خردسال را زندانی می نمودند

۱- . روایت انقلاب، محدثی، ص۲۵۴.

و شبانه آنها را به قتل رسانده و در چاهی می ریختند؛ این فاجعه چند بار در خلافت هارون تکرار شد. چنانچه در یک شب، شصت نفر از سادات را به قتل رساند و جسد آنها را در چاهی ریخت. وی حضرت موسی بن جعفرعلیه السّلام را پس از چهارده سال زندانی، به حیله و مکر مسموم نمود. پس از او مأمون، اگر چه او هم از کشتار بزرگانی مانند وزیران خود وبزرگوارانی مانند حضرت امام رضاعلیه السّلام دریغ نکرد و آن حضرت را به نام ولایتعهدی به مرو آورد و تحت نظر گرفت و به شهادت رساند، اما کشتار عمومی او به قدر پدرش نبود. بعد از دوران خلافت مأمون، زمان خلافت معتصم و واثق و متوکل رسید و وقتی متوکل آمد، گفتند: «رحمت به روح ناپاک کفن دزد!» وی آنقدر از سادات علوی و فاطمی و حسنی و حسینی و موسوی و رضوی را کشتار کرد و آنقدر تهدید و تبعید و شکنجه و آزار داد که همه مسلمین از دست او به تنگ آمدند و با تفکیک ممالک اسلامی، از قدرت خلفا برای جنگ کاسته شد.((۱))

مقایسه بنی امیه با بنی عباس

از بررسی و مطالعه تاریخ این نتیجه حاصل می شود که بنی امیه چون رنگ دینی نداشتند، خلافت را به سلطنت تبدیل نمودند، با علما و دانشمندان چندان ارتباطی نداشتند، با ایرانیان که در اسلام تأثیر زیادی داشتند

بدرفتاری کردند، و به دین و آیین توجهی نداشتند. بنی عباس؛ ائمه، اربعه حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی را روی عصبیت و ایجاد نفاق در دین در مقابل عترت و ذریه رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که ائمه دین اسلام بودند، قرار دادند و به وسیله آن ها اختلافات زیادی

۱- . عمادزاده، حسین، تاریخ مفصل اسلام، ص۴۷۴.

در دین ایجاد کردنـد؛ مثلاًـ در قصـاص هر طوری که می خواسـتند قصـاص می کردنـد. این اختلافـات در فقه این چهـار امام آشکار است و تاریخ گواه است که هر یک بر چه مبنایی فتوا می دادند.

بنی عبـاس بـا آن همه جنایـاتی که نسـبت به آل علی علیه السّـلام نمودنـد، معـذلک رنگ دین به اعمال و کردار خود دادنـد، متظاهر به تقوی و ادب و دین شدند، خود را حامی و نگهبان دین اسـلام می دانسـتند، و در نشـر مبادی اسلام حقاً بیش از بنی امیه به إسـتثنای عمر بن عبـد العزیز کوشـیدند و اسـناد ممالـک بخارا و سـمرقند را تا حـدود چین و انـدلس که در زمان اموی گشوده شـده بود، حفظ نمودنـد و اسـلام را در میان یهود و نصاری و مجوس رونق دادند و بالاخص بنی عباس، ابهّت دینی را بیش از عظمت

سیاسـی تقویت می کردند، از این رو با آن که تسـلط سیاسـی آن ها ضـعیف شد، ولی سلطه و نفوذ آن ها همچنان برقرار بود. ((۱))

چگونگی پیچیده شدن طومار حکومت امویان

در ابتـدای حکومت امویان، انقلاب هایی علیه آنها برپا شد، ولی این انقلاب ها کوچک بودند که در عرض یک روز یا بیشتر به دست فرمانـداران بنی امیه سرکوب می شدند. اما انقلابی که بنی امیه از خاموش کردن آن عاجز شدند، انقلابی بود که در عصر مروان حمار - آخرین خلیفه بنی امیه - آشکار گردید. زیرا طبقات مختلف مردم علیه او شوریدند و ارتش و قوای نظامی از فرمان او سـرپیچی کردند و مردم از کمک به او خودداری نمودند و لشـکر انبوهی علیه او پیکار نموده و او را ناچار ساختند که از شهری به شهر دیگر منتقل گردد و هرگاه

۱- . عماد زاده، حسین، تاریخ مفصل اسلام، ص۴۷۵-۴۷۴.

به شـهری داخل می شـد، مردم با بدترین وضـعی از او اسـتقبال می کردند. در شـهرهای مختلف او را دشـنام و علیه او قیام می کردند و در همه ی شـهرها لشـکر عباسـیان او را تعقیب می کردند و مروان از شـهری به شـهر دیگر فرار می نمود، تا اینکه در شهر «بوصـیر»، در نواحی مصر، در آخر سال ۱۳۲ هجری به قتل رسـید و با قتل او خلافت بنی امیه منقرض گردید؛ (فَقُطِعَ دابِرُ الْقَوْمِ الَّذینَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلهِ رَبِّ الْعالَمین)((۱)) شکر خدای را که ریشه جمیعت ستمگران را قطع کرد.((۲))

مسـعودی می گوید: جمیع مدت سلطنت بنی امیه تا بیعت با «ابو العباس سفاح» هزار ماه بود؛ چون بنی امیه ۹۰ سال و یازده ماه و سیزده روز سلطنت کردند.((۳)) در تفسـیر فخر رازی آمـده است که قاسم بن فضل از امام مجتبی علیه السّـلام نقل کرده که رسول خداصـلی الله علیه وآله در خواب دید بنی امیه مانند میمون بالای منبرش رفت و آمد می کنند، این عمل بر آن حضرت گران آمد، خداوند متعال سوره «قدر» را نازل کرد و به رسول خداصـلی الله علیه وآله فرمود که یک شب قدر بهتر از هزار ماه سلطنت بنی امیه است. قاسم گوید: وقتی حساب کردیم دیدیم سلطنت بنی امیه هزار ماه بوده است.((۴))

به هر حال سـرنگونی حکومت امویان، معلول عواملی چند بود که مهمترین آنها عبارت است از: ۱. ضدیت حکمرانان اموی با اسلام. ۲. تشدید عصبیت های قومی. ۳. فشارهای سیاسی و اقتصادی بر مردم. ۴. کشمکش های درون دستگاه

۱- . انعام / ۴۵.

۲- . شیعه و زمامداران خودسر، محمد جواد مغنیه، ترجمه مصطفی زمانی، ص۲۵۵-۲۵۶.

۳- . مروج الذهب، مسعودی، ج۳، ص۲۴۹.

۴- . تفسیر کبیر، فخر رازی، ج۳۲، ص۳۰، در تفسیر سوره قدر.

خلافت.

شورش ها و قیامهای علیه عباسیان

بنی عباس هر چند با تکیه بر شعارهای علویان و مردمی که از ستم امویان به ستوه آمده بودند، توانستند حکومت را قبضه کنند، لیکن از آنجا که بنای حکومتشان بر باطل و مبارزه با حق و حق مداران بود، در اندک زمانی پس از به قدرت رسیدن، چهره ضد مردمی خود را برملا کردند، در نتیجه مخالفت ها وشورش های مردمی را به دنبال داشت. قسمتی از دوران امام صادق علیه السّلام نیز که مقارن با حکومت عباسیان و دربرگیرنده حدود شانزده سال از امامت آن حضرت بود، قیامها و شورش هایی در جامعه اسلامی رخ داد که در ذیل به مواردی از آنها اشاره می کنیم:

۱. شورش مردم الجزیره: مردم الجزیره در سال ۱۳۳ه- ق، لباس سیاه خود را که شعار عباسیان بود از تن درآورده، لباس سفید پوشیده، سفّاح را از خلافت خلع کردند. آنان در «حرّان» به سه هزار نفر از نیروهای حکومت برخورد کرده، آنان را به مدت دو ماه به محاصره خود در آوردند. سفّاح برادر خود - منصور- و سپس عبدالله بن علی را با سپاهی عظیم به نبرد با شورش گران که تعداشان بالغ بر شصت هزار نفر می شد، اعزام کرد و جنگ سختی میان دو جبهه درگرفت؛ لیکن سرانجام کار با مصالحه پایان یافت.((۱))

۲. شورش مردم موصل: مردم موصل در سال ۱۳۳

علیه سفّاح شورش کرده، کارگزار حکومت را از موصل بیرون کردند. سفّاح برادر خود یحیی را با چهار

۱- . ابن اثیر، الکامل، ج ۵، ص ۳۳۴-۳۳۵.

هزار نفر برای سرکوبی شورش گران فرستاد، وی گروه زیادی از مردم را به قتل رسانید و به نقلی در یک روز، هیجده هزار نفر از آنان را به قتل رسانید. مورخان نوشته اند تعداد کشته ها به قدری زیاد بود که خون بر زمین جاری شد و آب دجله را رنگین ساخت.((۱))

۳. قیام محمد بن عبد الله بن حسن معروف به «نفس زکیه»: وی که از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السّلام بود، در سال ۱۴۱ در مدینه قیام کرد و مردم را به سوی خود فراخواند.

۴. قیام ابراهیم بن عبد الله بن حسن: وی برادر محمد، نفس زکیه بود و در سال ۱۴۵ در بصره قیام کرد. توضیحات بیشتر دو قیام اخیر، در صفحات آتی خواهد آمد.

چگونگی به قدرت رسیدن بنی عباس

آغازگر حرکت عباسیان علیه امویان،علویان بودند؛ بدین ترتیب که ابوهاشم عبدالله بن محمد بن حنفیه که از چهره های برجسته خاندان علوی بود، پس از آنکه متوجه شد هشام بن عبد الملک تصمیم به قتل وی گرفته است، قبل از وفاتش، هسته مرکزی مبلغان و دعوت کنندگان بر ضد حکومت خودکامه امویان را تشکیل داد و افرادی چون «محمد بن علی بن عبدالله بن عباس» و «معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابوطالب» و «عبدالله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب» را از اقدامات پنهانی بنی امیه آگاه ساخت.

۱- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص۳۵۷.

محمـد بن علی که فردی کارآزموده و باهوش بود، پس از مرگ «ابوهاشم»، موفق شـد بر مبلغان تسـلط یابـد و آنان را از گرد معاویهْ بن عبـد الله و فرزنـدش پراکنـده کنـد و خود را در معرض خلافت قرار دهـد. پس از مرگ وی، فرزند بزرگش ابراهیم امام، راه پدر را دنبال کرد و پنهانی مبلغان و دعوت کنندگان بیشتری به نقاط مختلف فرستاد. برادرش سفاح و منصور نیز او را در این امر یاری می کردند.

ارزیـابی آنـان از اوضـاع این بود که انگیزه های دینی و اعتقادی مردم و شایسـته دانسـتن خانـدان رسالت برای جانشـینی پیامبر صلی الله علیه وآله و رهبری جـامعه اسـلامی، اساسـی ترین عامـل تحرک و شور علیه جنایـات و مظـالم بنی امیه است. گرایش عمومی انقلابیون به این خانـدان با عظمت و برخوردار از محبوبیت و موقعیت اجتماعی و تکیه کردن آنان در مبارزات خود بر شعـار «الرضـا من آل محمـد» و پـذیرش زمامـداری فردی از اهل بیت رسول خداصـلی الله علیه وآله که مورد رضایت و پسـند همگان باشد، مؤید این نگرش است.

داعیـان و مبلغـان عباسـی که به طور پنهـان، جریانات را تعقیب می کردنـد، با اسـتفاده از چنین فضای آماده و نیز نسـبتی که با عباس عموی پیامبر داشـتند، به تحریک احساسات مردم به نفع خویش پرداختنـد. انتخاب خراسان به عنوان مرکزیت دعوت بر همین مبنا بود. چه آنکه تعداد شـیعیان و دوسـتان اهل بیت علیه السّـلام در حجاز اندک بودند، مردم کوفه و بصره نیز به خاطر پیمان شـکنی ها و سـتم هایی که بر اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله همچون امیر مؤمنان، امام حسن و امام حسین علیه السّلام روا داشـته بودند، مورد اعتماد نبودند. مردم شام و مصر نیز هوادار عثمان و بنی امیه بودند؛ بنابراین هیچ جایی بهتر و مناسب تر از خراسان که مردم آن یکپارچه

ص: ۴۳

دوستدار اهل بیت علیه السّلام بودند، نبود.

ابراهیم امام، بـا توجه به ارزیابی یاد شـده، مبلغان و داعیان خود را به سوی خراسان گسـیل داشت و با نوشـتن نامه های فراوان برای سـران و چهره هایی متنفّذ این دیار و به دنبال آن فرسـتادن ابومسلم زمینه را برای سرنگونی رژیم اموی و روی کار آمدن عباسیان فراهم ساخت.((۱))

تلاشـها و پیروزی های ابومسلم در خراسان و ابوسلمهْ خلّال در عراق که عباسیان آنان را به ترتیب «امیر آل محمد» و «وزیر آل محمد» لقب داده بودند((۲))، موجب شد بنی عباس به راحتی بر مسند خلافت تکیه زنند و جانشین امویان گردند.

تفاوت نگرش خلفای عباسی با خلفای اموی

در زمان بنی امیه دشـمنی و مخالفت آشـکاری با اسلام و عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله صورت می گرفت و آشکارا به آزار و اذیت اهل بیت علیه السّـلام اقدام می نمودند؛ به عنوان نمونه معاویه شـخصاً به جنگ با امیرالمؤمنین علیه السّـلام و امام مجتبی اقـدام نمود، دسـتور لعن بر امیرالمؤمنین علیه السّـلام را در منـابر و مجـالس صادر نمود و... و یزیـد در ابتـدای خلافتش گفت:

لعبت هاشم بالملک فلا

خبر جاء و لا وحی نزل

بنی هـاشم بـا ملـک و حکومت بازی کردنـد (و می خواسـتند حکمرانی بر دیگران از آن آنان باشـد) والا نه خبری آمـده و نه وحیی نازل شده است.

۱- . ر.ک: الفخری، ص۱۴۳-۱۴۴.

۲- . ر.ک: البدایهْ و النهایهْ، ابن کثیر، ج ۱۰، ص۵۶.

همچنین یزید بزرگ ترین مصیبت عالم که همان به شهادت رساندن حضرت اباعبدالله الحسین علیه السّلام (و اصحاب و یاران با وفای آن حضرت و هتک حرمت حریم اهل بیت علیه السّلام با اسارت و غیره) بود را رقم زد.

بنابراین مشخص می گردد که بنی امیه به طور آشکارا با اساس اسلام و قرآن و پیغمبرصلی الله علیه وآله وعترت آن حضرت به مخالفت برخواستند.

بنی عباس که تجربه بنی امیه را در مخالفت علنی با اهل بیت علیه السّلام به سود خود نمی دیدند، سعی نمودند در ظاهر خود را مسلمان و طرفدار اهل بیت علیه السّلام معرفی نمایند ولی در باطن بدترین و شدیدترین دشمنی ها را اعمال نمایند. لذا می بینیم که مثلاً مأمون در ظاهر امام رضاعلیه السّلام را ولیعهد خود قرار می دهد ولی قصدش این بود که آن حضرت را تحت کنترل خود داشته باشد و به هر صورت که شده مردم را از اطراف آن حضرت دور نماید.

خلاصه اینکه بنی عباس اقدامات مغرورانه عجیبی در زیر نقاب نفاق خود انجام دادند و کارهای اساسی برای نابودی اسلام و بالاخص متفرق نمودن مردم از اطراف ائمه اطهارعلیه السّلام نمودند؛ به این صورت که در احکام چهارم امام یعنی ابوحنیفه، انس بن مالک، محمد بن ادریس شافعی و احمد بن حنبل را عَلَم نمودند و در اخلاق و سیر و سلوک، طریقه تصوف و صوفی گری را حمایت نمودند و به ترویج آن پرداختند و در عقاید هم اهتمام کاملی درترجمه کتب فلاسفه یونان و انتشار آن ها در بین مسلمانان نمودند. در نتیجه وقتی شخصی در دینش به ائمه فوق و مطالب مذکور مراجعه نماید، دیگر احتیاجی به قرآن و اهل بیت علیه السّلام نخواهد داشت و خیلی راحت با رنگ و لعاب دینی، از دین که همان اهل بیت علیه السّلام باشند جدا می شود و محبت و اطاعت اهل بیت علیه السّلام به فراموشی

سپرده می شود و در نتیجه ائمه علیه السّلام مهجور واقع شدند.

و این چنین بنی عباس ضربات سنگینی را بر پیکر اسلام و مرجعیت دینی اهل بیت علیه السّلام وارد نمودند که اثرات آن، هنوز هم حتی در بین شیعیان باقی مانده است.

نگرش کلی خلفای عباسی به حکومت، همان نگرش خلفای اموی است. تفاوتی که بین امویان و عباسیان در مبارزه با مخالفان خود وجود داشت این بود که: مبارزه خلفای اموی با بنی هاشم به دو انگیزه انجام می گرفت: یکی به انگیزه دشمنی و کینه توزی آن ها با بنی هاشم و انتقام از شخص پیامبرصلی الله علیه وآله و دودمان آن حضرت و دیگری به منظوردستیابی به قدرت و حکومت اما هدف اساسی مبارزه بنی عباس با بنی هاشم فقط رسیدن به ریاست و حفظ حکومت بود، وگرنه صرف نظر از مسأله حکومت، با شخص پیامبرصلی الله علیه وآله و خاندان آن حضرت به طور مستقیم سر ستیز نداشتند. هر چند ریاست طلبی و حکومت خواهی زمامداران عباسی، آنان را همچون امویان به دشمنی و ستیز با رسول خداصلی الله علیه وآله و جانشینان آن حضرت کشاند.

تفاوت دیگر خلفای عباسی با خلفای اموی، تفاوت در چگونگی بهره گیری آنان از پوشش نفاق است. نقطه اشتراک عباسیان با امویان، بهره گیری هر دو دودمان از پوشش نفاق برای دستیابی به قدرت و حفظ مسند خلافت بود. آنان به خوبی دریافته بودند که سلطنت و موقعیتی که پیدا کرده اند از برکت اسلام است؛ از این رو، مصالح سیاسی و منافع مادی ایجاب نمی کرد که به طور رسمی و علنی از آیین اسلام بیرون روند، ولی از سویی دیگر، نه تنها اعتقادی به اسلام و دستورات آسمانی آن نداشتند، بلکه همواره اسلام اصیل و ناب را با منافع خود

در تضادّ می دیدند؛ ناچار به نفاق روی می آوردند تا بتوانند به حیات ننگین و سلطه سیاسی خود بر مردم ادامه دهند. تفاوتی که در این جهت بین حکمرانان عباسی و اموی وجود دارد. در چگونگی بهره گیری آنان از پوشش نفاق است. امویان با تظاهر به اسلام و خودنمایی در انجام پاره ای از ظواهر دینی، خود را پایبند به اسلام و مبلغ و مروّج آن قلمداد می کردند و مبلغان و جانشینان بحق رسول خداصلی الله علیه وآله یعنی امامان معصوم علیه السّلام را - که در هر زمانی و با استفاده از هر فرصتی چهره نفاق آنان را برملا کرده، علیه ایشان به مبارزه برمی خواستند - افراد قدرت طلب و خارج از دین و رسم مسلمانی معرفی می کردند.

عباسیان نیز در پوشش نفاق به قدرت دست یافتند، لیکن شرایط سیاسی - اجتماعی جامعه اسلامی ایجاب می کرد آنان به جای مطرح کردن و جلوه دادن ظواهر اسلام، به رهبران و مبلغان آنان به عنوان خاندان و جانشینان پیامبرصلی الله علیه وآله روی بیاورند، و با توجه به محبوبیت معنوی و نفوذ اجتماعی علویان و در رأس آنان امامان، در میان توده هایی مردم، شعار حمایت و جانب داری از آنان را مطرح و توجه افکار عمومی را به سوی خود جلب کنند.

گسترش شیعه در دوران عباسیان

عباسیان نزدیک به ۵۳۴ سال حکم رانی کردند، حکومت آنان با «ابوالعباس سفّاح» آغاز و با مرگ «مستعصم» به پایان رسید.

تشیع از آغاز دوران عباسیان در سال ۱۳۲ ه-.ق، تا پایان غیبت صغری در سال ۳۲۹ ه-.ق، در مقایسه با دوران امویان گسترش بیشتری داشت. شیعیان در دورترین نقاط سرزمین پهناور اسلامی پراکنده بودند؛ چنانچه هنگام شکایت از امام کاظم علیه السّلام نزد هارون، گفته می شود که از مشرق و مغرب جهان برای آن

حضرت خمس می آوردند.((۱))

تشیع حتی در مناطق تحت نفوذ عباسیان به اندازه ای گسترش یافته بود که خطری جدی برای آنان به شمار می رفت. چنان که هنگـام تشـیع جنـازه امـام کـاظم علیه السّـلام، سـلیمان بن منصور، عموی هارون، برای فرونشانـدن خشم شـیعیان که اجتماع با شکوهی را تشکیل داده بودند، پا برهنه در مراسم آن حضرت شرکت کرد.((۲))

جدایی عباسیان از علویان

خانـدان عباسـی خـود را منتسب به پیامبرصـلی الله علیه وآله می دانسـتند و به تدریـج از نـام اهـل بیت علیه السّـلام نیز اسـتفاده کردنـد. در رأس این خانـدان، «عبد الله بن عباس» و شـمار دیگر از برادران و برادرزادگان وی بودند. از این خاندان هیچ کس در کربلا حاضـر نبود. عبدالله بن عباس از شخصـیت های علمی معروف صدر اسلام بود که مصاحبت رسول خداصلی الله علیه وآله را درک کرد و یکی از بزرگ ترین و موثق ترین محدثان عصـر خود به شمار می آمد. تا زمانی که زنده بود (سال ۶۸ه- ق) اختلافی میان علویان و بنی عباس وجود نـداشت، اما پس از وی، به تدریـج اختلاف آغاز شـد. هر چنـد این نکته شـگفتی است که نه تنها او بلکه هیـچ یک از عباسـیان در کربلا حاضـر نبودنـد. در اوایل قرن دوم، عباسـیان به فکر اسـتقلال از علویان افتاده و در خفا مردم را به سوی خود دعوت می کردند؛ اما امید چندانی به پیروزی خود نداشـتند. علت این امر هم آن بود که از نظر مردم، آل علی علیه السّلام تنها بازماندگان

۱- . شیخ مفید، الارشاد، توجمه محمد باقر ساعدی خراسانی، ص۵۸۱.

۲- . سید محسن امین، اعیان الشیعهْ، ج۱، ص۲۹.

نسل پیامبرصلی الله علیه وآله به شمار می آمدند. مظلومیت این خانواده به خصوص پس از حادثه جان گداز کربلا، موقعیت اجتماعی آنان را میان مردم به طور شگفتی بالا برده بود.

فصل سوم: وضعیت شیعیان در دوران سفاح و منصور دوانیقی

اشاره

سفّاح و منصور، خلفای معاصر امام صادق علیه السّلام از پوشش نفاق بیشترین استفاده را بردند. آنان به این نتیجه رسیدند که تنها راه پیروزی بر امویان و دستیابی به قدرت، پیوند دادن دعوت خود به اهل بیت علیه السّلام است. هدف آنان از اتّخاذ چنین سیاستی این بود که اوّلاً، توجه خلفای اموی را از خود منصرف سازند، ثانیاً، اعتماد مردم ناراضی از حکومت را به خود جلب کنند و پشتیبانی آنان را به دست آورند. ثالثاً، مدعی شایستگی خود برای خلافت از طریق وراثت شدند و چنین مطرح کردند که از طریق علی بن ابی طالب علیه السّلام و محمد بن حنفیه خلافت را به ارث برده اند. سفّاح و منصور در نخستین سخنرانی های خود پس از به قدرت رسیدن، به مسأله وراثت تصریح کرده اند.

ابوالعباس سفّاح

نخستین خلیفه عباسی ابوالعباس سفاح است که معاصر امام صادق علیه السّلام بود و در سال ۱۳۲ ه-ق

با وی بیعت شد. سفاح برای پی ریزی حکومت، به مسجد کوفه رفت و به نام بنی عباس از مردم بیعت گرفت.((۱)) سفاح برخلاف بنی امیه که نشسته خطبه می خواندند، بر منبر ایستاد و خطبه خواند. مردم همهمه کردند و گفتند: ای پسر عموی پیامبر خداصلی الله علیه وآله سنت را زنده کردی.((۲)) سفاح خطبه خود را

۱- . کارل بروکلمان، تاریخ ملل و دول اسلامی، ص۱۴۴.

۲- . مروج الذهب، ج۲، ص۲۵۵.

بـا سـتایش از مراتب فضـل آل عبـاس شـروع کرد و برای تأییـد مطلب خود، به آیـاتی از قرآن اشاره نمود. آنگاه روش خلفای راشدین را ستود و رفتار امویان را زشت شمرد و در باب آنان گفت: ... بنی مروان به پا خاستند و میراث اقوام را ربودند و میان خویش دست به دست بردند و خاص خویش کردند و به اهلش ستم کردند، خدا مدتی مهلتشان داد تا وی را به خشم آوردند و چون به خشـمش آوردند، به دست ما از آنها انتقام گرفت و حق ما را پس داد و به وسیله ی ما امت مان را دریافت و نصرت را عهـده کرد... به ما ختم کرد چنان که به ماآغاز کرده بود و من امیـدوارم از جایی که خیر سوی شـما آمـده، سـتم نیاید و از جایی که صلاح سوی شما آمده، فساد نیاید و توفیق ما اهل بیت به وسیله ی خداست.((۱))

چنین پنداشته می شـد که علویـان پس از آن که از حقّ مسـلم خـود در امر حکومت توسـط عباسـیان محروم شدنـد، در اداره حکومت، سـهم و جایگـاه ارزنـده ای داشـته، نزد خلفـای عباسـی که حکومت شان، مـدیون مبارزات علویان بود، در مقایسه با قشرهای دیگر از مـوقعیت برتری برخوردار باشـند، ولی قـدرت طلـبی و حکومت خواهی، خلفـای عباسـی را بر آن داشت که گذشـته هـا را فراموش کرده، تنها در انـدیشه اسـتوار ساختن پایه های حکومت خود باشـند و عمل آنها نشان داد که حکومت آنها نیز در ستم کاری، دست کمی از حکومت امویان نداشت.

از این جهت طبیعی است که سـفاح، ابتـدا در صدد از میان برداشـتن علویان از سـر راه حکومت خود بر آید. سـفاح در ابتدا با چهره برجسته و محبوب علویان،

۱- . تاریخ طبری، ج۱۱، ص۴۶۳.

حضرت «امام صادق»علیه السّلام که زمینه و شایستگی اش برای خلافت از همگان بیشتر بود، رو به رو بود. هر کدام از اینها می توانست منبع خطری برای حکومت سفّاح باشد.

سفّاح برای چیره شدن بر این مشکل اساسی، نخست به سراغ امام صادق علیه السّلام رفت و در اقدامی، آن حضرت را به حیره احضار کرد تا ایشان را به شهادت برساند. وی با آنکه از سوی پیشوای ششم شیعیان اقدام نگران کننده ای علیه حکومت خود مشاهده نکرده بود، آن حضرت را تحت فشار قرار داد، ولی چون هیچ بهانه ای نداشت، ناچار امام را به مدینه بازگرداند.((۱))

خلیفه عباسی در مرحله بعد، به جستجوی محمد و ابراهیم، فرزندان عبد الله بن حسن که از بیم دستگیری متواری شده بودند پرداخت، ولی هر چه تلاش کرد به آنان دست نیافت، اما برای دستیابی به علویان، جاسوسانی را

گمارده بود.((۲)) سفاح در دوران خلافت خویش هیچ شیعه ای را نکشت و آن طور که خلفای دیگر بنی عباس شیعیان را شکنجه می دادند، شکنجه نداد، ولی این کار عللی داشت: ۱. متوجه دشمن اصلی خود بنی امیه و به فکر نابودی آنان بود. ۲. سفاح و شیعیان، تا دیروز در یک صف علیه بنی امیه رزم می کردند و آرزوی مهم بنی عباس را جامه ی عمل پوشاندند و سفاح را بر تخت سلطنت نشاندند. ۳. مرکز سلطنت او کوفه بود و اهل کوفه از شیعیان علی علیه السّلام بودند و آنقدر قدرت نداشت که با آنان مبارزه کند.((۳))

ص: ۵۴

۱- . مظفر، الامام الصادق، ص۲۶.

۲- . برای آگاهی از نمونه این سیاست سفّاح به عقد الفرید، ج ۵، ص ۷۴ رجوع کنید.

۳- . شیعه و زمامداران خودسر، محمد جواد مغنیه، ترجمه مصطفی زمانی، ص۲۶۵.

خلاصه از آنجا که حکومت سفاح، نخستین خلیفه عباسی، کوتاه مدت بود و بیش از چهار سال و اندی طول نکشید، بیش از این، فرصت سخت گیری با علویان را نیافت و به همین خاطر در دوران خلافت او فشار کمتری متوجه

مردم شد و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نیز زیاد در تنگنا نبودند.

دو مشکل اساسی حکومت سفّاح

سفّاح در آغاز خلافتش با دو مشکل اساسی روبرو بود: نخست وجود باقیمانده امویان که در نقاط مختلف پراکنده بودند و دوم: علویانی که به عنوان محور اساسی و مورد اعتماد مبارزه علیه امویان مطرح و در میان توده های مردم از نفوذ و محبوبیت ویژه ای برخوردار بودند.

سفاح برای تثبیت پایه های لرزان حکومت خود و برداشتن این دو خطر اساسی از سر راه، دست به کار شد. فرمانده هان و کارگزاران وی در شهرها مأموریت یافتند به جستجوی خانه به خانه بنی امیه بپردازند و آنان را در هر کوی و برزنی که یافتند به فجیع ترین شکل به قتل برسانند، آنان نیز چنین کردند. مورخان نوشته اند: سفّاح هشتاد نفر از امویان را به بهانه مهمانی و دادن جایزه دعوت کرد، سپس فرمان قتل همه آنان را صادر نمود. پس از آن فرشی بر روی اجسادنیمه جان آنان انداخت و مشغول خوردن غذا شد و آنان در زیر فرش آخرین نفس خود را می کشیدند و فریاد می زدند.

وی چون از غذا خوردن فارغ شد، گفت: تا کنون غذایی گواراتر از این نخورده بودم.((۱))

۱- . الشیعه و الحاکمون، محمد جواد مغنیه، ص۱۳۸.

سفاح با ایجاد و تشدید فضای ناامن برای امویان و کشتار گروه زیادی از آنان و حتی نبش قبر مرده ها و سوزاندن پیکرهایشان، مانع نخست را تا حد زیادی از سر راه حکومت خود برداشت و شهرها را از لوث وجود امویان پاک کرد.

کشتار مردم توسط سفاح به بنی امیه محدود نمی شد. وی به حدّی در این سیاست افراط کرد که لقب سفّاح (بسیار خونریز) به خود گرفت.

احمد امین می نویسد: زندگی سفّاح با خونریزی و سرکوبی مخالفان توأم بود.((۱))

منصور دوانیقی

منصور دومین خلیفه عباسی است که پس ازبرادرش سفاح به خلافت رسید و ۲۲ سال حکومت کرد. وی فردی آزمند، بخیل، خونریز، بی رحم و بی عاطفه بود. مسعودی در وصف آزمندی و حرص وی به ثروت اندوزی می نویسد: اموالی را که منصور بر جای گذاشت، هیچ یک از خلفای پیش و پس از وی بر جای نگذاشتند که رقم آن بالغ بر نهصد و شصت میلیون می شد.((۲)) منصور برای برداشتن موانع و خطرات از سر راه حکومت خود و استوار ساختن پایه های آن، از سیاست زور و تزویر استفاده کرد. وی برای رسیدن به اهداف خود این دو ابزار را آنچنان در هم آمیخت که مورخان وجود او را آمیزه ای از خیر و شر دانسته اند؛ در حالی که عملکرد وی نشان داد که سراسر وجود او شر بوده است.

از جمله عواملی که باعث گردید منصور این راه و روش را در پیش گیرد و

۱- . ضحی الاسلام، ج ۱، ص۱۰۵.

۲- . التنبیه و الاشراف، ص۲۹۶.

حکومت خود را بر پایه ی شرارت بنا کند، به موارد زیر می توان اشاره کرد:

۱. تحولات عصر برادرش سفاح، موجب تشدید دشمنی او با آل علی علیه السّلام گردید و می دانست جز علویین کسی مانع حکومت او نیست؛ از این رو سخت دشمن آل علی علیه السّلام بود و اولین کسی بود که بین بنی عباس و اولاد علی علیه السّلام جدایی به وجود آورد. ۲. ابومسلم و ایرانیان که آنها را به خلافت رسانیدند ناراضی شدند و عَلَم مخالفت برافراشتند. به همین دلیل منصور بر ضد آنان قیام کرد و مصمم بر قتل آنها شد.۳. آنکه محمد پسرش را خیلی دوست می داشت و حاضر بود همه چیز را فدای او بکند.

۴. منصور مردی بخیل و لئیم بود، به همین سبب او را دوانیقی خواندند، یعنی: دانه دانه خرج می کرد و این صفت پست با حکومت و سلطنت نمی سازد.((۱))

برای پی بردن به ماهیت منصور و شناخت سیاست های ضد اسلامی و ضد مردمی وی کافی است عملکرد او را در برابر مردم و علویان مرور کنیم:

رفتار منصور با مردم

مردمی که در دوران حکومت فشار و اختناق امویان، در نهایت سختی و گرفتاری زندگی می کردند و برای سرنگونی آن رنج های فراوان کشیدند، امیدوار بودند با روی کار آمدن عباسیان وضع بهتری پیدا کرده و به رفاه و آسایش دست یابند، ولی این پندار و خوابی بیش نبود. دکتر احمد محمود صبحی می نویسد: «آن نمونه اعلای عدالت و مساواتی که مردم از عباسیان انتظار داشتند، به خیالی

۱- . تاریخ مفصل اسلام، حسین عمادزاده، ص۳۹۲.

باطل و پوچ تبدیل شد. درنده خویی منصور و رشید و حرص و آزمندی آنان و ستمشان بر فرزندان علی بن عیسی و بازیچه قرار دادن بیت المال مسلمانان، ما را به یاد حجّاج، هشام و یوسف بن عمر ثقفی می اندازد، و پس از آنکه سفاح و منصور به صورتی که پیش از آن دیده نشده بود، به افراط و زیاده روی در خونریزی دست و پا زدند، تباهی دامن گیر همه افراد ملت شد».((۱))

مورخان، استواری پایه های حکومت منصور را مرهون کشتارهای فراوان وی دانسته و نوشته اند: منصور افراد زیادی را کشت تا حکومتش استقرار یافت.((۲))

وی برای کشتن مردم روش های مختلفی در پیش می گرفت؛ نوشته اند او یک پزشک مسیحی را به کار گرفته بود و به کمک او افرادی را که نمی توانست آشکارا بکشد، از طریق سمّ، تحت پوشش دارو آنان را به قتل می رسانید. برادر زاده خود، محمد بن سفاح را با این حیله کشت.((۳))

منصور، شخصی بخیل و تنگ نظر بود و در میان خلفای عباسی در بخل و پول پرستی زبانزد عام و خاص بود. یکی از سیاست های وی، سیاست فشار اقتصادی بود. منظور او از این سیاست این بود که مردم، همواره نیازمند و گرسنه و متکی به او باشند و در نتیجه همیشه در فکر سیر کردن شکم خود بوده و مجال اندیشه در مسائل بزرگ اجتماعی را نداشته باشند.

او روزی در حضور جمعی از خواص درباریان خود، با لحن زننده ای انگیزه خود را از گرسنه نگه داشتن مردم چنین بیان کرد:

۱- . نظریهْ الامامه، ص۳۸۱، به نقل الحیاهْ السیاسهْ للامام الرضاعلیه السّلام، ص۱۰۸.

۲- . تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۲۵۹.

۳- . ر.ک: الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج ۱، ص۴۲.

«اعراب چادر نشین در ضرب المثل خود خوب گفته اند که سگ خود را گرسنه نگهدار تا به طمع نان دنبال تو بیاید». در این هنگام یکی از حضار که از این تعبیر زننده سخت ناراحت شده بود، گفت: می ترسم شخص دیگری، قرص نانی به این سگ نشان بدهد و سگ به طمع نان دنبال او برود و تو را رها کند.((۱))

یکی دیگر از فشارهایی که در زمان منصور بر مردم وارد شد، فشار کشتار و شکنجه بود. منصور علاوه بر فشار اقتصادی، موجی از کشتار و شکنجه به وسیله عمال و دژخیمان خود به راه انداخت و هر روز گروهی قربانی این موج خون می شدند.

«روزی عموی منصور به وی گفت: تو چنان باعقوبت و خشونت به مردم هجوم آورده ای که انگار کلمه «عفو» به گوش تو نخورده است! وی پاسخ داد: هنوز استخوان های بنی مروان نپوسیده و شمشیرهای آل ابی طالب در غلاف نرفته است، و ما در میان مردمی به سر می بریم که دیروز، ما را اشخاص عادی می دیدند و امروز خلیفه، بنابراین هیبت ما جز با فراموشی عفو و به کارگیری عقوبت، در دل ها جا نمی گیرد». ((۲))

رفتار منصور با علویان

عباسیان همانند امویان، از قبیله قریش، یعنی قبیله حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله بودند، با این تفاوت که عباسیان از نسل عباس عموی پیامبرصلی الله علیه وآله بودند. آنان با استفاده از احساسات پاک ایرانیان در دوستی با خاندان حضرت محمدصلی الله علیه وآله،

۱- . پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص۳۹۴.

۲- . پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص۳۹۶.

توانستند دولت خود را تأسیس کنند. علویان که فرزندان علی بن ابی طالب علیه السّلام، پسر عموی حضرت رسول صلی الله علیه وآله و همسرش فاطمه علیهاالسّلام، دختر رسول اکرم صلی الله علیه وآله، بودند، به شدت

توسط عباسیان سرکوب شدند. شمار زیادی از ایرانیان از علاقه مندان خاندان اهل بیت علیه السّلام بودند و پس از آنکه متوجه حیله عباسیان در منحرف کردن خلافت اسلامی از علویان به خودشان شدند، انقلاب ها و شورش های فراوانی را به حمایت از فرزندان علی علیه السّلام آغاز کردند.((۱))

شالوده اداری حکومت بنی عباس را منصور ریخت و تقریباً همان رویه بنی امیه را که از روش اداری روم شرقی و ساسانیان اقتباس شده بود، حفظ کرد.

از دیدگاه منصور، اساسی ترین خطری که موجودیت خاندان عباسی و حکومت آنان را تهدید می کرد علویان بودند، زیرا هم دلائل و توجیهات آنان برای خلافت نیرومندتر، و هم خویشاوندی ایشان با پیامبرصلی الله علیه وآله نزدیک تر از عباسیان بود، علاوه بر اینکه در میان مردم افرادی شناخته شده و از نفوذ و موقعیتی برتر برخوردار بودند.

کشتار و شکنجه علویان

منصور به شیوه های مختلف شیعیان را تحت فشار قرار می داد؛ گروهی از آنان را در «ربذه» گرد آورد و به زنجیر بست و به قدری به آنان تازیانه زد که گوشت و خونشان به هم آمیخت، سپس آنها را تحت سخت ترین شرایط به کوفه منتقل کرد و به زندانی افکند که شب و روز را تشخیص نمی دادند. زندانیان ناچار بودند برای تشخیص اوقات نماز، قرآن را به پنج بخش تقسیم کنند و هر یک از نمازهای روزانه را پس از قرائت یک بخش از قرآن اقامه کنند. علویان در این

۱- . جعفریان، رسول، مقالات تاریخی، دفتر چهارم، ص۳۲۶.

زندان در وضعیت بسیار بدی بسر می بردند و سرانجام با فرو ریختن سقف روی آنان توسط مأموران، همه آنها به شهادت رسیدند.((۱))

مسعودی در «مروج الذهب» و مقریزی در کتاب «النزاع و التخاصم» می نویسند: «منصور فرزندان حسن علیه السّلام را جمع آوری نموده و دستور داد زنجیر و کُند به پا و گردن آنان بزنندو همانند یزید که نسبت به اولاد حسین علیه السّلام انجام داد، داخل کجاوه بدون سرپوش و بدون فرش سوارشان کنند و به دار الحکومه ی او منتقل نمایند، ... اولاد علی علیه السّلام وسیله مستراح نداشتند و ناچار بودند برای قضای حاجت از محل سکونت خود استفاده کنند. از این رو بوی کثافت بر ایشان مشقت آور بود و بدن آنها ورم کرد و این ورم از پا شروع می شد، آنگاه که به قلب می رسید از شدت مرض و گرسنگی از دنیا می رفتند!((۲))

روش دیگر مبارزه منصور با علویان این بود که آنان را زنده در میان دیوار می گذاشت تا بدین وسیله جان سپارند.((۳))

او در سخنی به قتل صدها نفر از علویان اعتراف کرده، می گوید: من هزار تن یا بیشتر از فرزندان فاطمه را کشتم.((۴))

وی خزانه ای از سرهای بریده علویان رابرای پسرش مهدی به میراث نهاد و بر هر سری ورقه ای آویخته بود که معرف صاحب آن بود و در میان آنان سرهای پیرمردان، جوانان و کودکان وجود داشت.((۵)) معلی بن خنیس از شیعیان مقرب

ص: ۶۱

۱- . الامام صادق و المذاهب اربعه، ج۱، ص۴۷۴.

۲- . مروج الذهب، مسعودی، ص۳۰۹-۳۱۰؛ و النزاع و التخاصم، مقریزی، ص۱۰۱ و ۱۰۲.

۳- . کامل، ابن اثیر، ج۵، ص۵۲۶.

۴- . الحیاهْ السیاسیهْ للامام الرضاعلیه السّلام، ص۸۷.

۵- . همان.

حضرت صادق علیه السّلام و متصدی امور مالی آن حضرت بود. منصور به داوود بن عروه فرماندار مدینه نامه نوشت که معلی را بکش. داوود، معلی را احضار کرد و گفت: نام شیعیان را بنویس که اگر این کار را انجام ندهی سرت را از تنت جدا می کنم. معلی گفت: «أبالقتل تهددنی» آیا به کشتن مرا تهدید می کنی؟ به خدا سوگند! اگر اسم یکی از آنها زیر پایم باشد، پای خود را بر نمی دارم. داوود گردن معلی را زد و او را به دار آویزان نمود. حضرت صادق علیه السّلام از این عمل ناراحت شد و علیه داوود نفرین کرد و هنوز نفرینش تمام نشده بود که فریاد ناله بلند شد و خبر مرگ داوود را آوردند.((۱))

ابن بابویه روایت کرده است که چون منصور در بغداد عمارتی بنا می کرد، اولاد حضرت علی علیه السّلام را تفحّص می کرد و هر که را می یافت در میان ستون های آجر می گذاشت تا به این زجر شهید می شدند. روزی کودک خوش روی خوش موئی از فرزندان حضرت امام حسن علیه السّلام را آوردند و به بنّا دادند که آن امام زاده مظلوم را در میان ستون گذارد، مردی را بر او موکّل گردانیدند که در حضور او این را واقع سازد. چون نظر بنّا بر جمال بی مثال آن خورشید اوج رفعت و جلال افتاد، بر او ترحّم نمود و تاب نیاورد که آن نو نهال زیباروی را از برگ و بار زندگانی عاری گرداند. پس آن جوان را در میان ستون گذاشت و فرجه ای برای نفس کشیدن او قرار داد و گفت: ای نوردیده غمگین مباش که به زودی نزد تو می آیم و تو را از این مهلکه نجات می دهم.

چون شب فرا رسید، و مردم آرام گرفتند، بنّا آمد و آن جوان عربی را بیرون

۱- . مجلسی، بحار الانوار، ج۴۷، ص۱۸۱ باب احوالات صادق علیه السّلام و منصور.

آورد و گفت: ای جوان من بر تو رحم کردم، تو نیز بر من رحم کن و در خون من و سایر عمله ای که با من کار می کردند شریک مشو و خود را از نظر خلق پنهان ساز و هیأت خود را تغییر ده که کسی تو را نشناسد، و من در این شب تار نزد تو آمدم و تو را نجات دادم و خود را در خوف و بیم افکندم برای آن که جدّ تو در روز قیامت با من خصمی نکند. پس به آن آلتی که گچ کاران را می باشد گیسوهای آن سید عربی را برید و گفت: از این دیار بیرون رو و به سوی مادر خود بر مگرد که مبادا من رسوا شوم.

امام زاده مظلوم گفت: چون مصلحت نمی دانی که من به نزد مادر خود بروم و بر من منّت نهادی و مرا از مردن نجات دادی، بر مادر من نیز منّت گذار و او را خبر ده که حیات من باقی است. شاید جزع و زاری و ناله و بی قراری او بر من تسکین یابد و این گیسوهای مرا به نشانه برای او ببر که سخن تو را باور کند. پس در آن شب آن امامزاده گریخت

و کسی ندانست که کجا رفت، بنّا گفت که: بعد از آن من رفتم و خانه مادر او را جستم، چون نزدیک آن غم خانه شدم، صدای گریه و نوحه آن سیده را شنیدم، پس خبر حیات پسرش را به او رساندم، و او را شاد گرداندم و برگشتم.((۱))

رفتار منصور با سادات حسنی

منصور با سادات حسنی رفتارهای زشتی در پیش گرفت، بدین معنی که مشایخ آنها را از قبیل عبد الله محض بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السّلام که شیخ طالبیین در عصر خود بود و فرزندان و برادران و پسران برادران وی را

۱- . مجلسی، تاریخ چهارده معصوم، ۱۳۷۴ ه-.ش، ص۸۸۷-۸۸۸.

که جملگی از سادات حسنی بودند گرفته، نزدیک خود زندانی کرد تا آنکه همگی در زندان جان سپردند.

نقل کرده اند که روزی حاجب منصور بیرون آمد و گفت: هر کس از فرزندان حسین علیه السّلام بر در قصر حاضر است داخل شود، در این وقت مشایخ حسینیان داخل شدند. سپس حاجب بیرون آمد و گفت: هر کس از فرزندان حسن علیه السّلام اکنون بر در قصر حاضر است داخل شود، مشایخ حسنیان نیز داخل شدند، لیکن حاجب مذکور ایشان را در مقصوره ای فرود آورد، و چند آهنگر را از در دیگر داخل کرد و حسنیان را در غل و زنجیر افکنده به عراق فرستاد و در آنجا زندانی کرد تا جملگی در حبس وی در کوفه درگذشتند.((۱))

از وقایع جالبی که در این مورد اتفاق افتاد این بود که: مردی از فرزندان حسن علیه السّلام آمده نزد منصور ایستاد، منصور بدو گفت: برای چه اینجا آمده ای؟ آن مرد گفت: آمدم تا مرا نزد خویشانم حبس کنی، زیرا من پس از ایشان طالب زندگی نیستم، منصور نیز وی را نزد آنها به زندان افکند. این مرد علی بن حسن بن حسن بن حسن بن ابیطالب علیه السّلام بود.

شخص دیگری از سادات حسنی که محمد بن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب علیه السّلام نامیده می شد رویی زیبا داشت، چندان که به سبب حُسن و جمالش، وی را «دیباج الأصفر» - دیبای زرد - می خواندند. منصور وی را احضار کرد و بدو گفت: دیباج الأصفر تویی؟ وی گفت: مردم چنین می گویند، منصور گفت: تو را نوعی بکشم که تاکنون کسی را نکشته ام. سپس فرمان داد او را زنده

۱- . الفخری، ص۲۲۱، محمد بن علی بن طباطبا.

واداشته ستونی روی او بنا نهادند تا آنکه میان آن جان سپرد.((۱))

منصور محمد بن ابراهیم را بدین ترتیب فجیع به قتل رسانید.

زبیر بن بلال می گوید: مردم دسته دسته به تماشای محمد بن ابراهیم می آمدند، زیرا مرد زیبایی بود.((۲)) ابن اثیر می نویسد: منصور، محمد بن عبد الله عثمان، برادر مادری اولاد حسن علیه السّلام را احضار کرد و دستور داد لباس های او را پاره کردند و عورتش نمایان شد. سپس صد و پنجاه تازیانه به او زد، یکی از آن تازیانه ها به صورتش برخورد کرد. محمد گفت:

وای بر تو! از صورتم صرف نظر کن. منصور به جلاد گفت: تازیانه بر سرش بزن. جلاد سی تازیانه بر سرش زد که یکی از آن تازیانه ها به چشمش خورد و چشم او بر صورتش جاری گردید. و پس از آن او را کشت.((۳))

منصور با دو جبهه به جنگ برخاست؛ یکی ایرانیان و دیگری علویان، زیرا وقتی از امویان خیالش راحت شده بود، قسم خورد که علویان را از میان بردارد. گفت: «و الله لارغمن انفی و انوفهم و ارفع علیهم بنی تمیم و بنی عدی» قسم به خدا! بینی خود و بینی علویین را بر خاک خواهیم مالید و علی رغم آنها بنی تمیم و بنی عدی را که ابابکر و عمر از آن تیره هستند بر علی بن ابیطالب برتری خواهم داد. پیروان عثمان و آل مروان که از حکومت افراد خاندان بنی امیه مأیوس شدند، اطراف منصور را گرفته و علیه علویان سعایت کردند و گفتند تنها دشمن تو علویان هستند.

۱- . الفخری، ص۲۲۲، محمد بن علی بن طباطبا.

۲- . فرزندان آل ابی طالب، ص۲۹۵، ابوالفرج اصفهانی.

۳- . الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج۵، ص۲۲۳.

منصور روی این سوگنـد، بسـیاری از سادات فاطمی و علویین را کشت و خیلی از جوانان سادات بنی فاطمی را در زیر دیوارها و میان سـتون ها و چاه های جامع زنـده به گور کرد. از مشاهیر علویین، محمد و ابراهیم فرزند «عبدالله محض» بودند که به امر منصور کشته شدند.((۱))

فشارهای سیاسی بر شیعیان و آغاز دوباره تقیه

در دوران امامت امام صادق علیه السّلام تنها در دهه سوم قرن دوم هجری قمری، آزادی نسبی وجود داشت که حتی در همان دهه نیز فعـالیت هـای آن حضـرت و شـیعیان تحت کنترل بود، اما پیش از آن، در دوران امویان و پس از آن به دلیل قیام نفس زکیه (۱۴۵ه- ق) و برادرش ابراهیـم (۱۴۶ه- ق)، شدیـدترین فشارها علیه شـیعیان اعمال می شـد، به طوری که جرأت هرگونه ابراز وجود از آنها سلب شده بود. این فشارها درسال های پایانی زندگی امام صادق علیه السّلام گسترش یافته بود، آنچنان که امـام صـادق علیه السّلام و اصـحاب ایشـان به منظـور صـیانت خود از گزنـد منصور، مجبور بودنـد به طور کامـل تقیه نموده و مواظب باشند تا کوچک ترین بی احتیاطی از آنان سرنزند.

این وضـعیت به تدریـج و هم زمـان با اسـتحکام دولت عباسـی و برآمـدن برخی از مخالفت ها و قیام ها، تشدیـد شـده و رو به انسـداد کامـل گـذاشت. تأکیـد های مکرر امام صادق علیه السّلام بر تقیه که اصل آن از زمان امام سـجادعلیه السّلام بلکه به نوعی امام علی علیه السّلام آغاز شده بود، خود دلیل آشـکاری بر وجود چنین فشارهای سیاسی بود. خطر هجوم بر شیعه چنان نزدیک بود که امام برای حفظ آنان، ترک تقیه را

ص: ۶۶

۱- . عمادزاده، حسین، تاریخ مفصّل اسلام، ص۳۹۳.

مساوی ترک نماز اعلام فرمود.((۱))

امام علیه السّلام به مُعلّی بن خُنَیس فرمود:

یا معلّی! اکتم امرنا و لاتذعه، فانّ من کتم أمرنا و لایعذیعه أعزَّه الله فی الدنیا.

ای معلا! اسرار ما را پنهان بدار و آن را به همه کس نگو، خداوند کسی که اسرار ما را پنهان داشته و آن را بر ملا نسازد، در دنیا عزیز می دارد.((۲))

به هر روی، نقل هایی وجود دارد حاکی از اینکه شدت فشار به قدری بود که حتی شیعیان، بدون اعتنا به همدیگر از کنار هم رد می شدند.((۳))

در روایت دیگری درباره جاسوسان ابوجعفر منصور آمده: «کان له بالمدینه جواسیس ینظرون علی من اتّفق شیعه جعفر فیضربون عنقه» منصور در مدینه جاسوسانی داشت، آن ها مواظب بودند که شیعیان امام صادق علیه السّلام به امامت چه کسی اتفاق می کنند تا گردن او را بزنند.((۴))

بنا به نقل واقدی، معتب از غلامان امام صادق علیه السّلام بود که منصور او را گرفته و هزارضربه شلاق بر او زد تا جان داد.((۵))

نشر علم و حدیث حتی در حال تقیه

محمد جواد مغنیه، صاحب کتاب «الشیعهْ و الحاکمون»، نوشته است که: یکی

ص: ۶۷

۱- . مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص۲۵۴-۲۵۵.

۲- . حیات فکری سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ص۴۳۶.

۳- . روضهْ الواعظین، ص۲۹۳.

۴- . روضهْ الواعظین، ص۲۸۲-۲۸۳.

۵- . حیات فکری سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ص۴۳۶.

از اساتید فلسفه در قاهره گفت: شیعیان معتقد به تقیه هستند. گفتم: خدا لعنت کند آن که شیعیان را محتاج به تقیه نمود. موسای کلیم مخفیانه از مصر فرار کرد و گفت: خدایا! مرا از قوم ستمکار نجات بده! و پیغمبر خداصلی الله علیه وآله فرمود: «بئس القوم قوم یعیش المؤمن من بینهم بالتقیه» بد قومی هستند آن قومی که مؤمن در بین آنان از روی تقیه زندگی کند.((۱)) در طول تاریخ، پیشوایان دینی به خاطر خفقان حاکم بر جامعه مجبور به تقیه بودند، ولی در هر صورت از هدف اصلی غافل نبوده و حتی در زمان تقیه هم هدف خود رادنبال می کردند.

عبد العزیز بن ابی حازم و ابن ابی دراوردی می گویند: نزد جعفر بن محمد بن علی علیه السّلام نشسته بودیم که سفیان ثوری اجازه ورود خواست، آن حضرت اجازه دادند، آمد و سلام کرد و نشست. امام جعفر علیه السّلام رو به او کردند و گفتند: تو مردی هستی که سلطان در پی توست، من هم مردی هستم که از سلطان در تقیه ام، بهتر است از اینجای بروی. سفیان گفت: حدیثی بفرمایید آنگاه خواهم رفت. در این وقت جعفر بن محمدعلیه السّلام از قول پدارنش نقل کرد که رسول خداصلی الله علیه وآله فرمودند: «کسی که خداوند به او نعمتی داد، سپاس خدای را گوید. کسی که رزقش تأخیر داشت، استغفار کند. و اگر مصیبتی برای او پیش آمد، لاحول و لاقوه الابالله بگوید». در این وقت سفیان برخاست. امام جعفرعلیه السّلام فرمودند: ای سفیان! سفیان عرض کرد: لبیک! امام جعفر صادق علیه السّلام فرمودند: هر سه را داشته باش. سه تا و چه سه تایی.((۲))

این حدیث نشان دهنده این است که امام جعفر صادق علیه السّلام از کمترین

۱- . شیعه و زمامداران خودسر، محمد جواد مغنیه، ترجمه مصطفی زمانی، ص۲۸.

۲- . القند، نسفی، ص۴۶۹؛ حیات فکری سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، ص۴۳۷.

فرصت ها بیشترین استفاده را می کردند و فرصت را غنیمت می شمردند. حتی در دوران تقیه، امام علیه السّلام نشر علم و حدیث را رها نکردند.

مظلومیتِ محبوبیت آفرین

سلاح اصلی هاشمیان در برخورد با امویان، مظلومیت علویان بود. این مظلومیت با داستان کربلا آغاز گردید و به وسیله شهادت زید بن علی در سال ۱۲۲ هجری قمری و نیز یحیی بن زید پس از گذشت چهار سال از شهادت پدر، ادامه یافت. مردم با شنیدن فضائل اهل بیت علیه السّلام به خاندان علی علیه السّلام احترام فراوان گذاشته و آنها را فرزندان رسول الله می خواندند. در این شرایط، عباسیان کنار علویان بودند و چاره ای جز این نداشتند.

این مظلومیت از عوامل اصلی شیوع محبوبیت علویان در مناطق مختلف عراق و ایران بود، به طوری که به تدریج با انتقال اسلام و حواشی آن به ایران، گروهی از ایرانیان و

موالی هم علاقه مند به اهل بیت علیه السّلام شدند.

در کتاب «الفخری» آمده است که خراسان بهترین مکان برای بنی عباس بود، زیرا شام و مصر در اختیار اموی ها بود و عراق نیز شیعه علی علیه السّلام بودند.((۱)) در خراسان از آن جهت نیز که درگیری داخلی بین عرب های «مُضَر» و «ربیعه» وجود داشت، می توانست بهترین موفقیت را برای تبلیغات عباسیان فراهم کند، ولی با توجه به اینکه مردم خراسان به یحیی علاقه وافری داشتند، بعد از اینکه وی از بازداشت دفعه اول آزاد گردید، شیعیان نزد آهنگری که زنجیرهای یحیی را اکنون در اختیار داشت، آمده و خواستار آن شدند که زنجیرها را به آنها

۱- . الفخری، محمد بن علی بن طباطبا، ص۱۰۴.

بسپارد. بالاخره آنان زنجیر را به مبلغ ۲۰ هزار درهم خریدند و آن را تکه تکه کرده هر کدام قسمتی را به قصد تبرک بردند.((۱))

این به معنای یک تشیع اعتقادی نبود،بلکه بیشتر بدان جهت بود که یحیی فرزند رسول خدا بود. پس از شهادت یحیی، مردم خراسان عزاداری مفصّلی بر پا کردند و در آن سال تمام موالید ذکور را یحیی نامیدند.((۲))

محبوبیت شیعه در خراسان موجب شد تا عباسیان برای اینکه امر را بر مردم مشتبه کنند، خود با علویان بیعت کنند. اما پس از مدتی، بدون نام بردن از علویان، فعالیت ها و دعوتشان را بر محور «الرضا من آل محمد» قرار دادند.

هر کدام از خلفای عباسی در زمان خلافت خود، از محبوبیت شعیان سوء استفاده می کردند، ولی پس از مدتی که بر تخت سلطنت تکیه می زدند، شیعیان را فراموش کرده و بالاتر از آن، آن ها را به شکل فجیعی به قتل می رساندند که نمونه بارز آن برخورد منصور دوانیقی با شیعیان است که آنها را در میان دیوار می گذاشت.

نصب فرماندار سنگ دل در مدینه

اختناق در تمام قلمرو حکومت منصور بیداد می کرد. در میان شهرها، شهر مدینه بیش از هر نقطه دیگر زیر فشار و کنترل بود، زیرا مردم مدینه به حکم آن که از روز نخست از نزدیک با تعالیم اسلامی و سیستم حکومت اسلامی آشنایی داشتند، هرگز حاضر نبودند زیر بار حکومت های فاسدی مثل حکومت منصور

۱- . تاریخ شیعه در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفوی، ص۱۶۵.

۲- . مروج الذهب، مسعودی، ج۳، ص۲۱۳.

بروند. به همین خاطر در اواخر حیات امام جعفر صادق علیه السّلام، منصور با در هم شکستن نهضت شهر مدینه، شخص بسیار بی رحم و سنگدلی بنام «ریاح بن عثمان» را به فرمانداری مدینه منصوب کرد.

ریاح پس از ورود به مدینه مردم را جمع کرد و ضمن خطبه ای چنین گفت:

«ای اهل مدینه! من افعی و زاده افعی هستم! من پسر عموی مسلم بن عقبه((۱)) هستم که شهر شما را به ویرانی کشید و رجال شما را نابود کرد. به خدا سوگند اگر تسلیم نشوید،شهر شما را درهم خواهم کوبید به طور که اثری از حیات در آن باقی نماند.

در این میان گروهی از مسلمانان از جا برخاستند و به عنوان اعترض فریاد زدند: «شخصی مثل تو که سابقه ای ننگین در اسلام دارد و پدرت دوباره به واسطه ارتکاب جرم، تازیانه (کیفر اسلامی) خورده، کوچکتر از آن هستی که این کار را انجام دهی، ما هرگز اجازه نخواهیم داد با ما چنین رفتاری کنی.

ریاح به منصور گزارش داد که مردم مدینه شورش نموده و از اوامر خلیفه اطاعت نمی کنند.

منصور نامه تندی به وسیله وی به مردم مدینه نوشت و آنها را تهدید کرد، ولی اثری نداشت، بطوری که قرائت نامه ریاح در مسجد هنوز به پایان نرسیده بود که مردم وی را بالای منبر سنگ باران کردند و او برای حفظ جان خود از مجلس فرار کرد و پنهان گردید.((۲))

منصور به دنبال این جریان تهدید خود را عملی کرد و با قطع راههای حمل و

۱- . مسلم بن عقبه یکی از فرماندهان یزید بن معاویه بود.

۲- . ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج۳، ص۱۱۴-۱۱۵.

نقل کالا، مدینه را در محاصره اقتصادی قرار داد و این محاصره تا زمان خلافت پسر وی، مهدی عباسی، ادامه داشت.((۱))

منصور شیعیان را در مدینه به شدت تحت کنترل و مراقبت قرار داده بود، به طوری که در مدینه جاسوسانی داشت که کسانی که با شیعیان امام صادق علیه السّلام رفت و آمد داشتند را گردن می زدند.((۲))

امام صادق علیه السّلام، یاران خود را از نزدیکی و همکاری با دربار خلافت باز می داشت.

روزی یکی از یاران امام علیه السّلام پرسید: برخی از شیعیان، گاهی دچار تنگدستی و سختی معیشت می گردد و به او پیشنهاد می شود که برای اینها (بنی عباس) خانه بسازد، نهر بکند (و اجرت بگیرد) این کار از نظر شما چطور است؟ امام فرمود: من دوست ندارم که برای آنها (بنی عباس) گرهی بزنم یا در مشکی راببندم، هر چند در برابر آن پول بسیاری بدهند، زیرا کسانی که به ستمگران کمك کنند، در روز قیامت در سراپرده ای از آتش قرار داده می شوند تا خدا میان بندگان حکم کند.((۳))

مشهور بودن دشمنی منصور با علویین

منصور در میان خانواده بنی عباس به عداوت و کینه توزی و بغض و دشمنی نسبت به علویین و بنی فاطمه مشهور است و این ظلم ها از طرف منصور به اهل بیت عصمت و طهارت علیه السّلام فقط برای حب جاه و ریاست و دولت بی بقای این

۱- . ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج۵، ص۵۵۱.

۲- . شیخ طوسی، رجال کشی، ص۲۸۲.

۳- . شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج۱۲، ص۱۲۹.

چند روزه دنیا بود و چنان چشم و گوششان کور و کر شده بود و قلبشان تیره و تار گردیده بود که هرگز ترحمی به حال صغیر و کبیر و برنا و پیر از علویین نمی کردند و حتی برای حفظ مقام خود به تبعید و اعدام نزدیک ترین خویشان و اقربای خود می پرداختند.

نوشته اند روزی منصور بر استری سوار بود،علویه ای عنان استرش را گرفت و گفت: ای امیر! تو را قسم می دهم به رَحِمی که بین من و توست، ساعتی صبر کن! منصور ایستاد، علویه گفت: من از دختران حضرت حسین بن علی علیه السّلام هستم و تو دو برادر و عمو و شوهر مرا کشتی و اکنون فقط یک پسر دارم و تمام علاقه ام به او است و در حبس تو است، از وی درگذر و او را رها کن. منصور قدری صبر نمود و با نهایت غضب به راه افتاد و گفت: از او نمی گذرم! پس آن علویه گریه کنان با دلی شکسته و اعضایی خسته برگشت، منصور چند قدمی نگذشت که استرش لغزیده و رم کرد و منصور را بر زمین زد، به طوری که نزدیک بود گردن او شکسته شود، پس فریاد زد: پسر این علویه را از حبس آزاد کنید و به او ده هزار درهم هم بدهید.((۱))

خلفاء بنی عباس مخصوصاً منصور و هارون الرشید، ستم های تحمّل ناپذیری نسبت به اولاد و ذریه حضرت امیرعلیه السّلام انجام می دادند تا مردم از آنان دوری کرده و متابعت آن ها نکنند، ولی در تمام نقاط از قبیل حجاز و ایران و عراق و آفریقا مخصوصاً در فارس و قم و خراسان، مذهب تشیع بیشتر انتشار می یافت و پیرو امام عادل در عصر خود که از ذریه حضرت امیرعلیه السّلام بود، می شدند. انتشار تشیع و زیاد شدن آن، موجب تزلزل اساس کاخ بیدادگری بنی عباس می شد. منصور

۱- . تاریخ تشیع در ایران، احمد مشکواة کرمانی، ۱۳۵۸، ص۵۹۳ - ۵۹۴.

موافق مـذهب تسـنن بود و این به خاطر بغض و عنادی بود که با آل رسول' داشت و آنان را رقیب خود می دانست و گرویدن به مـذهب تسـنن از روی حقیقت نبود. اگر در زمـان منصور، فردی از نوادگان ابوبکر و عمر ادعای خلافت داشـتند و جماعتی هم آنان را پیروی می کردند، با آنان هم دشمنی می کرد و همان رفتاری که با علویین می کرد با آنان می نمود.

ستم گری هـای زیادی که منصور و هارون نسـبت به علویین انجام دادنـد - با اینکه بنی عمّ یکـدیگر بودنـد - خلفای بنی امیه چنان سـتم هایی انجام ندادنـد. عـده زیادی از علویین از ترس منصور و هاورن فرار می کردنـدو خود را معرفی نمی نمودنـد و شهر به شـهر، پیاده و پای برهنه و بـدون داشـتن آذوقه، گرسـنه و تشـنه می رفتند. از آن جمله: قاسم بن ابراهیم از نوادگان امام حسن علیه السّـلام معروف به طباطبا بود. قاسم از منصور فرار می کرد و پای برهنه و پیاده، از شهری به شهری می رفت و خون از پایش جاری بود.

گویـا منصور می خواست تمـام اقسام ظلم را نسـبت به آل اطهارعلیه السّـلام انجام دهـد. همه خلفای عباسـی از جـد اعلایشان، منصورِ بـد طینت و بداندیش، سـرمشق گرفته بودند. اگر منصور با آل رسول صـلی الله علیه وآله چنان رفتار نمی کرد، هارون، مأمون، معتصم، متوکل و غیر آنان، جرأت انجام چنین فجایع و قبایح و ستم هایی را نداشتند.

منصور نامه ای به حضرت امام صادق علیه السّلام نوشت و عرض کرد: همان طور که مردم نزد ما می آیند شما چرا نمی آیید؟ آن حضـرت در جواب او نوشـتند: چیزی از دنیا نزد ما نیست، لـذا از تو بر آن نمی ترسم و تو هم از آخرت بهره ای نداری که ما امیدوار باشـیم از تو به آن، و تو نه در نعمت هستی که تهنیت به تو بگوییم و نه در نقمت هستی که به تو تعزیت بگوییم. باز منصور در مرتبه دوم نوشت که

نزد ما آیید تا ما را نصیحت فرمایید. حضرت به او جواب مرقوم فرمود: کسی که آخرت را بخواهد با تو مصاحبه نمی کند. آنگاه منصور گفت: قسم به خدا! هر آینه تمییز دارم که چه شخصی دنیا را می خواهد و چه شخصی آخرت را.((۱))

ظلم دیگر منصور این بود که می نشست و واعظی را کنار خود می نشانید و در مقابلش جلادان شمشیر به دست می ایستادند و می گفت: یک عده از علویین را می آورند و امر می کرد یک عده از آنان را گردن بزنند و چون خون جاری می شد و یا ترشح می کرد و به لباسش می رسید، متوجه واعظ می شد و می گفت: مرا موعظه کن! واعظ بیچاره او را موعظه می کرد و متذکّر خداوند می ساخت، منصور سرش را پایین می انداخت. پس از لحظاتی سر بلندکرده و به جلادان می گفت: گردن بزنید! و این عمل به طریق مذکور چند مرتبه تکرار می شد تا تمام علویین که آورده شده بودند گردن زده بشوند.((۲))

آیا این عمل چیزی غیر از استهزاء به دین و عمل نکردن به قرآن مجید که نهی از ظلم و قتل نفس فرموده است می باشد؟ این عمل منصور می رساند که او هم بر طبع خبیث حجاج بن یوسف ثقفی بوده است که کشتن مظلومان و علویین و شیعیان در حضورش، بهترین لذت برایش بوده است.

رفتار منصور با امام صادق علیه السّلام

اولین کسی که امام ششم را ملقب به صادق نمود، منصور بود، زیرا پیشگویی آن حضرت را درباره ی سلطنت خود صحیح یافت و همچنین محمد و ابراهیم دو

۱- . تاریخ تشیع در ایران، احمد مشکواهْ کرمانی، ۱۳۵۸، ص۶۱۲-۶۱۳.

۲- . همان، ص۶۱۳.

فرزنـد عبـد الله بن حسن را - که حضـرت صادق علیه السّـلام خبر داده بودنـد منصور می کشد - منصور کشت و صدق گفتار آن حضرت

روشن گردید.((۱))

منصور در میـان علویـان، از امـام صادق علیه السّـلام بیشتر از همه بیم داشت؛ از این رو با آنکه امام علیه السّـلام روی مصالحی خود را به ظـاهر از مناقشـات و کش مکش هـای سیاسـی دور نگه داشـته و به عبادت و تعلیم و تربیت افراد و گسترش فرهنگ اسـلامی مشـغول بودند، بارها آن حضرت را احضار می کرد و تصمیم به قتل ایشان می گرفت. این در صورتی بود که منصور اعتراف می کرد و می گفت: جعفر بن محمد از آنهایی است که خداوند درباره آنها فرموده: (ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتابَ الَّذينَ اصْطَفَيْنا مِنْ عِبادِنا) وارث کتاب آسـمانی بنـدگانی هسـتند که ما برگزیـده ایم. در هر خانـدانی محـدّثی وجود دارد، اکنون محـدِّث ما جعفر بن محمد است.((۲))

نمونه دیگر از اعترافات منصور نسـبت به امام صادق علیه السّـلام این است که وی در طی نامه ای به یکی از علویان، به وضوح به مقام و شأن ومنزلت امام علیه السّلام اعتراف کرده است. او در نامه اش خطاب به آن سید علوی چنین نوشته است:

«... در میان شما علویان بعد از رسول خدا، بهتر و برتر از علی بن الحسین علیه السّلام نیامده که او، از جد تو بهتر بود و بعد از او، در میان شـما، بهتر از محمـد بن علی علیه السّـلام نبود. که او هم بهتر از پدر تو بود و نه مانندی برای فرزندش جعفر صادق علیه السّلام بود، که او هم از تو بهتر بوده و هست».((۳))

به نقل از یکی از نوادگان عباسی، چنین حکایت شده است:

ص: ۷۶

۱- . شیعه و زمامداران خودسر، محمد جواد مغنیه، ترجمه مصطفی زمانی، ص۲۷۸.

۲- . فراهانی، ولی الله، قانعی، سعید، زندگانی چهارده معصوم، بهار ۱۳۸۷، ص۴۷۳.

۳- . همان، ص۴۸۷.

«روزی بر منصور وارد شدم در حالی که محاسنش از اشک چشمانش تر شده بود! گفت: آیا می دانی که بر خویشاوندان تو چه گذشته است؟ گفتم: چه شده یا امیر؟ گفت: بزرگشان و عالمشان و بهترین شان درگذشته است. پرسیدم او کیست؟ گفت: جعفر بن محمدالصادق علیه السّلام»!((۱))

با این همه اعتراف و ده ها اعتراف دیگر، منصور دوانیقی حضرت صادق علیه السّلام را از مدینه منوره به عراق احضار نمود و بارها قصد کشتن آن امام مظلوم را نمود و هر بار معجزه ای می دید و از تصمیم بر قتل آن حضرت صرف نظر می کرد. گاهی دستور می داد مأمورین او بروند و لباس آن جناب را برگردنش بیندازند و او را نزد آن ظالم شقی بی حیا ببرند.((۲))

مفضل بن عمر می گوید: «منصور دوانیقی برای فرماندار مکه و مدینه، حسن بن زید، چنین پیام داد: خانه جعفر بن محمد امام صادق علیه السّلام را بسوزان، ا و این دستور را اجرا کرد و خانه امام صادق علیه السّلام را سوزانید که آتش آن تا به راه رو خانه سرایت کرد، امام صادق علیه السّلام بیرون آمد و میان آتش گام برمی داشت و می فرمود: «انا بن اعراق الثری، أنا بن ابراهیم خلیل الله» منم فرزند اسماعیل که فرزندانش مانند رگ و ریشه در اطراف زمین پراکنده اند، منم فرزند ابراهیم، خلیل خدا، که آتش نمرود بر او سرد و سلامت شد».((۳))

شبی به دستور منصور، امام صادق علیه السّلام را در نیمه های شب با سر برهنه و بدون روپوش به حضور او آوردند. منصور با کمال جسارت و خشونت به آن

۱- . همان، ص۴۸۷.

۲- . علی عطائی اصفهانی، پرتوی از زندگانی شش معصوم مدینه منوره، ص۱۸۱-۱۸۲.

۳- . اشتهاردی، محمد، سوگنامه آل محمدصلی الله علیه وآله، ص۸۴.

حضرت گفت: «ای جعفر! با این سن و سال آیا شرم نمی کنی که خواهان ریاست هستی و می خواهی بین مسلمین فتنه و آشوب بپا کنی؟ سپس شمشیر خود را از غلاف بیرون کشید تا گردن امام را بزنند، ناگاه رسول خداصلی الله علیه وآله را در برابر خود دید، شمشیر را در غلاف گذاشت. برای بار دوم همین کار را کرد و باز رسول خداصلی الله علیه وآله را در برابر خود دید. برای بار سوم نیز تکرار کرد، باز رسول خداصلی الله علیه وآله را در برابر خود دید. سرانجام از قتل امام صادق علیه السّلام منصرف گردید.((۱)) محمد اسقنطوری

می گوید: وارد بر منصور شدم، دیدم در فکر عمیقی فرو رفته است. گفتم: چرا فکر می کنی؟ منصور گفت: از اولاد دختر محمد صلی الله علیه و آله وسلم بیش از هزار نفر را کشته ام، ولی رهبر و بزرگ آنان - حضرت صادق علیه السّلام - را نکشته ام!! محمد گفت: او کیست که شما او را نکشته ای؟ منصور گفت: می دانم که تو او را امام خود می دانی و اعتقاد داری که او امام من و تو و امام روی زمین است، ولی اکنون متوجه او می گردم!((۲))

سرانجام منصور بوسیله انگوری که آن را زهرآلود کرده بود، به امام صادق علیه السّلام زهر خورانید و آن حضرت را مسموم کرد. از آن پس روز به روز حال آن حضرت رو به وخامت می گذاشت. یکی از اصحاب به حضورش رسید، پرسید: شما چرا این گونه لاغر شده اید و دیگر چیزی از بدن مبارکتان باقی نمانده است؟! سپس دلش سوخت و گریه کرد.

امام علیه السّلام به او فرمود: چرا گریه می کنی؟ او گفت: چگونه گریه نکنم با اینکه

۱- . محمدی اشتهادری، محمد، سوگنامه آل محمدصلی الله علیه وآله، ص۸۵.

۲- . شرح شافیه ی ابی فراس، در مناقب آل رسول الله صلی الله علیه وآله و مفاسد بنی عباس، ص۱۷۱.

شما را در چنین حالی می نگرم.

امام علیه السّلام فرمود: گریه نکن زیرا همه نیکی ها به مؤمن عرضه می شود. اگر اعضای بـدنش را هم از هم جـدا کنند برای او خیر است، و اگر مالـک مشـرق و مغرب دنیـا شود، بـاز برای او خیر است. (یعنی مؤمن به رضـای خـدا هر چه باشـد راضـی است.)

آن حضرت چندین بار بی هوش شد و وقتی به هوش می آمد، سخنی می فرمود و سپس بی هوش می شد.((۱))

رفتار منصور با امام کاظم علیه السّلام

منصور گرچه در طول مدت ده سالی که در دوران امامت موسـی بن جعفرعلیه السّلام می زیست، بر اثر تدبیرها و دور اندیشی های امام علیه السّلام، بهانه ای برای احضار آن حضرت به بغداد یا به زندان افکندن و یا قتل ایشان پیدا نکرد، ولی تلاش های مذبوحانه ای برای ایجاد اختلاف بین پیروان آن حضرت به کار گرفت که عبارتند از:

۱. گماردن جاسوس: منصور با گماردن جاسوسانی در مدینه،((۲))

دیدارها و ارتباط های امام علیه السّلام را زیر نظر داشت و شاگردان و اصحاب آن حضرت را به شیوه های مختلف تحت فشار قرار می داد و آنان را از ارتباط با امام باز می داشت. این محدودیت به قدری شدید بود که یاران موسـی بن جعفرعلیه السّلام به هنگام نقل حدیثی از آن حضرت، ناچار بودند از ایشان به کنایه و با القابی همچون «عبد

۱- . محمدی اشتهاردی، محمد، سوگنامه آل محمدصلی الله علیه وآله، ص۸۶.

۲- . رجال کشی، ج۲، ص۵۶۵.

صالح» «عالم»، «صابر»، «امین»، «ابوابراهیم» و «سید»، یاد می کردند.((۱))

و یا هنگامی که پس از زحمت زیاد به محضر آن حضرت شرفیاب می شدند، برای نوشتن سخنان ایشان، الواحی در آستین های خود پنهان می کردند، تا هنگام خروج، از دسترس جاسوسان حکومت در امان باشند.((۲))

۲. حمایت از رجال علمی مخالف امامت آن حضرت: منصور برای پراکنده کردن مردم از گرد امام کاظم علیه السّلام و پر کردن خلأ پیشوایی امت، از رجال علمی که از نظر فکری در جبهه مخالف امامت قرار داشتند، مثل مالک بن انس و قاضی ابو یوسف حمایت می کرد. منصور به مالک دستور داد تا کتابی را در مسائل فقهی بنویسد تا در همه ی شهرها پخش شود. مالک گفت: مردم عراق - که از نظر فقهی پیرو ابو حنیفه بودند - به نظر ما عمل نمی کردند. منصور گفت: آن چنان با شمشیر سرهایشان را می زنیم و با تازیانه بندهای پشتشان را قطع می کنیم تا بر عمل بدان وادار شوند.((۳))

۳. ایجاد اختلاف میان شیعیان: منصور و اطرافیانش برای ایجاد سردرگمی در میان شیعیان و پراکنده ساختن آنها از گرد پیشوایان، دست به ترفند تبلیغاتی دیگری زده و با مطرح کردن عبد الله و اسماعیل، برادران موسی بن جعفر علیه السّلام به عنوان پیشوایان امت، مردم را به گرایش به سوی این دو نفر ترغیب می کردند. و این در حالی بود که خود آنان می دانستند اسماعیل در زمان حیات پدرش امام

۱- . سیره الائمهً الاثنی عشر، ج ۲، ص ۳۳۴.

۲- . انوار البهیهْ، ص ۱۶۹.

۳- . تاریخ زندگانی ائمه معصومین، زندگی امام موسی کاظم علیه السّلام، علی رفیعی، سید محمد حسینی. ص ۹۰.

صادق علیه السّلام درگذشته است و آن حضرت وی را در حضور فرماندار مدینه، محمد بن سلیمان، تشییع کرده و او گزارش امر را به منصور داده است. با این حال جیره خواران منصور در میان مردم شایع کردند که والی بصره طی نامه ای به منصور خبر داده که اسماعیل را در بصره دیده و مشاهده کرده که وی بر بالین بیماری حاضر شده و برای وی دعا کرده و بر اثر دعای او بیمار بهبود یافته است.((۱))

۱- . سیره الائمهْ الاثنی عشر، ج۲، ص۳۰۳.

فصل چهارم: وضعیت شیعیان در دوران مهدی، هادی و هارون الرشید

اشاره

ص: ۸۳

برخورد مهدی با علویان

دوران خلافت منصور که سایه شوم آن در سراسر کشور اسلامی سنگینی می کرد، با مرگ وی با پایان رسید و مردم پس از ۲۲ سال تحمل رنج و فشار نفس راحتی کشیدند. پس از وی فرزندش، محمد، معروف به «مهدی» روی کار آمد. رفتار مهدی از جهات مختلف با پدرش منصور فرق داشت، ولی روش این دو، از جهتی به هم شباهت داشت و آن سخت گیری فوق العاده نسبت به «علویان» بود.

مهدی نیز مثل منصور از هرگونه سخت گیری و فشار نسبت به بنی هاشم فروگذاری نمی کرد و حتی گاهی بیش از منصور خشونت نشان می داد. وی که فرزندان علی علیه السّلام را برای حکومت خود خطرناک می دانست، همواره در صدد کوبیدن هر جنبشی بود که از طرف آنان رهبری می شد. او با گرایش به سوی تشیع و همکاری با رهبران علوی به شدّت مبارزه می کرد. مهدی به محض دستیابی به قدرت، فرمان عفو عمومی صادر کرد. همه ی زندانیان سیاسی - اعم از بنی هاشم و غیر بنی هاشم - را آزاد ساخت و به قتل و کشتار و شکنجه مردم خاتمه بخشید.((۱)) ولی این اقدامات روبنایی اصلاح طلبانه، به همان ماه های اول محدود شد و پس از اندک زمانی چهره ی اصلی خود را نشان داد. مهدی سیاست

۱- . تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۳۹۴.

پـدرش، منصور، را در پی گرفت و علویان نجات یافته از چنگال پـدرش را تعقیب و دسـتگیر کرد. علی بن عباس و عیسـی بن زید از جمله آنان هسـتند. علی بن عباس علوی توسط نیروهای مهدی دسـتگیر و به وسیله ی سم مسموم و شهید شد. عیسی بن زیـد بن علی از بیم جـان خـود متواری شـد و در کـوفه در منزل یکی از شـیعیان پنهـان گشت و حـتی پس از آنکه بـا یکی از دخـتران تهی دست کـوفه ازدواج کرد، خـود را به اعضـای خـانواده اش معرفی نکرد.((۱)) مهـدی روزی یعقـوب بن داوود را احضار کرد و پس از بخشـیدن عطایایی - از جمله چنـد فرش گران قیمت، کنیزی زیبا و صـد هزار درهم - او را مأمور کرد تا فرد علوی را که فکر خلیفه را به خود مشـغول ساخته بود را به قتل برساند.((۲)) مهدی برای نشان دادن دشمنی و کینه ی خود به خاندان پیامبرصـلی الله علیه وآله، کسانی را که لب به ناسـزا گویی و مذمت اهل بیت علیه السّلام می گشودند، مورد محبت و نوازش قرار می داد. به عنوان نمونه «بشـار» شـاعر فتنه انگیز و خود فروخته ی دربـاری، اشـعاری در مـذمت خانـدان رسـالت سرود و ضمن آن، آنان را که از طریق حضرت فاطمه علیهاالسّلام به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم منتسب می شدند، با وجود عمو (عبـاس بن عبـد المطلب) محروم از ارث اعلاـم کرد و نتیجه گرفت که فرزنـدان عباس، وارث رسول خداصـلی الله علیه وآله هستند نه فرزندان حضرت زهراعلیهاالسّلام! و مهدی مبلغ هفتاد هزار درهم صله به وی داد.((۳))

مورخان می نویسـند: «قاسم بن مجاشع تمیمی»، هنگام مرگ خود، وصیت نامه ای نوشت وبرای امضای مهدی نزد وی فرستاد. مهدی مشغول

۱- . الشیعهْ و الحاحکون، ص۱۵۲.

۲- . کامل، ابن اثیر، ج۶، ص۷۱.

۳- . حیات الامام موسی بن جعفر، ج۱، ص۴۴۵.

خواندن وصیت نامه شد، ولی همین که به جمله ای رسید که قاسم ضمن بیان عقاید اسلام صلی الله علیه وآله صلی الله علیه وآله، علی علیه السّلام را به عنوان امام و جانیشین پیامبرصلی الله علیه وآله معرفی کرده بود، وصیت نامه را به زمین پرت نمود و آن را تا آخر نخواند.((۱))

مهدی عباسی در زمان امام کاظم علیه السّلام خلافت می کرد. وی مخالفت های شدیدی با مظاهر تشیع نمود و گفتگوهایی بین او و امام کاظم علیه السّلام در مدینه رخ داد.

برخورد هادی با علویان

سال ۱۶۹ هجری قمری در تاریخ اسلام، سالی بحرانی، تاریک، پر تشنج و غم انگیزی بود، زیرا در این سال پس از مرگ «مهدی عباسی»، فرزندش «هادی» که جوانی خوش گذران،((۲)) مغرور و ناپخته بود، به خلافت رسید و حکومت وی

سرچشمه حوادث تلخی گردید که برای جامعه اسلامی بسیار گران تمام شد. وی در انجام اعمال ناشایست و سبک، به قدری جری و متهتک بود که حتی شئون ظاهری خلافت را نیز رعایت نمی کرد.((۳)) هادی در محیط آلوده عباسی تربیت یافته و از پستان چنین رژیم خود خواه و ستم گر و زورگویی شیر خورده بود. با چنین پرورشی، اگر خلافت نصیب وی نمی شد، در جرگه جوانان زورگو و تهی مغزی قرار می گرفت که جز هوسرانی و خوش گذرانی هدف دیگری نداشت.

با چنین رفتار و روشی، پیدا بود که او از عهده مسئولیت سنگین اداره امور

۱- . الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۶، ص۸۴.

۲- . هادی، هنوز ۲۵ سال تمام نداشت.

۳- . تاریخ الخلفاء، ص۲۷۹.

جامعه اسـلامی بر نخواهد آمد. به همین دلیل در دوران خلافت او کشور اسلامی که در آغاز نسبتاً آرام بود، بر اثر رفتار زننده و اعمال زشت وی، دست خوش اضطراب و تشنج گردید و از هر سو موج نارضایتی عمومی پدیدار گشت.

البته علـل مختلفی مـوجب پیـدایش این وضع شـد، ولی عـاملی که بیش از هر چیز به نارضـایی و خشم مردم دامن زد، سـخت گیری هـادی نسبت به بنی هـاشم و فرزنـدان علی علیه السّـلام بود. او از آغـاز خلافت، سادات و بنی هاشم را زیر فشار طاقت فرسا گذاشت و حق آنها را که از زمان خلافت مهدی از بیت المال پرداخت می شد، قطع کرد و با تعقیب مداوم آنان، رعب و وحشت شدیـدی در میـان آنان به وجود آورد و دسـتور داد آنان را در مناطقی مختلف بازداشت نموده و روانه بغـداد کردنـد.((۱))

این فشارها، رجال آزاده و دلیر بنی هاشم را به ستوه آورده تا این که فاجعه خونین سرزمین فخّ به رهبری یکی از نوادگان امام حسن مجتبی علیه السّلام بنام «حسین صاحب فخ» منعقد گردید.

در این نبرد، عـده زیـادی از هاشـمیان، پس از آنکه طرف داران هـادی را مجبور به عقب نشـینی کردنـد به شـهادت رسیدند. مزدوران حکومت هـادی به کشـتن آنـان اکتفـا نکرده از دفن اجسـاد آنان خوداری نمودنـد و سـرهایشان را از تن جـدا کرده، ناجوانمردانه برای هادی عباسی به بغداد فرستادند. بعضی از مورخان تعداد آنها را بیش از صد نفر می دانند.((۲))

از طرف دیگر هادی عباسی که می دانست پیشوای هفتم، بزرگ ترین شخصیت

۱- . تاریخ یعقوبی، ابن واضح، ج ۳، ص۱۴۲.

۲- . سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص۴۲۸.

خانـدان پیامبرصـلی الله علیه وآله است و سادات و بنی هاشم از روش او الهام می گیرنـد، پس از حادثه فخ، سـخت خشـمگین شـد، زیرا اعتقاد داشت در پشت پرده، از جهاتی رهبری این عملیات را آن حضـرت به عهـده داشـته است؛ به همین جهت امام کاظم علیه السّـلام را تهدید به قتل کرد و گفت: به خدا سوگند! حسین (صاحب فخ) به دستور موسی بن جعفر بر ضدّ من قیام کرده و از او پیروی نموده است، زیرا امام و پیشوای این خاندان کسـی جز موسی بن جعفر نیست. خدا مرا بکشد اگر اورا زنده بگذارم!((۱)) در عصـرهادی یکی از فرزنـدان عمر بن خطاب به نام عبد العزیز فرماندار مدینه بود. این فرماندار، شـکنجه هایی متوجه اولاد علی علیه السّـلام نمود. عبـد العزیز نمی گذاشت آنها از مدینه خارج شوند و می گفت: باید همه روزه خودتان را به اطلاعـات شـهربانی معرفی نماییـد. او اولاـد علی علیه السّـلام را متهم به شـرب خمر نمود و به آنان تازیانه می زد و در میان بازار گردش می داد. روزی عبد العزیز، حسـین بن علی بن حسن را احضار کرد و سـخنان ناپسندی گفت و او را تهدید به قتل نمود و آن قدر بدگویی کرد که حسین را وادار به قیام علیه خود کرد. عبد العزیز، حسین و عده ای از اولاد علی علیه السّلام را که با او بودنـد در سـرزمین فـخ کشت و سه روز بـدن آنان روی خاک مانـده بود و حیوانات درنده و پرندگان از بدنهای آنها استفاده می نمودند. کسانی هم که اسیر شده بودند، مظلومانه کشته می شدند.((۲))

هارون الرشید

زمامداران اموی و عباسی که چندین قرن به نام اسلام بر جامعه اسلامی

ص: ۸۹

۱- . مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۸، ص ۱۵۱.

۲- . مروج الذهب، ج۳، ص۳۳۴- ۳۳۵.

حکومت کردنـد، برای استوار ساختن پـایه های حکومت خود و به منظور تسـلط بیشتر بر مردم، در پی کسب نفوذ معنوی در دلها، و جلب اعتماد و احترام مردم بودند تا مسـلمانان، زمامداری آنان را از جان و دل پذیرفته، اطاعت از آنان را وظیفه واجب دینی خود بدانند!

این موضوع در میـان خلفای عباسـی، بیش از همه، در زمان هارون جلوه گر بود. هارون که با آن همه قـدرت و توسـعه منطقه حکومت، احساس می کرد هنوز دلهای مردم با پیشوای هفتم حضـرت موسـی بن جعفرعلیه السّلام است، از این امر سخت رنج می برد و با تلاش های مذبوحانه ای در صدد خنثی کردن نفوذ معنوی امام بر آمد.

به همین دلیـل بود که روزی هـارون، وقتی حضـرت موسـی بن جعفرعلیه السّـلام را کنـار کعبه دیـد، به او گفت: تو هستی که مردم پنهانی با تو بیعت کرده، تو را به پیشوایی برمی گزینند؟

امام فرمود: من بر «دل»ها و قلوب مردم حکومت می کنم و تو بر «تن»ها و بـدن ها.((۱)) دوران هارون، اوج اقتدار و کامروایی عباسـیان بود. گوسـتاو لوبون می نویسد: «برای شوکت و ابهت هارون همین کافی است که بدانیم امپراطوران روم ناچار بودند به او باج و خراج بپردازند. نیسفور ضمن نامه ای به هارون اخطار کرد که از این پس باج نخواهد داد. هارون در پاسخ نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم از امیر المؤمنین هـارون الرشـید به نیسـفور، سـگ روم، یـا کـافر بچه! نامه ات را خوانـدم، پاسـخ آن را خواهی دید.

ص: ۹۰

۱- . سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص۴۳۱.

به راستی سگ روم پاسخ آن را دید، زیرا طولی نکشید که هارون کشور او را ویران کرد و امپراطور قسطنطنیه ناچار شد به خلیفه باج بدهد.[(۱)] این مطالب حاکی از این است که هارون با اقتدار و امکانات بیشتری زمام امور مسلمانان را به دست گرفت. به همین نسبت بیشترین جنایات را نسبت به مسلمانان روا داشت که به آنها اشاره خواهیم کرد.

نیرنگ های هارون و تظاهر به دینداری

زمامداران اموی و عباسی در منحرف ساختن حکومت اسلامی از محور اصلی خود و جبهه بندی در برابر خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم با هم مشترک بودند، ولی این تفاوت را داشتند که خلفای اموی - به استثنای معاویه و چند نفر دیگر- چندان ارتباطی با رجال و دانشمندان دینی نداشتند و در کار آنان زیاد مداخله نمی کردند، بلکه بیشتر به امور سیاسی می پرداختند و علماء و دانشمندان اسلامی را غالباً به حال خود وا می گذاشتند، از این رو حکومت آنان از وجهه دینی برخوردار نبود.

ولی هنگامی که بساط حکومت امویان بر چیده شد و عباسیان روی کار آمدند، قضیه بر عکس شد؛ حکومت رنگ دینی به خود گرفت، کوشش برای بهره برداری از عوامل مذهبی به نفع حکومت آغاز گردید، و تظاهر به دین داری و ارتباط و تماس با رجال و دانشمندان اسلامی مخصوصاً در زمان خلفای نخستین عباسی، رواج یافت.

۱- . تاریخ تمدن اسلام و عرب، ص۲۰۵.

پس از این که حضرت امام موسی بن جعفرعلیه السّلام در زندان بغداد به دستور هارون مسموم شد و به شهادت رسید، امامت پیشوای هشتم، حضرت علی بن موسی الرضاعلیه السّلام، به مدت ده سال در دوران حکومت وی سپری شد.

«یحیی بن خالد برمکی»((۱)) به هارون گفت: پس از موسی بن جعفر[علیه السّلام]، اینک پسرش جای او نشسته و ادعای امامت می کند. (گویا نظر وی این بود که بگوید بهتر است از هم اکنون علی بن موسی الرضاعلیه السّلام تحت نظر مأموران خلیفه قرار گیرد!)

هارون - که هنوز قتل موسی بن جعفر[علیه السّلام] را فراموش نکرده بود و از عواقب آن نگران بود - پاسخ داد:

آنچه با پدرش کردیم کافی نیست؟ می خواهی یکباره شمشیر بردارم و همه علویین را بکشم؟!((۲))

هارون در تعقیب فرزندان حضرت علی علیه السّلام

سیاست هارون نسبت به اولاد حضرت علی علیه السّلام و پیروانش این بود که فرزندی از علی علیه السّلام روی زمین باقی نماند.

نوفلی از پدرش نقل کرده است که هارون الرشید پیوسته از امر خاندان ابوطالب سؤال می کرد و به آن توجه داشت و اگر ذکر یکی از آنان می شد و یا دارای شأن و مرتبه ای می گردید، آن را پیگیری می نمود.

روزی از فضل بن یحیی سؤال کرد: آیا در خراسان شنیده ای که برای یکی از

۱- . او درباره امام کاظم علیه السّلام بدگویی و سعایت کرده بود.

۲- . سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص۴۶۹.

خاندان ابوطالب و فرزندان او نام و اسمی بر سر زبان ها باشد؟

فضل گفت: نه به خدا سوگند! من نیز در این امر تلاش و کوشش کردم، ولی کسی از آنها را برای من ذکر نکردند، به جز اینکه از مردی شنیدم که از محلّی یاد می کرد که «عبد الله بن الحسن بن علی» در آنجا فرود می آید، و چیزی بیش از این نگفت.

به محض اینکه هارون این خبر را از فضل شنید، کسی را به سوی مدینه روانه نمود و عبد الله بن الحسن را دستگیر و به بغداد حمل کرد. چون او را بر هارون الرشید وارد کردند، هارون به او گفت: به من خبر داده اند که تو جماعت زیدیه را گرد خود جمع کرده و آنها را دعوت به خروج و قیام با خود نموده ای!

عبد الله بن الحسن گفت: یا امیر المؤمنین! تو را درباره خون من به خدا سوگند می دهم، به خدا قسم من در این طبقه نیستم و برای من در میان ایشان نام و ذکری نیست و اصحاب امر خلافت، بر خلاف من هستند و با من هم عقیده نمی باشند. من در کودکی در مدینه بزرگ شدم و در صحراهای آن روی پای خود راه رفته و باز و عقاب شکار می کنم و هرگز اهتمامی به جز این امر نداشته ام.

هارون الرشید گفت: راست گفتی ولی من تو را در خانه ای فرود آورم و تو را منزل دهم و تنها یک مرد را بر تو موکل گردانم که با تو باشد و مانع کسی نگردد که نزد تو آید و بر تو وارد شود و اگر هم می خواهی که باکبوتر بازی کنی، همین کار را بکن.

عبد الله بن الحسن گفت: یا امیر المؤمنین! من تو را درباره خون خود به خدا سوگند می دهم، پس به خدا سوگند اگر با من چنین کنی گرفتار وسوسه می شوم

و عقل از من گرفته می شود. هارون درخواست او را نپذیرفت و او را به زندان انداخت.

عبـد الله بن الحسن چاره را در این دیـد که نامه ای به هارون بنویسد تا اینکه این امکان برای او فراهم گردد، پس نامه ای را به هارون نوشت و آن را ممهور نمود و او را در آن دشنام داد و به بدی از او یاد کرد.

هنگامی که هارون نامه را خوانـد، آن را انـداخت و گفت: سـینه این جوان تنگ شده است و خود را در معرض کشـته شدن و قتـل قرار داده، اما این کار او مرا وادار به کشـتن او نخواهـد کرد. پس جعفر بن یحیی را طلبیـد و به او امر کرد که عبـد الله بن الحسن را نزد خود نگه دارد. جعفر بن یحیی او را تحویل گرفت و در زندان خود جای داد.

فردای آن روز که روز عید نوروز بود،جعفر بن یحیی اقدام به کشـتن عبد الله بن الحسن کرد و سر او را از بدن جدا کرد و آن سر را شـست و در میان حوله ای قرار داد و به عنوان هدیه با دیگر هدیه ها برای هارون الرشـید فرسـتاد. پس آن هدیه ها را در برابر هارون نهادنـد، چون چشـمش به سـر عبد الله بن الحسن افتاد، به شدت ناراحت شد و به جعفر بن یحیی گفت: وای بر تو! چرا چنین کردی و او را کشتی؟

جعفر بن یحیی گفت: زیرا او اقـدام به نوشـتن نـامه به امیر المؤمنین کرده و دست و زبـان خود را باز کرده و در آن نامه ناسـزا گفته بود.

هارون گفت: وای بر تو! کشـتن عبـد الله بن الحسن بـدون فرمان من بزرگتر از فعل و عمل او می باشـد. پس دسـتور داد آن را غسل داده و دفن نمودند. قبر عبد

الله شهید (ابن افطس) در بغداد در بازار طعام است.((۱))

هنگامی که هارون تصمیم گرفت که برمکیان را از قدرت کنار بزند و جعفر را به قتل برساند، به مسرور گفت: هنگامی که خواستی او را بکشی، به او بگو این کشتن تو به عوض عبد الله بن الحسن پسر عموی من است که او را بدون دستور من به قتل رساندی؛ و مسرور هنگامی که می خواست جعفر بن یحیی را به قتل برساند، این جریان را به جعفر گفت.

نیرنگ هارون

مدتی گذشت و هارون در صدد حیله و نیرنگ بر علیه یحیی بن عبد الله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب و به دنبال بهانه بر او و یارانش بود تا اینکه مردی را دستگیر کردند که او را فضاله می گفتند و به هارون اطلاع داده شده بود که او مردم را دعوت به یحیی می نماید، پس او را به زندان افکند و به او دستور داد نامه ای به یحیی بنویسد بدین مضمون که جماعتی از فرماندهان و یاران هارون الرشید، دعوت تو را اجابت کرده و آن را پذیرفته اند.

او آن نامه را نوشت و قاصدی آن را نزدیحیی بن عبد الله برد، یحیی بن عبد الله او را گرفت و نزد یحیی بن خالد آورد و به او گفت: این شخص نامه ای نزد من آورده که من آنرا نمی شناسم، و آن نامه را به یحیی بن خالد داد. هارون از این جریان خوشحال شد و فضاله را زندانی کرد، به او گفته شد؛ چرا فضاله را زندانی کردی و این ستم بر او می باشد؟ گفت: من بهتر می دانم ولی تا من زنده هستم او از زندان خارج نخواهد شد.

۱- . اصفهانی، ابو الفرج، مقاتل الطالبیین، صص۴۹۴-۴۹۳.

فضـاله گفت: نه به خـدا سوگنـد او به من ظلم نکرد، من بـا یحیی تعهـد کرده بودم، اگر از طرف من نـامه ای به او برسـد، آن قاصد را به دست سلطان دهد و می دانستم که توسط من به او نیرنگی خواهند زد.((۱))

پس از به شـهادت رساندن امام موسـی کاظم علیه السّلام، خلفای عباسی (هارون) سعی نمودند رفتار محترمانه ای با ائمه اطهار علیهم السـلام داشـته باشـند تا موجب خشم شـیعیان نشونـد، بـدین جهت امام رضاعلیه السّـلام در عصـر هارون از آزادی نسبی برخورداربودند و می توانسـتند به فعالیت های علمی و فرهنگی شـیعیان رسـیدگی کنند و حتی امامت خود را آشـکار سازند و تقیه را کنار بگذارند و با اصـحاب صاحب فرق و مذاهب به بحث و گفتگو بپردازند، چنانچه اشعری قمی نقل می کند که: در زمان امام کاظم و امام رضا، عـده ای از مرجئه اهل تسـنن و زیـدیان به تشیع گرویدند و اعتقاد به امامت این دو امام داشـتند. ((۲)) به همین جهت بود که امـام رضـاعلیه السّـلام را طبق دسـتور مـأمون از راه بصـره، اهواز و فارس به سوی مرو بردنـد نه از طریق کوفه، جبل و قم که محل تجمع شـیعیان بود.((۳)) به همین دلیل در عصـر عباسـیان، کنترل بیشتر بر رهبران شیعی اعمال می شد تا عموم مردم شیعی!

علل گسترش شیعیان در عصر عباسیان

در اینجـا این سؤال مطرح است که چگونه عباسـیان رهـبران شـیعه را سـخت گیرانه تحت فشـار گذاشـته، مردم شـیعه را آمـاج فشارهای سیاسی، اقتصادی،

ص: ۹۶

۱- . اصفهانی، ابوالفرج، مقتل الطالبین، ص۴۷۱؛ نظری منفرد، علی نهضت های پس از عاشورا، ص۴۹۶.

۲- . اشعری قمی، المقالات و الفرق، ص۹۴.

۳- . پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص۴۷۸.

فرهنگی و .... قرار می دادند، اما با این حال شاهد گسترش کمی و کیفی شیعیان در عصر این خلفای سمتگر بوده ایم؟

در جواب باید گفت: این ازدیاد کمی و کیفی شیعیان در آن شرایط سخت، ناشی از عواملی است که در ذیل به آن ها اشاره می شود:

الف) در عصر بنی امیه، هاشمیان اعم از عباسیان و علویان متحد بودند و از زمان هشام که تبلیغات عباسیان شروع شده بود و با قیام زید و پسرش یحیی هماهنگی داشت، بر اساس مبانی تشیع بود، چنانچه ابوالفرج اصفهانی می گوید: «آن زمان که ولید بن یزید (خلیفه اموی) کشته شد و میان مروانیان اختلاف افتاد، مبلغان و داعیان بنی هاشم به نواحی مختلف رفتند و نخستین چیزی که آنها اظهار می کردند، افضلیت علی بن ابی طالب علیه السّلام وفرزندانش و مظلومیت آنان بود.((۱)) در حقیقت عباسیان با پرچم اهل بیت علیه السّلام، به میدان آمدند، مثلاً منصور عباسی یکی از راویان حدیث غدیر بود.((۲))

ب) پایان عصر اموی و روی کار آمدن عباسیان و جنگ و نزاع میان آنان، فرصت خوبی را پیش آورد تا امام باقر و امام صادق علیه السّلام بتوانند فعالیت های چشم گیری را در معرفی مبانی تشیع انجام دهند، به ویژه امام صادق علیه السّلام که در علوم مختلف به تربیت و پرورش نیروی انسانی پرداختند.

از دانشمندان برجسته تربیت شده آن زمان افرادی مثل هشام بن حکم، محمد بن مسلم، ابان بن تغلب، هشام بن سالم، مؤمن طباق، مفضل بن عمر، جابربن حیان و .... را می توان نام برد. شاگردان آن حضرت بنابر بیان شیخ مفید، به چهار

۱- . ابوالفرج الصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص۲۰۷.

۲- . اسد حیدر، الامام الصادق و المذاهب الاربعه، ج۱، ص۴۲.

هزار نفرمی رسیدند. بدین ترتیب شاگردان آن حضرت در شهرها و مناطق مختلف پراکنده شده و طبیعتاً به تبلیغ تشیع می پرداختند.

ج) علویانی که قیام می کردند، به دلیل شکست قیام هایشان در سرزمین های مختلف اسلامی مجبور به فرار شده و پراکنده می گشتند. اینها نقش به سزایی در گسترش تشیع داشتند، زیرا از چند جهت دارای موقعیت و نفوذ در میان مردم بودند؛ مثلاً به جهت انتصابشان به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وسلم از شأن و منزلت بالایی برخوردار بودند و به جهت مظلومیت همیشگی، در قلوب مردم جای داشتند، علاوه بر اینکه اصولاً مردمی مقید به فرائض و دستورات دینی بودند، بر خلاف حاکمان اموی و عباسی که ظالم و فاسق بوده و تقیدی به احکام و قوانین اسلام نداشتند.

قیام های علویان

از قیام های علویان می توان این موارد را ذکر کرد؛ قیام محمد نفس زکیه در مدینه، قیام برادرش ابراهیم در بصره، قیام حسن بن علی حسنی در نزدیکی مکّه، قیام یحیی بن عبدالله حسنی در مازندران و قیام ادریس بن عبد لله حسنی در مغرب((۱)). همچنین سرانجام در عصر مأمون قیام ابوالسرایا به نام محمد بن ابراهیم طباطبا رخ داد که حجاز، یمن، جنوب ایران و عراق به جز بغداد را فرا گرفت.((۲)) البته به جز قیام ادریس در مغرب، همه قیام ها با شکست مواجه شدند.

۱- . علی بن حسین، مسعودی، پیشین، ص۳۲۶.

۲- . ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص۴۴۵.

هارون و علویان

هارون، کینه و دشمنی نسبت به خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله را از جدش منصور به ارث برده بود و مورخان به این حقیقت تصریح کرده اند که وی در همه چیز - جز بذل مال - مانند منصور بود.((۱)) هارون در برخورد با علویان چنان برخورد بی رحمانه ای داشت که امام موسی بن جعفرعلیه السّلام را به زندان افکند و به وسیله زهر ایشان را به شهادت رساند، سپس برای اثبات برائت خود از این جرم شنیع، از علما وفقها و اکابر گواهی گرفت. هارون به تمام اعمال و رفتارش رنگ دینی می داد و مرد چند چهره ای بود. او روی تمام جنایت ها و عیاشی های خود، سرپوش دینی می گذاشت و همه را با یک سلسله توجیهات، مطابق موازین دینی قلمداد می کرد که نمونه بارز آن ادعای برائت از قتل موسی بن جعفرعلیه السّلام و گواهی گرفتن از اکابر می باشد. هارون با سنگدلی و کینه توزی خاصی به مبارزه با علویان پرداخت و سیاستش این بود که فرزندی از علی علیه السّلام روی زمین نماند. بدین جهت با صراحت گفت: تا کی وجود خاندان علی بن ابی طالب را تحمل کنم؟ سوگند به خدا، به طور قطع، آنان و پیروانشان را خواهم کشت.((۲)) وی در اجرای این سیاست به محض رسیدن به قدرت، فرمانی مبنی بر اخراج علویان از بغداد و تبعید آنان به مدینه صادر کرد((۳)) و دست مزدوران خود را در اذیت و آزار آل علی علیه السّلام باز گذاشت، به حدی که علویان مجبور شدند به صورت ناشناس در روستاها و مناطق دور دست پراکنده شوند و خود را از دید مأموران پنهان سازند.

۱- . الفخری، ص۱۹۳.

۲- . الحیاة السیاسیه الامام الرضاعلیه السّلام، ص۹۲.

۳- . الکامل، ابن اثیر، ج۶، ص۱۱۴.

«حُمَیـد بن قَحْطَبَه» یکی از جلادان هارون، درباره ی جنایت خلیفه در حق علویان، داسـتان جانسوزی نقل می کند که خلاصـه اش چنین است: زمانی که در طوس بودم؛ هارون نیمه شبی مرا احضار کرد و به من دسـتور داد این شمشیر را بگیر و آنچه این خـدمتکار می گویـد اجرا کن. او مرا به منزلی برد که سه اتـاق و یـک چـاه داشت. درون یـک اتاق بیست نفر پیرمرد، در اتاق دیگر بیست نفر میـان سال و در اتاق سومی بیست جوان که دارای موهای بلنـد و بافته و به غل و زنجیر بسـته شـده و همگی از اولاد علی و فاطمه علیهاالسّـلام بودند، وجود داشـتند. خادم در اتاق ها را یکی پس از دیگری گشود و گفت: فرمان این اسـت که همه ی اینها را گردن بزنی و به درون چاه بیندازی. من مأموریت را انجام دادم و همه ی آنهان را کشـتم و خادم، پیکر شان را به درون چاه افکند.((۱))

در زمان هارون، فشار اقتصادی زیادی بر شـیعیان وارد شد، زیرا هارون با قبضه بیت المال مسـلمانان و صـرف آن در راه هوس رانی ها و بوالهوسـی ها و تجمل پرستی های خود و اطرافیانش، شـیعیان را از حقوق مشـروع خود محروم می کرد و از این راه، نیروهای آنان را تضـعیف می کرد. هارون در یکی از سال ها پس از فراغت از اعمال حـج، وارد مـدینه شد و عموم مردم را به حضور پذیرفت. امام کاظم علیه السّـلام نیز بنابر مصالحی به دیدار او رفتند. هارون در ابتدای ورود امام علیه السّـلام به ظاهر از ایشان احترام کرد، ولی به هنگام تقسـیم بیت المال، میان فرزنـدان مهاجر و انصار، به موسـی بن جعفرعلیه السّـلام کمترین مبلغ (دویست دینـار) را داد، در حـالی که به دیگران تا پنـج هزار دینار نیز می داد. مأمون از برخورد تبعیض آمیز پـدرش در توزیع بیت المال تعجب کرد و علت آن را از وی جویا شد. هارون در

۱- . بحار الانوار، ج۴۸، ص۱۷۷؛ عیون اخبار الرضا، ج۱، ص۱۰۹.

پاسخ گفت: اگر من به او هم آنچه تضـمین کرده ام بدهم، ایمن نیستم از این که او فردا صد هزار شمشیر به دست از شیعیان و دوسـتانش را علیه من تحریک نکنـد. فقر و تنگدستی او و خاندانش بهترین و سالم ترین راهی است که حکومت ما را از خطر محفوظ می دارد.[(۱)] سخنان هارون بیانگر وحشت و نگرانی وی از بهبود وضع اقتصادی حضرت موسی بن جعفرعلیه السّلام است، همان بیم و نگرانی که کارگردان های سقیفه از بهبود بنیه ی اقتصادی امیر مؤمنان علیه السّلام داشتند و برای تهی کردن دست آن حضـرت، «فـدک» را از همسـر آن حضـرت گرفتنـد. ولی با به قدرت رسـیدن «علی بن یقطین» در دسـتگاه حکومت هارون، بنیه اقتصادی شـیعیان تقویت شـد. علی بن یقطین با اسـتفاده از تمام امکانات، از هر کوششـی در حمایت و پشتیبانی از شیعیـان دریغ نمی ورزیـد. وی به ویژه در تقویت بنیه مـالی شـیعیان و رسانـدن «خمس» اموال خود به امـام کـاظم علیه السّلام کوشش می کرد.

از شمشیر هارون خون می چکد

«محمد بن سنان» گفت: به ابی الحسن الرضاعلیه السّلام در زمان هارون عرض کردم:

إِنَّکَ قَدْ شَهَرْتَ نَفْسَکَ بِهَذَا الأمْرِ وَ جَلَسْتَ مَجْلِسَ أَبِیکَ وَ سَیْفُ هَارُونَ یُقَطِّرُ الدَّمَ.

همانا خود را به این امر (امامت) شهرت داده ای و در جایگاه پدرت نشسته ای در حالی که از شمشیر هارون خون می چکد.

فرمود:

فَقَالَ جَرَّأَنِی عَلَی هَذَا مَا قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه وآله إِنْ أَخَذَ أَبُو جَهْلٍ مِنْ رَأْسِی شَعْرَةً فَاشْهَدُوا أَنِّی لَسْتُ بِنَبِیٍّ وَ أَنَا أَقُولُ لَکُمْ إِنْ أَخَذَ هَارُونُ

ص: ۱۰۱

۱- . بحار الانوار، ج۴۸، ص۱۲۵.

مِنْ رَأسِی شَعْرَهً فَاشْهَدُوا أنِّی لَسْتُ بِإمَامٍ.

کلام رسول خداصلی الله علیه وآله مرا بر این کار جرأت داد که فرمود: اگر ابوجهل بتواند مویی از سر من کم کند شهادت دهید که من پیامبر نیستم. من هم می گویم اگر هارون توانست مویی از سر من کم کند گواه باشید که من امام نیستم.((۱))

برخورد هارون با موسی بن جعفرعلیه السّلام

مبارزه ی بین حضرت موسی بن جعفرعلیه السّلام و هارون الرشید مبارزه ی حقیقی و واقعی است زیرا از یک طرف موسی بن جعفرعلیه السّلام مردم را دعوت به سوی بهشت می کند از سوی دیگر هارون مردم را به سوی جهنم و گمراهی دعوت می کند و هرگز این دو هدف با هم متحد نمی شوند، بلکه با هم در تضادند. حضرت موسی بن جعفر انقلابی علیه حکومت هارون برپا نکرده بود و کسی را برای بیعت به خود دعوت ننموده بود و کسی را علیه هارون تحریک نکرده بود بلکه جرم حضرت موسی بن جعفرعلیه السّلام این بود که او پرچم دار حق و هدایت و هارون پرچم دار ظلم و گمراهی بود. به همین دلیل هارون با حضرت موسی علیه السّلام برخورد ناشایستی داشت که به عنوان نمونه به یک مورد اشاره می شود: هارون پاسبانان خود را نزد موسی بن جعفرعلیه السّلام فرستاد. حضرت در نزدیکی قبر جدش مشغول نماز بود. پاسبانان آن حضرت را گرفته، زنجیر به دستش زدند و از آنجا بیرونش آوردند و آن حضرت را به بصره فرستاند. فرماندار بصره عیسی بن جعفر بن منصور بود. یک سال آن حضرت را زندانی کرد؛ سپس به هارون نوشت: اگر

۱- . مفتاح الکتب الاربعه، ج۸، ص۱۸۶، به نقل از کافی، ج۸، ص۲۵۷، ح۳۷۱.

موسی بن جعفرعلیه السّلام را از من تحویل نگیری او را رها می کنم، زیرا من زحمتها کشیده ام که دلیلی علیه او به دست آورم نتوانسته ام.((۱))

هارون حضرت موسی بن جعفرعلیه السّلام را در بغداد نزد «فضل بن ربیع» زندانی کرد، و پس از آن در زندان یحیی، و از آن پس در زندان «سندی بن شاهک» و پس از آن در اثر زهر از دست سندی نجات پیدا کرد. گاهی گفته شده است که حضرت را در فرشی پیچیدند و نوکران روی آن فرش نشستند، تا نفس در گلویش حبس شد و از دنیا رفت.((۲))

برخورد هارون با امام رضاعلیه السّلام

آنچه مسلم است این است که هیچ وقت نور و تاریکی در یک مکان با هم جمع نمی شوند، بلکه یا باید نور وجود داشته باشد و یا تاریکی. امامِ هدایت، حضرت ثامن الائمه،

امام رضاعلیه السّلام، وجودش نور محض بود و هدف او چیزی جز شناساندن حق و حقیقت نبود. بر عکس هارون الرشید وجودش مالامال از شر و شرارت بود و هدف او چیزی جز ریاست و محکم کردن پایه های حکومتی خود نبود، و در یک جامعه، خیر محض و شر محض نمی توانند بر مردم حکومت کنند، بلکه باید یا امام رضاعلیه السّلام خلیفه باشد و یا هارون الرشید.

هارون وقتی دید مردم به سوی امام رضاعلیه السّلام تمایل دارند، دست به جنایات بزرگی زد که از جمله ی آن جنایات، اذیت کردن خود امام رضاعلیه السّلام بود که به عنوان نمونه به یک مورد آن اشاره می شود:

۱- . عیون اخبار الرضاعلیه السّلام، ج۱، ص۸۵-۸۶، باب ۷، ح۱۰.

۲- . شیعه و زمامدارن خودسر، محمد جواد مغنیه، ترجمه مصطفی زمانی، ص۲۹۹-۳۰۰.

سید امین در کتاب «اعیان الشیعه» می نویسد: بعد از درگذشت حضرت موسی بن جعفرعلیه السّلام، هارون الرشید یکی از فرماندهان خود به نام «جلودی» را به مدینه فرستاد و دستور داد که به خانه های آل ابی طالب حمله کنند و لباس زنان را غارت نماید و برای هر زنی فقط یک لباس بگذارد. جلودی گفتارهارون را در مدینه اجراء کرد. جلودی به منزل حضرت رضاعلیه السّلام آمد، حضرت همه ی زنها را در یک اتاق قرار داد و درب آن اتاق ایستاد و نگذاشت جلودی وارد شود. جلودی گفت: باید حتما داخل شوم و زنها را لخت کنم! حضرت متوسل به جلودی شده و قسم خورد که زیور و لباس زنها را بیاورد به شرط آنکه جلودی از جای خود حرکت نکند. بالاخره در اثر التماس و ملاطفت حضرت، قانع شد! حضرت داخل اتاق شد و طلا و لباس ها و اثاثیه ی منزل را آورده و تحویل جلودی داد و او همه را برای هارون آورد.

وقتی مأمون به سلطنت رسید، نسبت به جلودی غضب کرد و خواست او را بکشد. حضرت امام رضاعلیه السّلام در آن مجلس حاضر بود و از مأمون تقاضای عفو کرد. چون جلودی جنایت خود را نسبت به امام رضاعلیه السّلام به خاطر داشت، فکر کرد که حضرت درباره ی او سعایت می کند، رو کرد به مأمون و گفت: تو را به خدا سوگند سخن این شخص را درباره ی من قبول نکن! مأمون گفت: به خدا سوگند، حرفش را قبول نمی کنم،گردن او را بزنید. بلافاصله گردنش زده شد.((۱))

مرگ هارون

هارون همان گونه که امام رضاعلیه السّلام پیش بینی کرده بودند، به رغم کوشش های

۱- . اعیان الشیعهْ، ج۲، ص۱۵، سیرهْ الرضاعلیه السّلام.

کینه توزانه اش نتوانست آن امـام گرامی را از میـان بردارد و فرصت این کـار را نیـافت. او در پی اوضاع نابسامان کشور، برای فرونشانـدن شورش هایی که در ناحیه خراسان پدیـد آمده بود، در سال ۱۹۲ ه.ق به آنجا رفت و چون به گرگان رسـید، دچار بیماری شدیـدی شـد و به زحمت خود را به طوس رسانیـد و سـرانجام پس از ۲۳ سـال خلافت، در سال ۱۹۳ در سناباد طوس درگذشت.((۱))

ص: ۱۰۵

۱- . تاریخ الخلفا، ص۲۹۰-۲۸۹، به نقل از زندگی امام رضاعلیه السّلام، علی رفیعی، ص۱۰۶.

فصل پنجم: توطئه های مأمون و معتصم علیه امام رضا علیه السلام ، امام جوادعلیه السّلام و شیعیان

اشاره

ص: ۱۰۶

امین و فرصتی مناسب برای امام رضاعلیه السّلام

وقتی هارون الرشید درگذشت، یازده پسر و سیزده دختر به جای گذاشت([(۱)]) و این بیست و چهار تن فرزند، حاصل ازدواج با قریب به بیست تن زن عقدی و یا کنیز بود. آنچه از ثروت وی از بیت المال به جای مانده بود، عبارت بود از نهصد هزار هزار و چند هزار هزار([(۲)]) هارون قبل از مرگش برای جانشینی خود سه ولیعهد انتخاب کرد و این از خطاهای بزرگ وی بود که فتنه ها از همان جا برخاست.([(۳)]) او امین، مأمون و مؤتمن را به جانشینی خود انتخاب کرد و از ابتدای امر روشن بود که چنین انتخابی، جز اختلاف حاصلی نخواهد داشت. امین به نقل از زبیده مادرش

- با الهام از خوابی که به هنگام بارداری وی دیده بود - «چشمه ای جوشان بود که کم پایید و زود فانی شد و با شتاب رفت» و به قول مسعودی گرچه بسیار نیرومند، شجاع و زیبا بود، ولی سست رأی و بی تدبیر بود و در کار خویش اندیشه نمی کرد. ([(۴)]) امین که سرمست از باده ی غرور بود، هنوز چند سالی از خلافتش نگذشته بود که در صدد برآمد برادر خویش مأمون را از ولیعهدی خلع کند، مشوق وی در این راه «فضل بن ربیع» بود که مظهر تمایلات

۱- . تاریخ طبری، ج۱۲، ص۵۳۹۱.

۲- . همان، ج۱۲، ص۵۳۹۸، این عبارت از منبع مذکور نسخه برداری شده است.

۳- . دکتر ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج۲، ص۱۶۷.

۴- . مروج الذهب، ج۲، ص۳۹۵.

نژادی عرب به شمار می رفت. در حالی که «فضل بن سهل» که وزیر مأمون بود، نماینده ی تمایلات ایرانیان بود و خلافت را حق علویان می دانست.((۱)) به قول جهشیاری؛ فضل بن سهل بر صندلی می نشست و چون به حضور مأمون می رفت وی را با صندلی می بردند و همچنان می رفت تا به نزدیک خلیفه می رسید وآنجا صندلی را بر زمین می نهادند و سهل از آن پایین می آمد و صندلی را نزد مأمون می نهادند و سهل می رفت و به خلیفه سلام می گفت و بر آن می نشست.((۲))

امین در بغداد نام مأمون را از خطبه انداخت و کار فتنه و رقابت بالا گرفت تا اینکه لشکر کشی صورت گرفت و امین کشته شد و سر او را از تنش جدا کردند و سر بریده ی امین را در خانه ی مأمون به چوبی آویختند تا سپاهیان، وی را لعنت کنند و مأمون در پاسخ نامه ی زبیده مادر امین که از کشته شدن پسرش نالیده بود، با غم و تأثر نوشت: «به خدا من نکشتم و دستور ندادم و راضی نبودم».((۳))

امین فردی عیاش و اهل لهو و لعب بود و از طرفی از همان روز نخست با برادرش مأمون بر سرحکومت کشمکش های فراوانی داشت، از این رو فرصت پرداختن به مخالفان حکومت خود از جمله علویان و در رأس آن امام رضاعلیه السّلام را نداشت و امام از فرصت پیش آمده بهره برد و به نشر و گسترش معارف اسلامی در سطح جامعه و تحکیم پایگاه های فردی و روابط معنوی میان امت و امامت پرداختند. ابوالفرج در مقاتل الطالبیین می نویسد: «روش امین درباره ی اولاد ابی

۱- . ابومسلم از واقعیت تا افسانه، دکتر مهدی علائی حسینی. ص۱۱۷.

۲- . جهشیاری، الوزراء و الکتاب، به نقل از دکتر ابراهیم حسن، تاریخ سیاسی اسلام، ج۲، ص۱۶۶.

۳- . ابو مسلم از واقعیت تا افسانه، دکتر مهدی علائی حسینی، ص۱۱۷.

طالب [فرزندان حضرت علی علیه السّلام] بر خلاف گذشتگان بود، علت آن این بود که او به فکر خوشگذرانی و تهیه وسایل عیش خود بود و پس از آن در بحران جنگ با مأمون قرار گرفت، تا آنکه کشته شد. بنابراین در این مدت سرگرمی امین و مأمون، برای آل ابی طالب [فرزندان حضرت علی علیه السّلام] اتفاقی روی نداد».((۱))

مورخان خصوصیات روحی و شیوه ی زندگی امین را چنین نوشته اند: «او مردی زشت کردار، سست رأی و خونریز بود که بر مرکب هوا و هوس سوار شده و نسبت به امر خلافت بی اعتنابود و در کارهای مهم به دیگران تکیه می کرد».((۲))

در حکومت پنج ساله امین، تاریخ از بیان اقدامات و موضع گیریهای وی نسبت به امام رضاعلیه السّلام و همچنین تلاش های امام یا واکنش های آن حضرت ساکت است.

دوران مأمون

مأمون، هفتمین و به نوشته مورخان، داناترین و باهوش ترین خلیفه عباسی بود.((۳))

او دوران نوجوانی خود را تحت تربیت «جعفر بن یحیی برمکی» و «فضل بن سهل» ایرانی با جدّیت و تلاش و به دور از عیاشی و خوش گذرانی آغاز کرد و در علوم و فنون مختلف بر تمامی خلفای عباسی پیشی گرفت. در زمان هارون و مأمون، تشیع در اغلب شهرهای اسلام رسوخ کرد، و اثر آن در دربار مأمون نیز

۱- . مقاتل الطالبیین، ص۳۳۸.

۲- . مسعودی، التنبیه و الاشراف، ص۳۰۲.

۳- . تاریخ الخلفا، ص۳۰۶.

ظاهر گردید.

مأمون از دیدگاه علویان

علویـان از جملـه گروه هـای شـناخته شـده و متنفّـذ دوران حکـومت مـأمون بودنـد. آنـان بیش از گروه ایرانیـان و نژاد عرب با حکومت وی مخـالفت داشـتند، چون عباسـیان را غـاصب خلافـت می دانسـتند و در میان خود کسـی را که برای تصـدّی مقام خلافت شایسته تر از عباسیان بود، سراغ داشتند.

مأمون از دیـدگاه علویان، جزء دودمانی به شـمار می آمد که بیش از سلسـله امویان با اسـلام و پیشوایان واقعی آن به مخالفت برخواسته و موجبات اذیت و آزار و کشتار مسلمانان و غارت اموال ایشان را فراهم ساخته بود. از این رو علویان و تعداد زیادی از مردم دیگر از همـان ابتـدا از بیعت بـا مأمون سـرباز زدنـد، مثلاً کوفه که مردمش از شـیعیان امام علی علیه السّـلام بودنـد، با مأمون بیعت نکردند و همچنان با وی مخالفت کردند تا زمانی که عباس بن موسی (برادر امام رضاعلیه السّلام) به آنجا رفت و مردم را به بیعت فراخواند.((۱))

قیام های علویان در زمان مأمون

الف) قیام ابن طباطبا

محمـد بن ابراهیم معروف به «ابن طباطبـا» که از نواده گان امام حسن مجتبی علیه السّـلام بود، در سال ۱۹۹ ه-ق در کوفه قیام کرد و مردم را به «الرضا من آل محمد» و عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر فراخواند.

۱- . الحیاهْ السیاسیه الامام الرضاعلیه السّلام، ص۱۸۸.

مردم کوفه دعوتش را پذیرفتند و گروه زیادی به گردش جمع آمدند. حسن بن سهل، «زهیر بن مسیب» را با ده هزار نیرو برای سرکوبی ابن طباطبا فرستاد، ولی زهیر شکست خورد و همه تجهیزات و امکاناتش به دست کوفیان افتاد.

ابن طباطبا با گذشت کمتر از یک ماه از آغاز قیامش، به طور ناگهانی درگذشت و به عقیده بعضی از مورخان، «ابوالسرایا» به منظور خالی کردن میدان برای خود، او را

مسموم کرد.((۱))

ب) قیام ابوالسّرایا

بعد از مرگ ابن طباطبا «ابو السرایا» نهضتش را رهبری کرد و بر کوفه مسلط شد. در کوفه به نام خود سکّه زد و به صورت اسمی، زمام امور را به دست گرفت و عباسیان را از کوفه بیرون راند.((۲))

«هرثمهْ بن اعین» با مقابله هایی که با ابوالسرایا داشت موفق شد او را شکست دهد و حتی کوفه را در دست گیرد و بسیاری از نیروهایش را به قتل برساند. ابوالسرایا به شوش گریخت و از آنجا راه الجزیره را در پیش گرفت تا به رأس العین نزد خانواده اش برود، در میان راه توسط مأموران مأمون دستگیر شد و نزد حسن بن سهل برده شد و او دستور داد که وی را به قتل برسانند و جسدش را به دار آویزند.((۳))

۱- . ابن اثیر، کامل، ج ۶، ص۳۰۵.
۲- . ابن اثیر، کامل، همان، ج ۶، ص۳۰۵.
۳- . تاریخ طبری، ج ۸، ص۵۳۵-۵۲۸.

ج) قیام زید بن موسی بن جعفر

زید بن موسی بن جعفر که از سوی ابوالسرایا به فرماندهی بصره منصوب شده بود، بر ضد عباسیان قیام کرد، خانه هایشان را به آتش کشید و آنان و هوادارانشان را از شهر بیرون راند و دستور داده بود به هر یک از بنی عباس دست یافتند او را آتش بزنند، بدین جهت به زید النار (زید آتش افروز) ملقب گشت.((۱))

پیشنهاد ولایت عهدی مأمون و سیاست امام رضاعلیه السّلام

مأمون به خاطر مشکل احراز مقام خلافت، به دلیل وجود نص از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم درباره رهبری امت پس از آن حضرت که در دست فرزندان رسول خداصلی الله علیه وآله و در عصر او به دست وجود مبارک علی بن موسی الرضاعلیه السّلام بود، با اندیشه فراوان و مشورت با سیاست مدارانی همچون فضل بن سهل، به راه حلی دست زد که پیش از او در میان خلفا سابقه نداشت و آن، ولایتعهدی امام رضاعلیه السّلام بود تا نقشه های شیطانی و حکومتی اش را در پشت چهره امام به ظهور برساند.

امام رضاعلیه السّلام برای ابراز ناخشنودی از تصمیم مأمون پیش از ترک «مدینه» و سفر به «مرو»، بستگان و خویشان خود را جمع کرده و دستور دادند برای آن حضرت مجلس سوگواری تشکیل دهند و گریه کنند و فرمود: من هرگز از این سفر باز نخواهم گشت.((۲))

امام به سجستانی می فرمایند: مرا زیارت کن، زیرا من از جوار جدّم بیرون

ص: ۱۱۳

۱- . ارشاد المفید، ص۲۸۶.

۲- . بحارالانوار، ج ۴۹، ص۱۱۷.

می روم و در غربت می میرم و در کنار هارون دفن خواهم شد.((۱))

این سیاست امام علیه السّلام، علاوه بر توجه دادن همگان به این که اقدام دستگاه خلافت نسبت به آن حضرت یک توطئه است و حضرت آگاهی کامل دارد، همه کسانی را که طبق نقشه مأمون می بایست نسبت به امام بخاطر پذیرفتن پیشنهاد او بدبین می شدند، در لحظات نخستین سفر به طبیعت این اقدام و اهداف پشت صحنه آن بدگمان کرد و دلشان را از کینه مأمون لبریز ساخت.((۲))

فضای سیاسی آن زمان به حدّی به سمت خفقان رفته بود که حضرت را مجبور به پذیرش ولایتعهدی کرده بودند، هر چند حضرت با تدابیر مدبرانه اش ولایت عهدی مشروط را پذیرفت؛ یعنی در امور حکومتی هیچ گونه امر و نهی نکند، فتوایی ندهد، قضاوتی نکند، در نصب و عزل افراد دخالتی نداشته باشد و هیچ یک از قوانین و شرایط جاری را تغییر ندهد.((۳))

مأمون که فکر می کرد با همین وضعیت می تواند امام را به تدریج به صحنه فعالیت های سیاسی و حکومتی بکشاند، به همین مقدار (اسم ولایتعهدی بر امام رضاعلیه السّلام) کوتاه آمد و شرایط امام را پذیرفت.

در این میان امام از فرصت استفاده کرد و در عین اینکه مأمون تمامی تلاش خود را برای قطع رابطه معنوی و عاطفی میان امام رضاعلیه السّلام و امت در جریان سفر به خراسان به کار برده بود و خط سیر را از مدینه تا مرو مشخص کرده بود، با این حال امام از هر فرصتی برای ارتباط با مردم استفاده می کرد و با گفتار، کردار،

۱- . بحارالانوار، ج ۴۹، ص۱۱۷.
۲- . علی رفیعی، تاریخ زندگی امام رضاعلیه السّلام، ص۱۸۸.
۳- . ابن شهر آشوب، مناقب، ج ۴، ص۳۶۳.

و ارائه کرامات و معجزات، حقانیت خود را به اثبات می رسانید و مشروعیت خلافت را از دیگران سلب می کرد؛ به عنوان نمونه حضرت رضاعلیه السّلام در عبور از نیشابور، وقتی مردم آن سامان به استقبال ایشان آمده و از آن حضرت تقاضای حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم می نمایند، آن حضرت حدیث «لااله

الا الله حصنی فمن دخل فی حصنی امن من عذابی» را از قول آباء و اجداد گرامی شان که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و آن حضرت از قول خدای تعالی نقل فرموده اند برای مردم بیان می فرمایند و پس از مختصر حرکتی که مرکب آن حضرت می کند، با صدای بلند می فرمایند: «بشروطها

و انا من شروطها» یعنی: لا اله الا الله با شروطی پناهگاه محکم الهی است و من یکی از شرط های آن هستم و با این کلام، امام حقیقت ولایت و خلافت پس از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم و حتی شخص آن را بیان می فرمایند و به مردم نسبت به وضعیت موجود آگاهی می دهند.

سیاست های مأمون در حکومت داری و ظلم به شیعیان

الف) جلوگیری از نشر فضائل امام

بعد از گزارش «ابن ابی ضحاک» از فضائل، کمالات و عبادات آن حضرت در سفر(۱) و طلب باران از طرف حضرت به درخواست مأمون و ...، بعضی از اطرافیان مأمون با دیدن چنین کراماتی از حضرت، نزد مأمون سعایت کردند. یکی از آنان خطاب به مأمون گفت: به من رخصت بده تا با او مجادله کرده و از قدر و منزلتش بکاهم و اگر ترس تو نبود، او را از مقام خود پایین آورده و عدم شایستگی اش را نزد همگان روشن می ساختم! مأمون گفت: هیچ چیزی نزد من

۱- . بحارالانوار، ج ۴۹، ص۹۵.

محبوب تر از این (اقدام تو) نیست. این شخص به دستور مأمون، مجلس مهمی با حضور مأمون و رجال علم و سیاست ترتیب داد و نسبت به امام مطالبی گفت که ساحت مقدسش از آن به دور بود. امام در آغاز سعی کرد وی را با منطق قانع کند، ولی وقتی آن شخص جسارت را از حدّ گذراند و از وی تقاضای معجزه کرد، حضرت علی بن موسی الرضاعلیه السّلام به تصویر دو شیری که در متکّای مأمون نقش بسته بود، اشاره کردند و فرمودند این فاجر را بگیرید، آن دو تصویر به شیر واقعی تبدیل شدند و آن شخص جسور را پاره پاره کرده و خوردند و هیچ اثری از او بر جای نگذاشتند.((۱)) همچنین مأمون تحت پوشش دانش دوستی و گسترش فرهنگ، دانشمندان اسلامی و غیر اسلامی را جمع می کرد و از آنان می خواست با مسائل پیچیده و پرسش های دشوار، امام را مغلوب سازند، اما هر بار نقشه اش نقش بر آب می شد و خودش مغلوب می گردید.((۲))

ب) پخش شایعات دروغین یا ترور شخصیتی

آنها می گفتند که امام رضاعلیه السّلام معتقد است که مردم بندگان اویند. امام علیه السّلام در پاسخ این شایعه می فرمایند: ای پروردگاری که آفریننده آسمان و زمین و آگاه به غیب و شهادتی! تو شاهدی که من هرگز چنین ادعایی نکرده ام و از پدرانم نیز چنین سخنی نشنیده ام، تو آگاهی که از سوی این امّت چه ستم ها به ما می شود که این یکی از آنهاست. سپس به «اباصلت» رو کرده و فرمودند: ای عبد السلام! اگر همه مردم چنانچه می گویند بردگان مایند، پس ما آنها را از چه کسی

۱- . شیح صدوق، عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص۱۸۳-۱۷۹.

۲- . شیخ صدوق، عیون الاخبار الرضا، ج ۲، ص۱۸۴.

خریده ایم؟!((۱))

شایعه دیگر نسبت حلال دانستن غنا و آواز خوانی به آن حضرت به دستور مأمون بود!

اباصلت می گوید: به امام عرض کردم: «هشام بن ابراهیم» می پندارد که شما غنا را برای ایشان روا دانسته اید! حضرت فرمود: آن زندیق دروغ می گوید، او از من درباره غنا

پرسید؛ به او گفتم: کسی در این باره از ابوجعفر (امام باقرعلیه السّلام) سؤ ال کرد، امام فرمود: اگر خدا صف حق و باطل را از هم جدا کند، غنا در کدام صف قرار خواهد گرفت؟ سائل گفت: در صف باطل، ابوجعفر فرمود: به حق قضاوت کردی.((۲))

ج) وادار کردن امام برای رفتن به بغداد

مأمون پس از شکست و ناکامی در توطئه هایش، تصمیم گرفت امام رضاعلیه السّلام را به بغداد بفرستد و هدفش این بود که امام را در چنگ سرسخت ترین دشمنان خود قرار دهد، ولی امام با استنکاف از رفتن به بغداد، این توطئه را نیز خنثی کردند. ((۳))

د) شهادت امام رضاعلیه السّلام

مأمون که به اهداف شیطانی و پلید خود نرسید، سرانجام تصمیم به شهادت آن امام همام گرفت؛ امام را به منزل خود دعوت کرده و به دست خود و بدون

۱- . همان، ج ۲، ص۹۷.

۲- . مسند الامام الرضاعلیه السّلام، ج ۲، ص۴۵۲.

۳- . بحارالانوار، ج ۴۹، ص۵۷.

هیچ واسطه ای؛ باخورانیدن انگور((۱)) یا انار مسموم((۲)) به آن حضرت، ایشان را شهید کرد.

برخورد مأمون پس از شهادت امام رضاعلیه السّلام

مأمون از پیامدهای جنایت خود سخت می ترسید، لذا بعد از به شهادت رساندن امام، برای سرپوش گذاشتن بر جنایتش و بی گناه جلوه دادن خود، گریبان چاک زد، اشک می ریخت و بر سر می زد و به سوی خانه امام شتافته، اظهار بی تابی می کرد. ((۳)) سپس سادات و هواداران امام را خواند و جسد آن حضرت را به آنان نشان داد و گفت: ببینید که پیکر او صحیح و طبیعی است.((۴))

با این حال، مردم در جریان شهادت حضرت، بر کشته شدن حضرت فریاد کرده و به مأمون اشاره می کردند و می گفتند: امام رضاعلیه السّلام به نیرنگ و توطئه ی تو به شهادت رسیده است...

((۵)).

قیام محمد بن جعفر بن محمد

وی مادرش کنیز بود و کنیه اش ابوجعفر. او در میان خانواده اش مردی فاضل و محترم بود، و مأمون از طالبیون خراسان خواسته بود با فردی غیر از «محمد بن جعفر» هم رکاب شوند و طالبیون جز او را نخواستند و خلیفه نیز به آن تن داد. وی از راویان حدیث بود. بسیار از پدرش امام صادق علیه السّلام نقل روایت داشت و

۱- . همان، ص۳۹۳.

۲- . فضل بن حسن طبرسی، اعلام الوری، تهران، ص ۳۴۰.

۳- . مناقب، ج ۴، ص۳۷۵.

۴- . بحارالانوار، ج ۴۹، ص۳۰۹.

۵- . بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۳۰۰-۲۹۹.

محدثانی همچون «محمد بن ابی عمر عبدی» و «محمد بن سلمه» و «اسحاق بن موسی انصاری» و دیگران از او حدیث نقل کرده اند. محمد بن جعفر، اهل فضل و بخشش بود و از یحیی بن حسن نقل است که گفت: «خدیجه دختر عبید الله بن حسین بن علی، همسر محمد بن جعفر بن محمد» می گفت: هیچ گاه نشد که وی با جامه ای از خانه خارج شود و با همان باز گردد، زیرا آن را به دیگران می بخشید».((۱))

موسی بن سلمه می گوید: «محمد بن جعفر» کناره گیری کرده بود و در هیچ یک از امور وارد نمی شد. پس مردی در روزگار ابوالسرایا نامه ای را نوشته بود و در آن نامه، فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه وآله و همه اهل بیت علیه السّلام را سب کرده و دشنام داده بود.

خاندان ابوطالب نزد او آمده و آن نامه را بر او قرائت کردند. محمد بن جعفر به آنها پاسخی نداد و برخاست و وارد خانه اش شد. پس از آن در حالی نزد آنان بازگشت که زره پوشیده و لباس نبرد در بر نموده و شمشیر خود را حمایل کرده بود و مردم را به سوی خود دعوت کرد.((۲)) و این بیت را می سرود:

خدا می داند من از کسانی نبودم که در این امور داخل شوم، ولی کار به جایی رسیده که از آتش آن سوزانم.

علی بن حسین بن علی بن حمزهٔ علوی ازمحمد، و او از عمویش نقل کرده است که گروهی از خاندان ابوطالب نزد محمد بن جعفر گرد آمدند که از آن

۱- . مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، ص۷۳۸-۷۳۹، تحقیق و ترجمه: بهزاد جعفری.

۲- . مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ص۵۳۷؛ نهضت های پس از عاشورا، علی نظری منفرد، ص ۵۴۰.

جمله «حسین بن حسن افطس» و «محمد بن سلیمان بن داود بن حسن بن حسن» و «محمد بن حسن بن جعفر بن حسن مثنی» معروف به سیلق و «علی بن حسین بن عیسی بن زید» و «علی بن حسین بن زید» و «علی بن جعفر بن محمد» بودند، و در جبهه مقابل «هاورن بن مسیب»، فرمانده سپاه عباسیان بود، و نبرد شدیدی روی داد که تعدادی از سپاه هارون بن مسیب در آن کشته شدند.

در هنگام نبرد، یکی از یاران محمد بن جعفر بر هارون بن مسیب یورش برد و بر او نیزه زد و او را بر زمین افکند، یاران هارون بازگشتند و او را نجات دادند، سپس سپاهیان هارون بازگشتند و مدتی در کنار کوه ثبیر((۱)) ماندند.

هارون نزد محمد بن جعفر فرستاد و علی بن موسی الرضاعلیه السّلام، فرزند برادرش برای او نامه ای ارسال کرد، اما او به جنگ ادامه داد تا اینکه هارون بن مسیب سپاهی را به سوی او روانه کرد.

آنان محمد بن جعفر و یارانش را محاصره کردند، زیرا پناهگاه او بسیار محکم بود و هارون بن مسیب نمی توانست به آنجا دست پیدا کند، ولی ادامه محاصره آنجا باعث شد که آذوقه و آبی که ذخیره کرده بودند تمام شود و یاران محمد بن جعفر پراکنده شدند و او را تنها گذاشتند.

وقتی محمد بن جعفر دید که تنها مانده است، نزد هارون رفت و از او برای خود و باقیمانده از یارانش امان خواست، ولی هارون امان او را نپذیرفت.

این مطلب را نوفلی نقل کرده است. اما محمد بن علی بن حمزه ذکر کرده است که فرستادن سپاه از طرف «عیسی جلودی» صورت گرفت و از ناحیه

۱- . صاحب لسان العرب چهار ثبیر بر شمرده است: ۱. ثبیر غیناء ۲. ثبیر اعوج ۳. ثبیر احدب ۴. ثبیر حراء که ظاهراً همه آنها در مکه و حوالی آن می باشد.

هـارون بن مسیب نبوده است، پس جلودی خانـدان ابوطـالب را بر محمـل هـایی بـدون زیرانـداز سوار کرد و به سوی خراسان فرستاد.

علی بن محمد نوفلی می گوید: در منزل «زباله»، مردم غاضـریه با آنها درگیر شدند و پس از نبردی سـخت خاندان ابوطالب را از جلودی گرفتند و آنها خودشان نزد حسن بن سهل رفته و او آنها را به خراسان نزد مأمون اعزام نمود.((۱))

محمـد بن جعفر برای رفتن نزد مـأمون عباسـی به خراسـان عزیمت کرد و در آنجـا از دنیا رفت. وقتی جنازه ی او جهت تشـییع خـارج شـد، مأمون خود را به آن رسانیـد و زیر دو چوب تابوت رفت و تا قرار گرفتن در قبر جنازه را به دوش کشـید و گفت: «این خویشی و رَحِمی است که دویست سال مورد بی توجهی قرار داشته»! پس قرض او که بالغ بر سی هزار

دینار بود را ادا کرد.((۲))

زندگانی امام جوادعلیه السّلام

امـام جوادعلیه السّـلام در دوران امـامت خود، با دو خلیفه عباسـی یعنی مأمون (۱۹۳-۲۱۸) و معتصم (۲۱۸-۲۲۷) معاصر بوده است و هر دو نفر، آن حضـرت را به اجبـار از مـدینه به بغـداد احضـار کردنـد و طبق شـیوه سیاسـی ای که مأمون در مورد امام رضاعلیه السّلام به کار برده بود، آن حضرت را در پایتخت زیر نظر قرار دادند.((۳))

در خانواده امام رضاعلیه السّـلام و در محافل شـیعه، از حضـرت جوادعلیه السّلام به عنوان مولودی پر خیر و برکت یاد می شد، چنانچه «ابو یحیی صنعانی» می گوید: روزی

۱- . نهضت های پس از عاشورا، علی نظری منفرد، ص۵۴۲-۵۴۱.

۲- . مقاتل الطالبیین،ص۷۴۳، ابو الفرج اصفهانی، تحقیق و ترجمه: بهراد جعفری.

۳- . سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص۵۳۰.

در محضر امام رضاعلیه السّلام بودم، فرزندش ابو جعفر را که خردسال بود، آوردند. امام فرمود: «این مولودی است که برای شیعیان، با برکت تر از او زاده نشده است».((۱))

شاید در بدو نظر تصور شود که مقصود از این حدیث این است که امام جوادعلیه السّلام از همه امامان قبلی، برای شیعیان با برکت تر بوده است، در حالی که چنین مطلبی قابل قبول نیست، بلکه بررسی موضوع و ملاحظه ی شواهد و قرائن نشان می دهد که ظاهراً مقصود از این حدیث این است که تولد حضرت جوادعلیه السّلام در شرایطی صورت گرفت که خیر و برکت خاصی برای شیعیان به ارمغان آورد. بدین معنا که عصر امام رضاعلیه السّلام عصر ویژه ای بوده و امام هشتم در تعیین جانشین خود و معرفی امام بعدی، با مشکلاتی رو برو بوده اند که در عصر امامان قبلی بی سابقه بوده است، زیرا از یک سو پس از شهادت امام کاظم علیه السّلام گروهی که به واقفیه معروف شدند بر اساس انگیزه های مادی، امامت حضرت رضاعلیه السّلام را انکار کردند و از سوی دیگر، امام رضاعلیه السّلام تا حدود چهل و هفت سالگی دارای فرزند نشده بودند و چون احادیث رسیده ازپیامبرصلی الله علیه وآله حاکی از این بود که امامان دوازده نفرند که نه نفر آنان از نسل امام حسین علیه السّلام خواهند بود، فقدان فرزند برای امام رضاعلیه السّلام، هم امامت خود آن حضرت و هم تداوم امامت را زیر سؤال می برد و واقفیه این موضوع را دستاویز قرار داده، امامت حضرت رضاعلیه السّلام را انکار می کردند.((۲))

ص: ۱۲۲

۱- . شیخ مفید، الارشاد، ص۳۱۹ ؛ سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۵۳۰.

۲- . سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۵۳۱-۵۳۰.

ازدواج توطئه آمیز دختر مأمون با امام جوادعلیه السّلام

وقتی مـأمون از طوس به بغـداد آمـد، نـامه ای برای حضـرت جوادعلیه السّـلام فرسـتاد و امـام را به بغـداد دعوت کرد. البته این دعوت نیز مثل دعوت امام رضاعلیه السّـلام به طوس، دعوت ظاهری و در واقع سـفری اجباری بود. حضـرت پذیرفتند و پس از چنـد روز که وارد بغـداد شدند، مأمون، آن حضـرت را به کاخ خود دعوت کرد و پیشـنهاد تزویج دختر خود «أم الفضل» را به ایشان کرد. امام در برابر پیشنهاد او سکوت کردند، مأمون این سکوت را نشانه رضایت

حضرت شمرد و تصمیم گرفت مقدمات این امر را فراهم سازد.

انتشـار این خبر در بین عباسـیان، موجی ایجـاد کرد، به طوری که بنی عبـاس اجتماع کردنـد و با لحن اعتراض آمیزی به مأمون گفتند: این چه برنامه ای است؟ چرا باز می خواهی خلافت را به آل علی بر گردانی؟

انگیزه های مأمون از ازدواج دخترش با امام جوادعلیه السّلام

این ازدواج که مأمون بر آن اصرار داشت، کاملاً جنبه سیاسی داشت و هدفش این بود که:

۱. دختر خود را به خانه امام بفرستد تا آن حضرت را دائماً زیر نظر داشته باشد و از کارهای آن حضرت بی خبر نماند.

۲. بـا این ازدواج، به خیـال خـام خویش، امـام را بـا دربار پر عیش و نوش خود مرتبط و آن بزرگوار را به لهو و لعب و فسق و فجور بکشاند و بدین ترتیب بر قداست امام لطمه وارد سازد.

۳. با این ازدواج، علویان را از اعتراض و قیام بر ضد خود باز دارد و خود را

دوستدار و علاقه مند به آنان وانمود کند.((۱))

۴. هدف دیگر مأمون عوام فریبی بود، چنان که گاهی می گفت: من به این وصلت اقدام کردم تا ابوجعفر از دخترم صاحب فرزند شود و من پدر بزرگ کودکی باشم که از نسل پیامبرصلی الله علیه وآله و علی بن ابی طالب علیه السّلام است. اما خوشبختانه این حُقّه مأمون نیز عقیم ماند، زیرا دختر مأمون هرگز فرزندی نیاورد و فرزندان امام جوادعلیه السّلام همگی از همسر دیگر ایشان بودند.((۲))

چرا امام جوادعلیه السّلام با این ازدواج موافقت کردند؟

از آنجا که بدون تردید، امام اهداف و مقاصد واقعی مأمون را از این گونه کارها می دانست و نیز می دانست که او همان کسی است که مرتکب شهادت پدر بزرگوارش امام رضاعلیه السّلام شده بود، به نظر می رسد که موافقت امام با این ازدواج، عمدتاً بر اثر فشاری بوده است که مأمون از پیش بر امام وارد کرده بود، زیرا چنین ازدواجی، تنها به مصلحت مأمون بوده است و نه به مصلحت امام. علاوه بر این می توان تصور کرد که نزدیکی امام به دربار می توانست مانع سوء قصد به جان حضرت از جانب معتصم، و عامل پیش گیری از سرکوبی سران تشیع و یاران برجسته امام توسط عوامل خلیفه باشد.((۳))

وضوح مظلومیت در مکتب علمی امام جوادعلیه السّلام

می دانیم که مهم ترین بُعد زندگی ائمه ما، بعد فرهنگی آن است. این پیشوایان

۱- . پیشوای نهم حضرت امام محمد تقی، ص۳۸.

۲- . سیره ی پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص۵۵۸.

۳- . سیره ی پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص۵۵۹.

بزرگ، هر کدام در عصر خود فعالیت فرهنگی داشته، در مکتب خویش شاگردانی تربیت می کردند و علوم و دانش های خود را توسط آنان در جامعه منتشر می کردند. اما شرایط اجتماعی و سیاسی زمان آنان یکسان نبوده است؛ مثلاً در زمان امام باقر و امام صادق علیه السّلام، شرایط اجتماعی مساعد بود و به همین جهت، تعداد شاگردان وراویان امام صادق علیه السّلام بالغ بر چهار هزار نفر می شد، ولی از دوره امام جوادعلیه السّلام تا امام عسکری علیه السّلام، به دلیل فشارهای سیاسی و کنترل شدید فعالیت آنان از طرف دربار خلافت، شعاع فعالیت آنان بسیار محدود بود و از این نظر، تعداد راویان و پرورش یافتگان مکتب آنان نسبت به زمان حضرت امام صادق علیه السّلام کاهش بسیار چشم گیری را نشان می دهد. بنابراین اگر می خوانیم که تعداد راویان و اصحاب حضرت امام جوادعلیه السّلام قریب صد و ده نفر بوده اند و جمعاً دویست و پنجاه حدیث از آن حضرت نقل شده، نباید تعجب کنیم، زیرا از یک سو آن حضرت شدیداً تحت مراقبت و کنترل سیاسی بود و از طرف دیگر، زود به شهادت رسید و به اتفاق دانشمندان، بیش از بیست و پنج سال عمر نکرد.((۱))

بنی عباس به خاطر توجه و اهتمامی که به موجودیت و سرنوشت آینده خود داشتند، با برخی از گروه هایی که سازش با آنها منافع اساسی شان را تأمین می کرد و موجب تحکیم و تثبیت موقعیتشان در میان مردم می شد، سازش و تبانی کرده و آنان را به دستگاه خود جذب می کردند تا با سلاحی برنده تر بتوانند فرزندان پیامبرعلیه السّلام را از صحنه اندیشه ها خارج کنند.

۱- . سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص۵۶۲-۵۶۱.

به عنوان نمونه، فرقه معتزله در دوران امام جوادعلیه السّلام مرحله شکوفایی و رشد خود را سپری می کرد؛ زیرا از حمایت همه جانبه و امکانات مادی و معنوی حکم رانان عباسی - مأمون و معتصم - در جهت ضربه زدن بر مخالفان خود، به ویژه شیعیان و بیرون راندن آنان از صحنه برخوردار بود.((۱))

تمام دوران قبل از امامت امام جوادعلیه السّلام و بیشتر دوران امامت آن حضرت، با زمان حکومت مأمون مصادف بود.

مأمون عالم ترین خلفای بنی عباس در فقه و کلام بود.((۲)) وی اهل میگساری بود و گاهی آنقدر افراط می کرد که در حال مستی دست به کارهای خطرناکی می زد. او شبی در حال مستی پس از سعایت «ام الفضل»، با شمشیر آخته برای کشتن امام جوادعلیه السّلام به خانه آن حضرت رفت، ولی امام به طرز معجزه آسایی نجات یافتند.

سیاست ریا و تزویر مأمون

مأمون فردی ریاکار و دارای ظاهری فریبنده بود. او در ظاهر به تقوی و پرهیز از معاصی تظاهر می کرد، اما یکی از آلوده ترین افراد زمان خود بود. یکی از مظاهر ریاکاری و نفاق او، تظاهر به طرفداری از حضرت علی علیه السّلام و فرزندان آن حضرت بود، تا جایی که برخی او را شیعه دانسته اند. او حتی نسبت به دشمنان آن حضرت، اعلام انزجار می کرد؛ از این رو از بنی امیه بخصوص معاویه، سخت بی زاری می جست و در سال ۲۱۱ه- .ق، دستور داد در تمام شهرهای مسلمان

۱- . تاریخ زندگی امام جوادعلیه السّلام، علی رفیعی، ص ۱۲۰.

۲- . الحیاهْ السیاسیهْ للإمام الرضاعلیه السّلام، ص ۱۵۰.

نشین ندا دهند که کسی معاویه را به نیکی یاد نکند و برترین کس بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، علی علیه السّلام بوده است.((۱)) همچنین دستور داد اعلام کنند هر کس معاویه را به نیکی یاد کند یا او را بر دیگر اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ترجیح دهد، ذمه خود را از او بریئ کردم (و امنیتی ندارد).((۲))

او با تمام این ریاکاری ها، در باطن از فرزندان حضرت علی علیه السّلام و شیعیان آن حضرت سخت نفرت داشت و هر جنایتی را نسبت به آنان روا می دانست که بالاترین آنها به شهادت رساندن امام هشتم علیه السّلام بود.((۳))

اقدامات مأمون در روزهای نخست اقامت در بغداد

مأمون در ماه صفر سال ۲۰۴ هجری قمری وارد بغداد شد و این شهر را مرکز خلافت خود ساخت.((۴)) وی در روزهای نخست اقامت خود در

بغداد دو دستور صادر کرد:

نخست آنکه: طی مراسم خاصی دستور داد لباس سبز را که شعار علویان بود از تن در آورده و لباس سیاه که شعار عباسیان بود بپوشند.

دیگر آنکه: نسبت به مخالفان - به جز علویان - فرمان عفو عمومی صادر کرد. «فضل بن ربیع»، وزیر امین، را که تا آن روز پنهان بود بخشید، همچنین «عیسی»، وزیر ابراهیم، را نیز مورد عفو قرار داد با آنکه این دو نفر منشأ بسیاری از فتنه ها

۱- . مروج الذهب، مسعودی، ص۳۳۰؛ و تذکرهْ الخواص، ص۲۰۱.

۲- . الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۶، ص۴۰۶.

۳- . تاریخ زندگانی امام جوادعلیه السّلام، ص۱۳۷.

۴- . البدایهْ و النهایهْ، ابن کثیر، ج ۱۰، ص۲۶۲-۲۶۰؛ عصر مأمون، ج ۱، ص۲۶۷ -۲۷۰.

علیه مأمون بودند.((۱))

مأمون پس از استقرار در بغداد و جلب رضایت هواداران امین و ابراهیم، متوجه امام جوادعلیه السّلام شد و همان سیاستی را که در مورد امام رضاعلیه السّلام داشت دنبال کرد.

اهداف مأمون از احضار امام جوادعلیه السّلام به بغداد

هدف مأمون از احضار امام جوادعلیه السّلام به بغداد، علاوه بر تحت نظر قرار دادن آن حضرت و کنترل اعمال و رفتار امام جوادعلیه السّلام و قطع روابط ایشان با شیعیان و دوستان اهل بیت علیه السّلام و سایر اهدافی که در جریان احضار امام رضاعلیه السّلام به «مرو» اتفاق افتاد این بود که:

الف) با جذب حضرت به دستگاه پر زرق و برق خلافت و فراهم کردن تمامی وسائل زندگی و آسایش برای ایشان، به ویژه با توجه به شرایط سنی امام جوادعلیه السّلام، امام را از فکر مبارزه و موضع گیری علیه خلافت باز دارد و در افکار عمومی، مواضع فکری تشیع و امامت شیعه را زیر سؤال برد.

ب) با جذب حضرت به دستگاه خود و تظاهر به دوستی و تکریم و تعظیم امام جوادعلیه السّلام حسن نیت خود را نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم نشان دهد و برائت ذمه خویش را از خون امام رضاعلیه السّلام برای توده های مردم به اثبات رساند.

ج) با این اقدام، بر درستی سیاست و روش خود در دوران حضرت رضاعلیه السّلام تأکید ورزد و به همگان بفهماند که اگر سیاست و موضع گیریهای او نادرست بود و دستگاه خلافت وی، اسلامی نبود، دو نفر از امامان شیعه به چنین دستگاهی

۱- . البدایهْ و النهایهْ، ابن کثیر، ج ۱۰، ص۲۶۲-۲۶۰؛ عصر المأمون، ج ۱، ص ۲۷۰ -۲۶۷.

نزدیک نمی شدند.((۱))

متهم کردن امام جوادعلیه السّلام

خلیفه عباسی با آن همه شکست در حیله هایش علیه امام جوادعلیه السّلام، باز به فکر توطئه ای دیگر برای شکستن شخصیت آن حضرت بود. این بار تصمیم گرفت امام جوادعلیه السّلام را نزد شیعیان بی پروا از ارتکاب محرمات معرفی کند. از این رو به «ابن ابی دُوُاد» گفت:

شیعیان چه خواهند کرد اگر ما ابوجعفر را در حالت مستی و در حالی که خود را به عطر «خلوق» آلوده کرده به سوی آنان بیرون بریم؟

ابن ابی دواد این مطلب را با برخی دوستانش در میان گذاشت و از نتیجه آن پرسید؟ به او گفته شد این کار اثری بر شیعیان ندارد؛ زیرا آنان معتقدند که خداوند در هر زمان و در هر حالی حجتی در روی زمین دارد که به وسیله او بر بندگانش اتمام حجت می کند و هر گاه در زمان چنین حجتی کسی از نظر بزرگواری و نسب خانوادگی در ردیف او باشد، گویاترین دلیلِ حجتِ خدا بودن او آن است که وی در میان همه بستگانش مورد تعرض حکومت قرار گیرد.

ابن ابی دواد این نظر را به خلیفه منتقل کرد و او گفت: درباره اینان امروز هیچ چاره و حیله ای وجود ندارد، ابو جعفر را بیازارید!((۲))

جیره خواران حکومت نیز دست کمی از ارباب خود نداشتند؛ آنان یا به تحریک مأمون و یا به قصد خوش خدمتی به دستگاه، امام علیه السّلام را ناجوان مردانه

۱- . تاریخ زندگانی امام جواد، ص۱۴۶.

۲- . بحارالانوار، ج ۵۰، ص۹۵-۹۴.

مورد تهمت هـای نـاروا قرار می دادنـد. «عمر بن فرج» یکی از آنـان بود که وقتی امـام جوادعلیه السّلام درباره موضوعی با او صحبت می کرد، به امام جوادعلیه السّلام گفت: گمان می کنم مست باشی! امام ناراحت شد و او را نفرین کرد.((۱))

برخورد و انزجار امام جوادعلیه السّلام از مأمون

امـام جـوادعلیه السّلام نه تنهـا درگفتـار، بلکه در رفتـار نیز بر موضع خود علیه مـأمون تأکیـد می ورزیدنـد و به مناسـبت هـای مختلف: مخالفت و انزجار خود را از مأمون، دستگاه خلافت و وابستگان به آن، اعلام می کردند.

اولین برخورد امـام جوادعلیه السّلام با مأمون عباسـی روزی بود که پس از احضار امام به بغـداد، مأمون برای شـکار بیرون می رفت؛ مرکب خلیفه در مسیر خود از کنـار کودکانی گـذشت که مشـغول بازی بودنـد، امام جوادعلیه السّلام نیز در کنار آنان ایسـتاده بودند. تمام کودکان با مشاهده مرکب مأمون از سـر راه و گریختند جز امام علیه السّلام، مأمون به آن حضرت نزدیک شد و گفت: ای پسـر! چرا همانند کودکان دیگر فرار نکردی؟ امام علیه السّلام فرمود: نه راه تنگ بود که بخواهم با رفتنم آن را برای تو بگشایم ونه گناه و جرمی داشـتم تا از ترس آن فرار کنم. مأمون از گفته و سـیمای امام علیه السّلام شگفت زده شد. پرسـید نامت چیست؟ فرمود: محمـد. فرزنـد کیستی؟ فرزنـد علی الرضاعلیه السّلام. مأمون امام رضاعلیه السّلام را به نیکی یاد کرد و به راه خود ادامه داد.((۲))

زنده داشتن یاد پدر

یکی از جلوه های مبارزه امام جواد علیه السّلام با دستگاه خلافت، یادآوری جنایت

۱- . همان، ص۶۳-۶۲.

۲- . کشف الغمه، ج۴، ص۱۳۴؛ مسند الامام الجوادعلیه السّلام، ص۵۶.

مأمون با زنده نگه داشتن یاد امام هشتم علیه السّلام بود. آن حضرت، شیعیان را به سوگواری و مرثیه سرایی برای امام رضاعلیه السّلام و زیارت قبر آن حضرت تشویق می کردند.

«ابوطالب قمی» یکی از یاران امام جوادعلیه السّلام می گوید: نامه ای به ابوجعفر «ابن الرضاعلیه السّلام» نوشتم و از او اجازه خواستم تا برای پدرش ابوالحسن علیه السّلام مرثیه بسرایم. آن حضرت در پاسخ نوشت: «هم برای من و هم برای پدرم مرثیه بسرای»!((۱))

امام جوادعلیه السّلام سفارش به مرثیه سرایی برای پدر بزرگوارشان می کرد، و توصیه می کرد که برای من نیز مرثیه بسرایید. برخی ساده اندیشان این طور تصور می کردند که چون امام علیه السّلام دامادی خلیفه را پذیرفته است خطری از جانب دستگاه او را تهدید نمی کند، ولی امام جوادعلیه السّلام به آنها فهماند که هرگز امامان معصوم با حاکمان جور سازش نخواهند داشت و او نیز سرنوشتی چون پدرش خواهد داشت.

تشیع در دوران امام جوادعلیه السّلام

تشکیلات شیعه در زمان امام جوادعلیه السّلام، عظمت و نفوذ چشم گیری یافت. هر چند سن کم آن حضرت به هنگام شهادت امام هشتم علیه السّلام باعث شد که برخی از شیعیان دچار حیرت و سرگردانی شوند و اختلاف کلمه و پراکندگی مردم از این ناحیه خطری بود که تشیع را تهدید می کرد، اما امام جوادعلیه السّلام با پاسخ گویی به سؤالات و تثبیت امامت خود به بهترین وجه ممکن، امت را از آن گرداب سخت

۱- . رجال کشی، جزء ۶، ص۵۶۷.

و هولناک نجات داد و اتّحاد شیعیان را مستحکم کرد به گونه ای که در دوران امامت آن حضرت، و پس از آن هیچ انشعابی در شیعه پدید نیامد.

از برکاتی که از رهبری و امامت امام جوادعلیه السّلام نصیب شیعیان شد و باعث گسترش و انسجام آنان گشت، کاهش نسبی فضای وحشت و اختناق سیاسی نسبت به آنها بود.

تلاش های آن حضرت در آن شرایط، موجب ریشه دارتر شدن مکتب تشیع از نظر عقیدتی، فکری، سیاسی و فقهی شد و به حق، وجود امام علیه السّلام برای شیعیان، مصداق سخن امام هشتم علیه السّلام بود که فرمودند: این مولودی است که برای شیعیان ما کسی با برکت تر از او زاده نشده است.((۱))

ارتباط امام علیه السّلام با شیعیان

دستگاه خلافت سعی داشت با ایجاد موانع برای امام علیه السّلام رابطه آن حضرت را با شیعیان محدود نماید تا از این طریق آنان را دچار مشکل گرداند؛ زیرا به خوبی می دانست که

شیعیان، امام را برترین فرد زمان و ملجأ و پناه خود در همه امور می دانند و روش زندگی خود را بر مبنای رهنمودهای ایشان تنظیم می کنند. ولی امام جوادعلیه السّلام در شرایط مختلف به طور مستقیم یا از طریق نصب وکلا و نمایندگان، ارتباط خود را با شیعیان حفظ می کرد.((۲))

وصیت نامه و مرگ مأمون

مأمون که در سال ۲۱۸ هجری قمری، برای آرام کردن شورش منطقه آسیای

۱- . اعلام الوری، فضل بن حسن طبرسی، ص۳۳۲.

۲- . تاریخ زندگی امام جوادعلیه السّلام، ص۱۶۷.

صغیر و جنگ با رومیان به آنجا رفته بود، هنگام بازگشت در محل زیبایی به نام «بدندون» از نواحی طرطوس، مدتی اقامت کرد و در همان جا مرگش فرار رسید. او قبل از مرگ گفت: ای کسی که مرگ ندارد رحم کن به آن که می میرد، و در وصیت نامه اش نوشت: مرا ببینید، من که در عزّت خلافت آنچنان شریف و منیع می زیستم و آن همه شوکت و حشمت داشتم به چه روزی افتاده ام و آنها (شوکت و حشمت من) در این

روز چه سودی به من رسانیده اند؟ و جز مسئولیت شدید و رنج حساب، چه حاصلی از عزّت خلافت و شوکت سلطنت می برم؟ ای کاش عبد الله پسر هارون، اصلاً انسان نمی بود، بلکه ای کاش به وجود نمی آمد، ای کسانی که بر بستر من حاضرید از سرنوشت من عبرت گیرید!((۱))

مأمون در حالی که ۴۸ سال از عمرش می گذشت و پس از ۲۱ سال خلافت، از دنیا رفت و در زمین طرطوس دفن شد.((۲))

دوران خلافت معتصم

معتصم هشتمین خلیفه عباسی در سال ۱۷۸ هجری قمری از کنیزی به نام «مارده» متولد شد.((۳)) او در کودکی از درس و مدسه بیزار بود و هنگامی که پدرش بر این مطلب آگاه شد او را از تعلیم معاف کرد، از این رو او خواندن و نوشتن را به خوبی نمی دانست وبی سواد بود.((۴))

از لشکرکشی های مهم دوران حکومت او، لشکرکشی به «عَمُّوریه» از شهرهای

۱- . الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۶، ص ۴۳۰-۴۲۹.
۲- . الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۶، ص۴۳۲.
۳- . تاریخ اسلام، حسن ابراهیم، حسن، ج ۲، ص۷۴.
۴- . الاعلام، زرکی، ج ۷، ص۳۵۱.

روم بود که در سال ۲۲۲ هجری قمری انجام گرفت و منجر به فتح آن و اسیر شدن عده ی زیادی از اهالی آن گردید.((۱)) وی در ماه ربیع الاول سال ۲۲۷ در سامرا درگذشت و در همان جا به خاک سپرده شد. می گویند هنگام مرگ گفته بود اگر می دانستم که زندگی ام چنین کوتاه است، آنچه را کردم، نمی کردم.((۲))

شهادت امام جوادعلیه السّلام

مأمون در سال ۲۱۸ هجری قمری درگذشت و پس از او، برادرش معتصم جای او را گرفت. او در سال ۲۲۰ هجری قمری امام جوادعلیه السّلام را از مدینه به بغداد آورد تا از نزدیک مراقب آن حضرت باشد. در مجلسی که برای تعیین موضع قطع دست دزد تشکیل داده و فقها را جمع کرده بود، امام را نیز شرکت داد. معتصم ازفقها پرسید: چه قسمت از دست دزد باید قطع شود؟ ابن ابی دواد متوسل به آیه (فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ)((۳)) که در باره تیمم است شد و گفت: دست باید از مچ قطع شود. عده دیگری از فقهاء گفتند: باید از آرنج قطع شود و آیه (وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرافِقِ)((۴)) که در مورد وضو است را دلیل حکم خود آوردند.

امام جوادعلیه السّلام پس از اصرار معتصم فرمودند: این ها بر خلاف دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حکم دادند، زیرا دست دزد باید از آخر انگشتان قطع شود و کف دست باید باقی بماند. گفت: به چه دلیل؟ آن حضرت فرمودند: به دلیل فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله که فرموده اند: سجده بر هفت موضع انجام می شود: صورت و دو دست

۱- . مآثر الانافه، ج۱، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۲- . تاریخ طبری، ج۱۴، ص۵۹۵۵.

۳- . نساء / ۴۳.

۴- . مائده / ۶.

و دو زانو و دو پا؛ اگر دستش را از مچ یا آرنج قطع کنند دیگر دستی نخواهد ماند تا سجده نماید. خداوند در این آیه که می فرماید: (أَنَّ الْمَساجِدَ لِلهِ)((۱)) سجده گاه ها مخصوص خداست، منظورش همین هفت موضع است که با آن سجده می کنند. (فَلا تَدْعُوا مَعَ اللهِ أَحَدًا)((۲))؛ پس هیچ کس را با خدا نخوانید. معتصم حرف حضرت را پسندید و دستور داد دست دزد را از انتهای انگشتان قطع کنند و کف دست را باقی بگذارند. لذا قاضی بغداد (ابن ابی دواد) و دیگران شرمنده شدند. چند روز بعد، «ابن ابی دواد» از حسد و کینه توزی نزد معتصم رفت و گفت: از باب خیرخواهی به شما تذکر می دهم که جریان چند روز قبل به صلاح حکومت شما نبود، زیرا در حضور همه دانشمندان و مقامات عالی مملکتی، فتوای ابوجعفر (امام جوادعلیه السّلام) یعنی فتوای کسی را که گروهی از مسلمانان او را خلیفه می دانند، بر فتوای دیگران ترجیح دادی و این خبر میان مردم منتشر و خود دلیل قاطعی بر حقانیت او نزد شیعیانش شد. از این روی معتصم که مایه ابراز هر نوع دشمنی با امام را در نهاد خود داشت، ازسخنان «ابن ابی دواد» بیشتر تحریک شد و در صدد قتل امام بر آمد و سرانجام منظور پلید خود را عملی ساخت و امام علیه السّلام را توسط منشی یکی از وزرایش مسموم و شهید نمود.((۳)) امام هنگام شهادت بیش از بیست و پنج سال و چند ماه نداشت. برخی از مورخان نوشته اند: معتصم امام جوادعلیه السّلام را زندانی کرد و دوباره آن حضرت را

۱- . جن / ۱۸.

۲- . همان.

۳- . تفسیر العیاشی، عیاشی، محمد بن مسعود، تصحیح و تعلیق سید هاشم رسولی محلاتی، ج ۱، ص ۳۲۰.

آزاد نمود و به دختر مـأمون «ام الفضل» همسـر امام جوادعلیه السّلام دسـتور داد آن حضـرت را مسـموم نمایـد. او این عمل را انجام داد و حضرت را مسموم کرد.((۱))و((۲))

ص: ۱۳۶

۱- . شیعه و زمامداران خودسر، محمد جواد مغنیه، ترجمه مصطفی زمانی، ص۳۰۹.

۲- . قول مشهور، همین قول است. (محقق)

فصل ششم: چگونگی برخورد خلفای معاصر امام هادی علیه السّلام با آن حضرت و شیعیان

اشاره

ص: ۱۳۷

خلفای معاصر امام هادی علیه السّلام

امام هادی صلی الله علیه وآله در مدت امامت خود با چند تن از خلفای عباسی معاصر بودند که به ترتیب زمان عبارتند از:

۱. معتصم برادر مأمون (۲۱۷ - ۲۲۷) ۲. واثق، پسر معتصم (۲۲۷ - ۲۳۲) ۳. متوکل، برادر واثق (۲۳۲ - ۲۴۸) ۴. منتصر پسر متوکل (۶ ماه) ۵. مستعین، پسر عموی منتصر (۲۴۸ - ۲۵۲) ۶. معتزّ، پسر دیگر متوکل (۲۵۲-۲۵۵).((۱))

دوران خلافت المعتصم بالله

مأمون در زمان حکومت خود، معتصم را ولی عهد خود قرار داد، ولی پس از مرگ مأمون مردم متفرق شدند و دو فرقه شدند؛ گروهی به تجدید بیعت با معتصم قیام نمودند و گروهی خواهان دولت عباس بن مأمون بودند. معتصم

کسانی را فرستاد تا عباس را به مجلس او بیاورند. وقتی عباس آمد، با معتصم بیعت کرد و به طرفداران خود گفت: من خلافت را به معتصم دادم.

معتصم میل مفرط به خریدن غلامان ترک داشت و جمیعت زیادی از طایفه ترک در خدمت به او جمع شده بودند. مردم عراق از حرکات نامتعادل خلیفه به زحمت افتادند، تا اینکه روزی یکی از عوام به معتصم گفت: یا ابا اسحاق! از شهر ما بیرون رو و الا با تو جنگ می کنیم. معتصم گفت: با کدام لشکر و به چه

۱- . سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص۵۶۸.

قوت و نیرویی بـا من محـاربه می کنی؟ جواب داد: بـا انگشـتان دست خودم وقتی که مردم در خواب باشـند! و به همین سـبب معتصم نزدیک به «قاطول» شـهری بنا کرد که او را «سَرَّ مَنْ رَأی» (هر کسـی آن را ببینـد شاد گردد) نام نهادند و به خاطر غلبه استعمال، کلمه «سرمن رأی» تبدیل به سامرا گردید.((۱))

معتصم در دوران خلافت خود، با بابک خرم دین (که بسیاری از مردم اصفهان و همدان با او بیعت کرده بودند) و رومیان، در جنگ بود و در جنگ با بابک خرم دین پیروز شـد و سـر او را از تنش جـدا کرد و همراه برادرش عبد الله به دار السـلام بغداد بردند.

در زمـان خلافـت معتصم، قیام هایی از طرف فرزنـدان ابوطالب [فرزنـدان حضـرت علی علیه السّـلام] صورت گرفت؛ مثل قیام محمـد بن قـاسم بن علی بن عمر، فرزنـد حضـرت علی بن الحسـین بن علی بن ابی طـالب علیه السّـلام که در «طاقان»، یکـی از شهرهـای سـرزمین خراسـان، بین مرو و بلـخ قیـام کرد و پس از جنـگ هایی که میان او و عبـدالله بن طاهر رخ داد، دسـتگیر و زندانی شد ولی از زندان فرار کرد. قیام دیگر، قیام عبد الله بن حسین بن عبد الله بن اسماعیل بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب علیه السّـلام بود که وی از پوشیدن جامه ی سیاه (که شعار عباسیان بود) امتناع ورزید و زمانی که وی را مجبور به پوشیدن آن کردند، آن را پاره کرد. به همین دلیل دستگیر و در سامرا زندانی شد و در همانجا درگذشت.((۲))

سرانجام معتصم در سال ۲۲۷ قمری مُرد.((۳))

۱- . تاریخ روضهْ الصفاء، میر خواند، ص۲۶۴۲-۲۶۴۳ ج ۵.

۲- . مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ص۸۰۸.

۳- . تاریخ روضهٔ الصفا، میرخواند، ص۲۶۴۷.

دوران خلافت واثق بالله و علویان

بعد از مرگ معتصم، با «واثق» در سال ۲۲۷ هجری قمری بیعت شد و او هم مثل پدر و عموی خویش، دارای مذهب اعتزال بود، ولی سادات و علماء را احترام می کرد چنانچه در زمان وی هیچ یک از آن طایفه محتاج و درویش نبودند. واثق مردی کریم و دارای اخلاق نیک بود و پیوسته در مجلس او علماء و حکماء و اطبا به مباحثات علوم عقلی و نقلی مشغول بودند.((۱))

ابوالفرج اصفهانی در کتاب مقاتل الطالبیین می گوید: هیچ فردی از فرزندان ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السّلام] را نیافتم که در ایام خلافت «واثق» به قتل رسیده باشد، جز آنکه علی بن محمد بن حمزه نقل کرده که عمرو بن منیع، علی بن محمد بن عیسی بن زیدبن علی بن الحسین صلی الله علیه وآله را به قتل رسانید، ولی دلیل آن را ذکر نکرده است. ما نیز همانطور که او گفته بود نقل کردیم؛ قتل او در جنگی بود که میان محمد بن مکیال و محمد بن جعفر در شهر ری اتفاق افتاد. در روزگار واثق عباسی همه ی فرزندان ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السّلام] در سامرا جمع بودند و از طرف واثق حقوقی دریافت می کردند تا اینکه در زمان متوکل همه متفرق و پراکنده شدند.((۲))

مدت خلافتش به قول مسعودی پنج سال و نه ماه و سیزده روز بود و سی هفت سال هم عمر کرد.((۳)) سید محمد امین در جزء اول اعیان الشیعه می نویسد:

۱- . تاریخ روضهْ الصفاء میرخواند، ص۲۶۵۳.

۲- . مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، ص۸۰۹.

۳- . به نقل از کتاب تاریخ روضهْ الصفا، میرخواند، ص۲۶۵۲.

«واثق، اولاد علی[علیه السّلام] را اکرام نمود و نسبت به آنان نیکی کرد و اموال فراوانی به آنان داد».((۱))

برخورد متوکل با علویان

متوکل عباسی در مقایسه با دیگر زمامداران معاصر امام هادی علیه السّلام نسبت به علویان، سرسخت تر و کینه توزتر بود.

«ابوالفرج اصفهانی» می نویسد: متوکل نسبت به خاندان ابوطالب بسیار بد رفتار بود، باخشونت و تندی با آنان برخورد می کرد، کینه سختی از ایشان در دل داشت، پیوسته نسبت به آنان بدگمان بود و آنها را متهم می کرد. بد رفتاری متوکل نسبت به علویان در حدی بود که هیچ یک از خلفای بنی عباس با آنان چنین رفتاری نکرده بودند.((۲))

همچنین وی می نویسد: در دوران حکومت واثق، فرزندان ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السّلام] در سامرّا جمع بودند و در رفاه به سر می بردند؛ ولی در روزگار متوکل همگی متواری و پراکنده شدند.((۳))

ابوالفرج اصفهانی به علل این سخت گیری ها و کینه توزی ها اشاره نکرده است؛ ولی شایدبتوان علاوه بر گرایش های اعتقادی و جنبه های روحی و نفسانی وی - که در پیشگویی امیرالمؤمنین علیه السّلام به آن اشاره شده بود - دو عامل دیگر را بر آن افزود:

۱. مأمون در دوران زمامداری خود در نزاع بین «اهل حدیث» و «معتزله» به

۱- . اعیان الشیعه، ج۱، ص ۲۹.
۲- . ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص۳۵۹.
۳- . همان، ص۳۹۴.

معتزله گرایش داشت و در مسائل اعتقادی و جریانات سیاسی همواره از این فرقه حمایت می کرد. اهل حدیث به عنوان یک فرقه عثمانی مذهب، موضع مخالف و حادّی علیه امیرالمؤمنین علیه السّلام داشتند؛ معتزله بغداد نسبت به آن حضرت گرایش مثبت و بهتری داشت.

معتصم و واثق نیز همین سیاست مأمون را تا حدودی دنبال کردند. نتیجه اتخاذ این روش این بود که علویان و پیروان امیرالمؤمنین علیه السّلام تا حدودی از آزادی عمل برخوردار بوده و راه برای حضور آنان در جامعه هموار گشت.

متوکل که بر سر کار آمد، از «اهل حدیث» جانب داری کرد و آنان را علیه معتزله و شیعه برانگیخت و بدین ترتیب در پس یک آرامش نسبی، سرکوبی این دو گروه به شدت دنبال شد.

وی روش خلفای پیش از خود مثل مأمون، معتصم و واثق را در حمایت از مکتب اعتزال به باد انتقاد گرفت و اجداد خود را بعد از آن همه جنایاتی که در حق پیشوایان اسلام و شیعیان روا داشته بودند، متّهم به دوستی و علاقه مندی نسبت به امیرمؤمنان علیه السّلام و خاندان آن حضرت کرد و به همین جهت خشمگین و عصبانی بود.((۱))

۲. افرادی به دستگاه خلافت متوکل راه یافته و مسؤلیت های اجرایی کشور را بر عهده داشتند که به دشمنی اهل بیت علیه السّلام معروف بودند و نقش مهمی در تحریک خلیفه به موضع گیری و برخورد حادّ علیه علویان داشتند. از جمله می توان این افراد را نام برد: عبید لله بن یحیی بن خاقان، وزیر متوکل؛ علی بن

۱- . ابن اثیر، کامل، ج ۷، ص۵۶؛ تاریخ زندگانی امام هادی، ص۱۲۳.

جهم، شاعر شامی؛ عمر بن فرج رخّجی؛ ابو السِّمط (از دودمان مروان بن ابی حفصه) و عبـد الله بن ابی محمد هاشـمی معروف به «ابن اترُجَّه».

اینان به خاطر کینه ای که از حضـرت علی علیه السّـلامو خاندان او به دل داشتند، پیوسته از علویان نزد متوکّل سعایت کرده، او و حکومتش را از آنان می ترساندنـد و وادارش می کردنـد تا دست به تبعیدشان زده و نسـبت به آنان بد رفتاری نماید و نیز او را تشویق می کردنـد که پـدران و اجـداد آنـان (امامـان علیه السّـلام) را که مردم به ایشـان عقیـده داشـتند و برای آنان در دین منزلت والایی قائل بودند، تحقیر کند.((۱))

مورخان درباره «عبیـد الله بن یحیی بن خاقان» نوشـته انـد: عبیدالله، وزیر متوکل، نسـبت به آل ابوطالب [فرزندان حضـرت علی علیه السّلام] بسیار بد بین بود، از این جهت به متوکل سفارش می کرد تا بر آنان ظلم و ستم روا دارد.((۲))

ابوالفرج اصفهانی گوشه ای از بغض و دشمنی «عمر بن فرج رخّجی» را نسبت به شیعیان و علویان چنین ترسیم می کند:

«وی که از سوی متوکل به فرمان داری مکه و مدینه گمارده شده بود، مانع ارتباط خاندان ابوطالب با مردم می شد و از احسان و کمـک مردم به آنـان جلـوگیری می کرد و اگر می شـنید فردی به ایشـان کمـک کرده است - هر چنـد به مقـدار انـدکی - شخص کمک کننده را تحت شکنجه و آزار قرار می داد و جریمه سنگینی را برایش مقرر می کرد».

محاصـره اقتصـادی فرمانـدار متوکل نسـبت به علویان، آنان را دچار تنگـدستی طاقت فرسایی کرد، به گونه ای که چنـد بانوی علویه تنها با یک پیراهن زندگی

۱- . ابن اثیر، کامل، ج ۷، ص۵۶.
۲- . ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص۳۹۵.

می کردنـد و ناچار بودنـد هنگام نماز، آن پیراهن را به نوبت بپوشـند و نماز بخوانند و بقیه ساعات را در اتاقهای خود برهنه به سر برند. این وضع تا زمانی که متوکل زنده بود ادامه داشت.((۱))

و این در شـرایطی بود که طـاغوت زمـان، برای خوش گـذرانی هـای خود میلیون هـا دینـار از بیت المال صـرف می کرد و بی حسـاب و کتـاب،هزاران دینار به خواننـدگان، نوازنـدگان، رقاصّان و دلقک ها می پرداخت. امّا اهل بیت رسول خداصـلی الله علیه وآله را گرفتـار چنین تنگـدستی کرده بود و از اینکه مردم با ایشان رابطه برقرار کننـد و حقوقشان را بپردازنـد ممانعت می کرد.

دشنام و بدگویی به علویان

متوکل بخشـی از بیت المال مسـلمانان را به مبلغان درباری و شاعران جیره خواری می داد که اهل بیت عصمت و طهارت علیه السّـلام را دشنام می دادند، از آن جمله می توان به بذل و بخشش های او به شاعر مزدور «مروان بن ابی الجنوب» یاد کرد. وی به پـاداش کینه توزی این شـاعر دین به دنیـا فروخته و بـدگویی از علویـان، او را غرق در طلاـ و پول کرد و فرمانروایی یمامه و بحرین را به او سپرد. مضمون بعضی از اشعار او که استحقاق این همه صله شاهانه را پیدا کرد چنین است:

میراث محمد، از آن شماست، علاوه بر آن به وسیله شما بی عدالتی ها از بین می رود.

دخترزادگان (پیامبر) امید به ارث بردن دارند، در حالی که به اندازه ناخنی حق

۱- . مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، ص۳۹۶.

ندارند! داماد (یعنی علی علیه السّلام) ارث نمی برد و دختر، وارث امامت نمی شود.((۱))

برخورد متوکل با فرزنـدان ابوطالب [فرزنـدان حضـرت علی علیه السّـلام] نمونه ای از صـفحات تاریک تاریخ است که دل هر انسـانی را خون می کنـد و مورخـان از این موجود (متوکـل)، برداشت هـای متفـاوتی دارنـد. به عقیـده ی بعضـی از مورخـان، متوکل را باید «نرون عرب» نامید.((۲)) نرون امپراتور رومانی فهمید عده ای دین مسیح را پذیرفته اند، لذا آتشی روشن ساخت و زنـان، بچه هـا و مردان را در آن ریخت و نگـاه به شـعله های آتش می نمود که چگونه مردم را می بلعـد و مشـغول عیش و طرب خود بود.((۳))

متوکل به اقتضای شرایط، با فرزندان ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السّلام] رفتارناخوشایندی داشت: یکی را می کشت، یکی را در بنـد می افکنـد، دیگری را از نظر مالی و زندگی در تنگنا قرار می داد و دیگری را تحقیر می کرد. محمد بن علای سرّاج به نقـل از «بختری» می گویـد: در «مَنْبِج» (اسم شـهری در نواحی شـام که فاصـله آن تـا حلب ده فرسـخ است)((۴)) نزد متوکل بودم که مردی از فرزنـدان محمـد بن حنفیه بر او وارد شد، متوکل بدون اعتنا به او با وزیرش فتح بن خاقان گفتگو می کرد. چون مـدت ایسـتادن آن جوان به درازا کشـید و در این مدت متوکل به او توجه نکرد، جوان به خشم آمد و گفت: «اگر مرا به انگیزه ادب کردن احضار کرده ای، خودت (با این رفتارت) بی ادبی نمودی، و چنانچه بدین منظور

۱- . ابن اثیر، کامل، ج ۷، ص۱۰۱.

۲- . شیعه و زمامداران خودسر، محمود جواد مغنیه مصطفی زمانی، ۳۱۱.

۳- . فرید وجدی، ج ۱۰، ص۴۳۳.

۴- . معجم البلدان، حموی، ج ۵، ص۲۰۶-۲۰۵.

مرا فراخوانده ای که اطرافیان پست و رذلت بی اعتنایی و سبک شمردن تو را نسبت به خاندان من بشناسند، (با این رفتار اهانت آمیزت) شناختند». متوکل از سخنان شجاعانه و بی باکانه او به خشم آمد و گفت:

«اگر مسأله خویشاوندی و بردباری نبود، زبانت را با دستم از دهانت بیرون می آوردم و میان سر و پیکرت جدایی می افکندم، هر چند پدرت محمد در جایگاه تو قرار داشت؛ سپس رو به فتح بن خاقان کرد و گفت:

«می بینی ما از فرزندان ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السّلام] چه می کشیم؟ اینان یا حسنی هسند که تاج عزّتی را که خدا پیش از آنان برای ما مقرر کرده بر سر خود می گذارند، یا حسینی هستند که آنچه را که خدا پیش از آنان درباره ما فرود فرستاده است نقض می کنند، یا حنفی اند که به خاطر نادانی، شمشیرهای ما را بر روی خود می کشند».

جوان غیور و بی باک علوی از سخنان تهدید آمیز متوکل نه تنها بیمی به خود راه نداد بلکه یاوه گویی ها و دروغ پردازی های خلیفه را مبنی بر مراعات رَحِم و حلم و بردباری در برخورد با علویان بر ملا کرد و گفت: «کدام بردباری را پیشه خود ساختی؛ در حالی که پیوسته مست شراب و همنشین عود و بربط وخوانندگان هستی؟ و چه زمان «رَحِم» توجه را به خاندان من جلب کرد، در حالی که فدک را که از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به آنان به ارث رسیده بود از ایشان گرفتی؟ امّا درباره ی بدگویی تو از پدرم باید بگویم تو تمام تلاش خود را کردی تا او را از عزّتی که خدا و پیامبرش او را بدان مفتخر ساخته، فرو نشانی، ولی تو کوچک تر و پایین تر از آن هستی که شرف و مرتبت والای او را درک کنی یا بدان برسی».

در پایان، پاهای خود را به سمت متوکل دراز کرد و گفت: «این پاهای من

برای زنجیرت و این گردنم برای شمشیرت آماده است! بار گناهم را بکش و پذیرای ستمی باش که بر من روا می داری؛ این نخستین جنایتی نیست که تو و پیشینیانت در حق اینان مرتکب شده اید و این در حالی است که قرآن درباره آنان می فرماید:

(قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلاَّ الْمَوَدَّهَ فِی الْقُرْبی).((۱))

بگو: من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم در خواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیتم).

سوگند به خدا تو در این خصوص به پیامبرصلی الله علیه وآله پاسخ مثبت ندادی و به جای دوستی اهل بیت رسول خداصلی الله علیه وآله به دشمنان آنان محبت ورزیدی. به همین زودی وارد حوض (کوثر) می شوی، پدر و جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم تو را از آن طرد و منع خواهند کرد». متوکل تحت تأثیر سخنان کوبنده و منطقی این جواب انقلابی علوی قرار گرفت و گریست و بدون هیچ واکنشی به اندرون رفت و روز بعد فرد علوی را احضار کرد و پس از دادن جوایزی به وی، او را آزاد نمود.((۲))

با دقت در موضع گیری قاطع و سخنان افشاگرانه و مستدل این جوان علوی درمی یابیم که چرا متوکل از این گروه عصبانی است و نزد وزیرش درد دل می کند که ببین ما از اینان چه می کشیم.

متوکل و دوستان اهل بیت علیه السّلام

دوستی اهل بیت پیامبرصلی الله علیه وآله که در قرآن مزد رسالت تعیین شده است از دیدگاه متوکل جرمی بود که صاحب آن سزاوار سخت ترین کیفرها بود. به عنوان

ص: ۱۴۸

۱- . شوری/ ۲۳.

۲- . بحارالانوار، ج ۵۰، ص۲۱۳-۲۱۴.

نمونه؛ «یعقوب بن سکّیت»، دانشمند نحوی، که بنابه درخواست خود متوکل به منظور آموزش فرزندانش به دربار او راه یافته بود، به همین جرم محکوم به مرگ شد. «جلال الدین سیوطی» علت به شهادت رسیدن او را چنین نوشته است: «روزی متوکل در حضور ابن سکیت، به فرزندانش؛ معتز و مؤید نگاه کرد، سپس رو به ابن سکیت کرد و از او پرسید: کدام یک نزد تو محبوب ترند؟ این دو یا حسن و حسین علیه السّلام (فرزندان پیامبرصلی الله علیه وآله)؟ ابن سکیت پاسخ داد:

و الله ان قنبرا خادم علی بن ابی طالب علیه السّلام خیر منک و من ابنیک.

به خدا سوگند! قنبر خدمت کار علی علیه السّلام نزد من از تو و از دو فرزند تو بهتر و محبوب تر است.

متوکل که چنین انتظاری نداشت، از سخن ابن سکیت سخت خشمگین شد و دستور داد غلامان ترک، شکم او را بدرند و بنابر نقلی به دستور متوکل، زبان ابن سکیت را بریدند وبدین طریق او را به قتل رساندند.((۱))

حکومت ترور و اختناق عباسیان و سخت گیریهای آنان نسبت به علویان، از این انسانهای پاک، چنان چهره ای ترسیم کرده بود که مردم از هرگونه تماس و ارتباط با آنان دوری می جستند. «ابراهیم بن هَرمه» می گوید: وارد مدینه شدم، یکی از علویان نزدم آمد. به او گفتم: از من دور شو و مرا مهدورالدّم مکن.((۲))

«ابراهیم بن مدبّر» می گوید: محمد بن صالح علوی از من خواست تا برایش از زنی خوستگاری کنم، چون نزد پدر دختر رفتم و موضوع را با او در میان گذاشتم، نپذیرفت و در پاسخ گفت: «به خدا قسم موافقت نکردن من با این

۱- . تاریخ الخلفا، جلال الدین، سیوطی، ص۳۴۷.

۲- . تاریخ بغداد، ج ۶، ص۱۲۹.

ازدواج نه به خاطر آن است که کسی را شریف تر و شناخته تر از محمد بن صالح سراغ دارم؛ بلکه بدان خاطر است که از متوکل و فرزندان او بر جان و مالم بیم دارم».((۱))

در چنین فضای فشار و خفقانی، علویان ناچار بودند به صورت مجهول الهویه و ناشناخته در میان مردم زندگی کنند و آنان که شناخته شده بودند سر به بیابان ها گذاشته و متواری گردند. از آن جمله می توان «احمد بن عیسی بن زید بن علی بن حسین» و «عبد الله بن موسی» نام برد که هر دو نفر مردانی فاضل و عالم و از بزرگان و مفاخر خاندانشان بودند و از بیم جور عباسیان، به صورت مخفی و ناشناخته در شهرها و روستاها زندگی می کردند و در حال خفا از دنیا رفتند.((۲))

موضع گیری متوکل در برابر جبهه امامت

امیر المؤمنین علی علیه السّلام، ضمن خطبه ای که در آن خلفای بنی امیه و بنی عباس را پیش گویی کرده بودند، از دهمین خلیفه عباسی یعنی متوکل با وصف «کافرترین ایشان» یاد

نموده اند. این شناخت و پیش بینی، مُلْهَم از غیب است که اختصاص به این خاندان دارد و به دور از هرگونه شک و تردید و گزاف و مبالغه می باشد. کلمات و توصیف های شرح حال نویسان درباره ی برخورد خلفای عباسی با یاران اهل بیت علیه السّلام چنین است:

کان المتوکل شدید الوَطْأه علی آل أبی طالب.

متوکل بدترین و شدیدترین برخورد را با آل ابوطالب [فرزندان حضرت

۱- . مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، ص۳۹۹.

۲- . مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ص۴۰۸-۴۱۵-۴۱۷.

علی علیه السّلام] داشت.((۱))

كان المتوكل معروفاً بالتعصب.

متوکل به تعصب و خشونت نسبت به آل علی علیه السّلام معروف بود.((۲))

كان اخبث بنی العباس و اقساهم قلباً و اشدهم عتوّاً و عناداً للطالبيين.

متوکل، پلیدترین خلفای عباسی، سنگ دل ترین، سرسخت ترین و دشمن ترین ایشان نسبت به انقلابیون بود.((۳))

كان المتوكل شديد البغض لعلی بن ابی طالب علیه السّلام و لأهل بيته.

متوکل بغض و کینه شدیدی نسبت به علی بن ابی طالب و خاندان آن حضرت داشت.((۴))

و نیز عملکرد وی در طول مدت زمام داری اش، شاهدهای صدقی بر پیش گویی درست امیرمؤمنان علی علیه السّلام در مورد او است.

منشأ این همه بغض و کینه متوکل نسبت به امیرمؤمنان علیه السّلام چیزی جز خبث سریره، قساوت قلب و کفر باطنی وی نبود؛ چرا که بنا به گفته حضرت امیرعلیه السّلام، جز منافق و کافر، او را دشمن نمی دارد، آنجا که فرمود:

لايبغضنی مؤمن و لا يحبنی كافر أو منافق.

مومن مرا دشمن نمی دارد و کافر یا منافق مرا دوست نمی دارد.((۵))

با توجه به این مقدمه، موضع گیری های تند و کینه توزانه متوکل نسبت به

۱- . مقاتل الطالبیین، ابوالفرج اصفهانی، ص۳۹۵.
۲- . تاریخ الخلفا، جلال الدین سیوطی، ۳۴۷.
۳- . سفینهٔ البحار، شیخ عباس قمی، ج ۸، ص۵۷۶.
۴- . کامل، ابن اثیر، ج ۷، ص۵۵.
۵- . بحارالانوار، ج ۳۹، ص۲۵۲.

امیرمؤمنان علیه السّلام و فرزندان آن حضرت علیه السّلام، امری عادی و مورد انتظار خواهد بود، زیرا منطبق بر سرشت پلید و طینت کفر پیشه او است. دشمنی این خلیفه عباسی نسبت به علویان، به خاطر رابطه و انتسابی است که این افراد با امامان معصوم داشتند. در حقیقت این امامان علیه السّلام بودند که دشمن اصلی خلفا به شمار می آمدند و سیاست گذاری و برنامه ریزی اصلی خلفا در جهت حذف این جانشینان به حق پیامبرصلی الله علیه وآله از صحنه سیاسی و فرهنگی جامعه اسلامی بود، لیکن همه آنها در شرایطی نبودند که به طور مستقیم و آشکارا به مصاف آنان بروند.

متوکل - به لحاظ برخورداری از ویژگی های اعتقادی و نفسانی و نیز فراهم آمدن پاره ای از شرایط سیاسی - از جمله خلفایی بود که بیش از پیشینیان خود آشکارتر از ایشان به نبرد با جبهه امامت رفت و در این رابطه نه تنها امام هادی علیه السّلام بلکه اساس و ریشه امامت را هدف قرار داد و با ابزار و حیله های مختلف سعی در از بین بردن اصل مکتب و جبهه امامت و حذف آن از نظام سیاسی، اجتماعی اسلام داشت؛ که شبیه همان سیاستی است که معاویه در میان خلفای اموی در پیش گرفته بود.

جرم بودن نقل فضائل اهل بیت علیه السّلام

نور و ظلمت با یکدیگر در تضاد هستند و همین تضاد آنها را به ستیزی همیشگی در برابر یکدیگر کشانده است؛ آنجا که نور است جای خودنمایی ظلمت نیست. پس موجودیت ظلمت بستگی به نبودن نور و روشنایی دارد. متوکل مصداق بارز ظلمت، بلکه نهایت آن بود. او وقتی می توانست در جامعه اسلامی خودنمایی کند و به حیات خویش ادامه دهد که رابطه معنوی بین امام علیه السّلام و مردم را خنثی کند؛ از این رو هر کس هم که بخواهد با مطرح کردن آنان و بیان

فضایل شان سعی در روشن نگه داشتن مشعل وجود این انوار الهی در جامعه داشته باشد، به بدترین کیفر گرفتار خواهد شد.

فردی به نام «نصر بن علی جهضمی» در زمان متوکل این حدیث را از رسول خداصلی الله علیه وآله نقل کرد که آن حضرت دست حسن و حسین علیه السّلام را گرفت و فرمودند:

من أحبّنی و أحبّ هذین و أباهما و أمهما کان معی فی درجتی یوم القیامه.

کسی که دوستدار من و این دو و پدر و مادرشان باشد، روز قیامت در کنار من خواهد بود.

متوکل دستور دارد او را هزار تازیانه بزنند، پس از آنکه پانصد تازیانه به او زده بودند، فردی از او نزد متوکل شفاعت کرد و گفت: او شیعه نیست و از اهل تسنن است. متوکل باقیمانده شلّاق ها را بخشید.((۱))

«یزید بن عبد الله» فرماندار متوکل در مصر، یکی از سپاهیان را به خاطر خلافی که مرتکب شده بود کتک زد، سرباز، او را به حق حسن و حسین علیه السّلام سوگند داد که از او بگذرد. فرماندار سی تازیانه دیگر هم به او زد! جاسوس خلیفه جریان را به متوکل گزارش کرد؛ متوکل طی نامه ای برای «یزید» دستور داد به نظامی یاد شده یکصد تازیانه بزنند؛ وی فرمان را اجرا کرد، سپس او را به عراق فرستاد.((۲))

سرباز بیچاره تصور می کرد فرماندار، مسلمان و علاقمند به پیامبر و فرزندان

۱- . تاریخ بغداد، ج ۱۳، ص۲۸۷.
۲- . الامام الهادی من المهد إلی اللّحد، علامه قزوینی، ص۴۳، به نقل از خطط مقریزی، ج ۴، ص۱۵۳.

آن حضرت علیه السّلام است و چنانچه او را به امام حسن و امام حسین علیه السّلام سوگند دهد از خطای او خواهد گذشت؛ غافل از اینکه از نظر فرماندار و پیشوای او متوکل، بردن نام آن بزرگواران و دوستی آنان، جرمی است بزرگتر از خطایی که مرتکب شده و صاحب آن سزاوار کیفر شدیدی است.

کینه متوکل نسبت به امیر مؤمنان علیه السّلام

دشمنی و کینه توزی متوکل نسبت به حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام چنان بود که روا داشتن آن همه جنایت نسبت به پیروان و خاندان آن حضرت نتوانست خشم او را فرو نشاند، بلکه از هر فرصت برای مخدوش جلوه دادن چهره الهی امیر مؤمنان علیه السّلام و بدبین کردن مردم نسبت به آن بزرگوار استفاده می کرد.

مورخان در توصیف یکی از مجالس بزم او نوشته اند: یکی از ندیمان و دلقک های متوکل به نام «عباده مخنَّث» در مجلس او از زیر لباس، متکایی بر روی شکم خود می بست و سرخود را که موهایش ریخته بود برهنه می کرد و در برابر متوکل می رقصید و آوازه خوانان این جمله را تکرار می کردند:

قد أقبل الأصلع البطین خلیفه المسلمین.

خلیفه مسلمین که اصلع و شکم گنده است آمد.

منظور حاضران از این فرد، حضرت علی علیه السّلام بود؛ متوکل نیز شراب می نوشید و می خندید.[(۱)]

در یکی از روزها که دلقک یاد شده طبق معمول، برنامه مذکور را اجرا می کرد، «منتصر» فرزند متوکل نیز حضور داشت، وی ازدیدن آن منظره زشت و

۱- . کامل، ابن اثیر، ج ۷، ص۵۵.

اهانت آمیز ناراحت شد و «عُباده» را تهدید کرد. دلقک از ترس ساکت شد، متوکل از علّت سکوتش پرسید، «عباده» علت آن را بیان کرد. «منتصر» رو به پدر کرد و گفت: ای امیر مؤمنان! آن کسی که این سگ، تقلید او را می کند و این مردم می خندند، پسر عمو و بزرگ خاندان تو است و مایه افتخار تو به شمار می رود. اگر می خواهی بدین وسیله گوشت او را بخوری، بخور، ولی اجازه نده که این سگ و امثال او از آن بخورند! متوکل به جای آن که پیشنهاد فرزندش «منتصر» را بپذیرد، به آوازه خوانان دستور داد همگی این شعر را بخوانند:

غار الفتی لابن عمّه

رأس الفتی فی حر امّه((۱))

این جوان به خاطر پسر عمویش به غیرت آمد، سر او در فلان مادرش باد!

«ابن اثیر» پس از نقل این داستان می افزاید: این رفتار متوکل یکی از عواملی بود که موجب شد «منتصر» کشتن پدرش را روا دارد.

متوکل از آن جهت «علی بن جهم» را به دربار خود جذب کرد و او را جزو نزدیکان و خواص خود قرار داد که وی دشمن سرسخت حضرت علی علیه السّلام بود.

«ابن ابی الحدید» می نویسد: «روزی «ابو العیناء» دید علی بن جهم، امیر المؤمنین[علیه السّلام] را مذمّت می کند، به او گفت: می دانم چرا امیرالمؤمنین علیه السّلام را ناسزا می گویی؛ او را از آن جهت مذمت می کنی که لواط دهنده و لوط کننده هَمْ رَوش قوم لوط را کشت و تو از آن دسته اول بودی که مورد استفاده قرار می گرفتی».((۲))

متوکل نه تنها به امیر المؤمنین علیه السّلام بلکه به همسر گرامی اش حضرت زهراعلیهاالسّلام

۱- . ماثر الانافه، قلقشندی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ کامل، ج ۷، ص۵۵.

۲- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۳، ص۱۲۳.

نیز ناسزا می گفت: نوشته انـد روزی «منتصر» شـنید که متوکل به حضـرت زهراعلیهاالسّـلام ناسـزا می گویـد؛ حکم مسأله را ازیکی از علما پرسید. وی در پاسـخ گفت: کشـتن او واجب است؛ ولی آن کس که پدرش را بکشد عمرش کوتاه می گردد. منتصـر گفت: اگر بـا کشـتن او اطاعت خـدا کرده باشم از کوتاهی عمر خود بیم نـدارم. پـدرش را کشت ولی پس از آن فقط هفت ماه زنده ماند.((۱))

متوکل و تخریب قبر امام حسین علیه السّلام

متوکل می دید بارگاه ملکوتی سبط رسول خداصلی الله علیه وآله و سرور جوانان اهل بهشت، امام حسین علیه السّلام، مورد عنـایت مردم است، و به عنوان یکی از پایگاههـای مهم انقلابیون علوی به شـمار می رود و حق طلبـان و ظلم سـتیزان، به ویژه علویـان - از جمله یحیی بن عمر - بـا اجتماع و ازدحام در این پایگاه و الهام از روح ظلم ستیز فرزنـد عزیز پیامبرصـلی الله علیه وآله و خون پاک او، مبارزات خود را شـکل می دهنـد و مردم را به قیام علیه سـتمگران عباسـی و مفاسـد اجتماعی دعوت می کننـد، و این در حالی بود که قبور اجـداد او و همکیشان اموی اش، مزبله شده و یا در نقطه ای متروک، محل درندگان بیابانی است، از این رو تصمیم گرفت دست مردم به ویژه شیعیان را از این پایگاه الهام بخش کوتاه کند.

عاملی که آتش کین متوکل را شعله ورتر و او را در ویران کردن مرقد مطهر اباعبد الله علیه السّـلام مصـمّم تر ساخت، این بود که پیش از آنکه او به خلافت برسـد، یکی از زنان خواننـده، کنیزکان خود را نزد متوکل می فرسـتاد تا به هنگام مستی برایش آواز بخوانند.

۱- . الشیعهْ و الحاکمون، محمد جواد المغنیه، ص۱۷۱.

زمانی که متوکل به خلافت رسید، کسی را نزد آن زن فرستاد تا خوانندگانی برایش بفرستد، گفتند: او در سفر است و به زیارت قبر امام حسین علیه السّلام رفته است. زن یاد شده در کربلا از درخواست متوکل آگاه شد؛ از این رو با شتاب به بغداد بازگشت و یکی از کنیزان خود را که مورد علاقه متوکل بود برای او فرستاد.

متوکل از او پرسید: کجا بودید؟ گفت: بانویم به حج رفته بود، ما را نیز همراه خود برده بود - این قضیه در ماه شعبان رخ داده بود - متوکل حیرت زده پرسید: در ماه شعبان به کدام حج رفته بودید!؟ زن گفت: به زیارت قبر حسین علیه السّلام.

متوکل با شنیدن این سخن برافروخته شد، به حدّی که رگهای گردنش برخاست و دماغش پر باد شد. دستور داد بانوی آن کنیزک را دستگیر کرده به زندان افکنند و تمام اموالش را مصادره نمایند.((۱)) در پی این قضیه، متوکل به فرمانده نیروهای خویش دستور داد اعلام کند: مردم موظفند تا سه روز کربلا را ترک کنند؛ بدیهی است پس از انقضای این مدت هر کسی در کربلا دیده شود، دستگیر و راهی زندان «مُطبِق» خواهد شد.((۲)) سپس پاسگاه هایی به فاصله یک میل بر سر راههای منتهی به کربلا ایجاد کرد و افرادی را بر آنها گمارد تا هر کس برای زیارت قبر مطهر امام حسین علیه السّلام می رود دستگیر کرده به نزد وی ببرند و او دستور قتل یا شکنجه آنان راصادر می کرد.((۳))

متوکل پس از ایجاد جوّ ترور و اختناق و پراکنده ساختن شیعیان از اطراف حرم مقدس امام حسین علیه السّلام به کارگزارانش دستور داد تا آن قبر مطهر را خراب

۱- . مقاتل الطالبیین، ص۳۹۵.

۲- . کامل، ابن اثیر، ج ۷، ص۵۵.

۳- . مقاتل الطالبیین، ص۳۹۵.

کنند؛ لیکن کارگزاران مسلمان از ارتکاب این جنایت بزرگ سرباز زدند. ناچار یهودیان را مأمور اجرای این توطئه کرد.((۱))

متوکل این کار را بر عهده «دیزج» یهودی تازه مسلمان گذاشت و به او دستور داد قبر مطهر و خانه های اطراف آن را ویران سازد! «دیزج» حرم حسینی و خانه های اطراف آنرا تا شعاع دویست متری ویران کرد، سپس به یهودیانی که همراه خود برده بود دستور داد تا همه آن زمین ها را زراعت کنند و در همه زمینهای یاد شده آب جاری ساخت.((۲))

این جنایت، خشم مردم به ویژه دوستان اهل بیت علیه السّلام را برانگیخت و موجب شد تا چهره خودکامه و ضد اسلامی این خلیفه عباسی برای همگان برملا شود.

بزرگ ترین جنایت متوکل در حق اهل بیت علیه السّلام جلوگیری مردم از زیارت قبر مطهر فرزند رسول خداصلی الله علیه وآله، حضرت سید الشهداءعلیه السّلام، و ویران کردن آن است که به دست یهودیان انجام گرفت.

این جنایت از سوی مردم با واکنش منفی مواجه شد و اعتراض آنان را در قالب شعار نویسی بر در و دیوار، پخش اطلاعیه در مراکز عمومی و نیز هجو خلیفه در زبان شعر در پی داشت.

کاخ ها و بزم های پر تجمل

در کنار این فشارها و محدودیت های جانکاه نسبت به شیعیان، متوکل در تاراج بیت المال و بنای کاخ های باشکوه و راه اندازی تشریفات پر خرج زیاده روی

۱- . حیاهْ الامام الهادی علیه السّلام، ص۳۰۲.

۲- . مقاتل الطالبیین، ص۳۹۵-۲۹۶.

می نمود.

وی کاخ های متعددی بنا کرد و اموال هنگفتی را هزینه آنها نمود. از جمله کاخ هایی به نام های؛ شاه، عروس، شبداز، بدیع، غریب و برج بنا کرد و یک میلیون و هفتصد هزار دینار فقط هزینه ساخت کاخ اخیر کرد!((۱)) همچنین قصر دیگری ساخت که به قصر «بُرکُواء» شهرت یافت. ساختمان این قصر که از بهترین و بزرگترین قصرهای وی بود، بیست میلیون درهم هزینه برداشت!((۲))

قصرهای دیگری نیز به نام های: جعفری، ملیح، غرو، مختار، و حیر برای خوشگذرانی بنا کرده بود که هر کدام هزاران میلیون درهم خرج برداشته و مورّخان به تفصیل از آنها یاد کرده اند.((۳))

متوکل تصمیم گرفت پسرش «عبد الله معتز» را ختنه کند و برای این منظور تشریفات بسیار پرخرج و سرسام آوری به راه انداخت که مورخان به تفصیل نوشته اند و ما به گوشه هایی از آن اشاره می کنیم:

فرشی را که طول آن یکصد ذراع و عرض آن نیز پنجاه ذراع بود، برای تالار قصر که دارای همین ابعاد بود، تهیه کردند و برای پذیرایی از مدعوین چهار هزار صندلی از طلا و مرصع به جواهر در تالار قصر چیدند!

به فرمان متوکل، بیست میلیون درهم که روی آنها عنوان جشن و مراسم ختنه کنان حک شده بود، بر سر آرایشگر و ختنه کننده و غلامان و پیش کاران مخصوص نثار گردید!

ص: ۱۵۹

۱- . ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص۲۲۳.

۲- . فقیهی، علی اصغر، آل بویه، ص۴۱۵.

۳- . سیره پیشوایان، ص۵۹۴.

آن روز از ختنه کننده معتزّ پرسیدند که تا موقع صرف غذا، چه مبلغی عائد تو شده؟ گفت: هشتاد و چند هزار دینار غیر از اشیای زرین و انگشتری و جواهر!

وقتی که صورت مخارج جشن «ختنه کنان» به متوکل تسلیم شد، بالغ بر هشتاد و شش میلیون درهم شده بود.((۱))

اینها گوشه هایی از خوش گذرانی ها و ولخرجی های متوکل از محل بیت المال بود، وگرنه شرح بزم ها و عیاشی های او در این بحث فشرده نمی گنجد.

به قتل رسیدن متوکل و خلافت منتصر

سرانجام متوکل، شبی که در بزم شراب در کاخ حکومت به مستی فرو رفته بود، با نقشه قبلی فرزندش «منتصر» و با همکاری ترکان، همراه وزیرش «فتح بن خاقان» در شوال ۲۴۷ ه-ق کشته شد و منتصر به خلافت رسید.((۲))

اقدامات منتصر

منتصر برخلاف پدر، دوستی با علی علیه السّلام و خاندان او را آشکار ساخت و به مردم دستور داد به زیارت قبر حسین بن علی علیه السّلام بروند و به علویان که در زمان پدرش در بیم و وحشت به سر می بردند، ایمنی داد.

از این گذشته، سه اقدام بزرگ را به مورد اجرا گذاشت:

۱. فدک را به علویان پس داد.

۲. موقوفات علویان را به آنان مسترد کرد.

۳. والی مدینه به نام «صالح بن علی» راکه با بنی هاشم بد رفتاری می کرد،

۱- . سیره پیشوایان، ص۵۹۴.

۲- . حاج شیخ عباس قمی، تتمهْ المنتهی، ص۲۳۸.

برکنار کرد و به جای او «علی بن الحسین» را به این سمت منصوب کرد و توصیه نمود که از نیکی و خدمت به بنی هاشم دریغ نورزد.((۱))

ولی از آنجا که دوران خلافت منتصر کوتاه مدت بود. پس از وی باز اختناق و فشار از سر گرفته شد.

دوران خلافت مستعین

اشاره

در دوران خلافت مستعین نیز حوادث و اتفاقات گوناگونی رخ داده است که از جمله آنها می توان به موارد ذیل اشاره کرد:

الف) قتل یحیی بن عمر بن الحسین

کنیه او ابوالحسن و مادرش ام الحسن دختر عبد الله بن اسماعیل بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب است.

یحیی در زمان متوکل در خراسان خروج کرد، و عبد الله بن طاهر (حاکم خراسان) او را دستگیر کرد، متوکل دستور داد او را به عمر بن فرج رخّجی بسپارد. عمر بن فرج با تندی

با او سخن گفت، یحیی پاسخش را داده و به او دشنام گفت، عمر بن فرج جریان را برای متوکل نوشت، متوکل دستور داد چند تازیانه به او بزنند، آنگاه او را در خانه یحیی بن خاقان (وزیر خود) زندانی کرد و مدتی در آنجا بود تا اینکه آزاد شد و به بغداد رفت و مدتی در آنجا به سر می برد تا اینکه به کوفه رفت و مردم را به «رضا» (آنکه مورد پسند است) از خاندان محمد دعوت کرد و در رفتار خود نیز با مردم از روی عدالت و خوش سلوکی عمل کرد و همچنان بود تا وقتی که به قتل رسید.

۱- . ابن اثیر، کامل فی التاریخ، ج ۷، ص۱۱۶.

یحیی مردی شجاع و جنگجو و نیرومند بود و در دوران جوانی هم از هرگونه عیاشی و لهو و لعب پرهیز می کرد.

«احمد بن عبیدالله» از «أبی عبد الله بن أبی الحسین» روایت کرده است که: وقتی یحیی تصمیم به خروج گرفت، نخست به زیارت قبر حسین علیه السّلام آمد و برای زواری که در آنجا بودند تصمیم خود را آشکار ساخت. جمعی از حاضران در آنجا دعوتش را پذیرفتند و اطراف او را گرفتند. یحیی از آنجا به «شاهی»((۱)) آمد و تا شب در آنجا توقف کرد و چون شب فرا رسید به سوی کوفه حرکت کرد و شبانه وارد شهر کوفه شد.

یحیی به محله «بنی حمّان» که اهل آن محل به یاری او برخاسته بودند رفت و در آنجا نشست، در این حال ابوجعفر محمد بن عبید الله حسنی معروف به «أدرع» در کنار او نشسته و در گوشی با او سخن می گفت و از قدرت حکومت وقت برای او می گفت که ناگهان «عبد الله بن محمد» با لشکری که از اطراف کوفه جمع آوری کرده بود به جنگ یحیی آمد، برخی از اعراب که ناظر بودند به یحیی فریاد زدند که: مواظب باش غافلگیر نشوی لشکر از راه می رسد و یحیی از جا برخاست و بر اسب خود سوار شد و به عبد الله بن محمد حمله کرد و ضربتی با شمشیر به صورت او زد، همراهان او که صحنه را چنین دیدند پا به فرار گذاشتند.

یاران یحیی بن عمر او را وادار کردند تا هر چه زودتر به جنگ حسین بن اسماعیل برود. در میان آنها مردی به نام «هیضم بن علاء عجلی» بود که با

۱- . حمومی در معجم البلدان، شاهی نام جایی است در نزدیک قادسیه.

گروهی از خویشان و فامیل خود به یاری یحیی آمده بود و چون راه زیادی طی کرده بودند عابران و همچنین اسبانشان خسته بودند و هنگامی که جنگ شروع شد نخستین کسی که فرار کرد هیضم و همراهان او بودند.

ابن عمار - راوی حدیث - می گوید:

«همین که یحیی مشاهده کرد که هیضم از میدان گریخت، در جای خود ایستاد و جنگید تا به قتل رسید و سعد ضبابی سرش را جدا کرد و نزد حسین بن اسماعیل آورد و در چهره اش به قدری اثر شمشیر و زخم بود که شناخته نمی شد».

حسین بن اسماعیل، سر «یحیی بن عمر» را به سوی بغداد حرکت داد. مردم بغداد چون هواخواه یحیی بودند، از این رو قتل او را باور نداشتند و با صدای بلند فریادمی زدند: یحیی کشته نشده است و این صداها به قدری زیاد شد که کودکان در کوچه فریاد می زدند: «ما قتل و ما فرّ ولکن دخل البرّ» نه کشته شده و نه گریخته بلکه سر به بیابان نهاده.((۱))

مظلومیت فرزندان ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السّلام] را در کیفیت قتل آنها می توان به وضوح دریافت. بالاخره مرگ راهی است که همه باید آن را بپیمایند همان طور که خدای تبارک و تعالی می فرماید: (کُلُّ نَفْسٍ ذائِقَهُ الْمَوْتِ) ولی کیفیت مرگ خیلی مهم است و اگر انسان نگاهی گذرا در کیفیت قتل امامان علیه السّلام و شیعیان داشته باشد سرفصل قتل آنها چیزی جز مظلومیت نیست.

۱- . ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ترجمه سید هاشم رسولی محلاتی، ص۵۹۴-۵۹۳.

ب) قتل محمد بن جعفر بن حسن

محمد بن جعفر بن حسن پس از حسین بن محمد به عنوان جانشینی او در کوفه قیام کرد، عبدالله بن محمد بن طاهر برای دست گیری اونیرنگی زد و فرمان حکومت کوفه را به نام او نوشت و برای او ارسال کرد. محمد بن جعفر نیز خود را ظاهر کرده و چون در کوفه مستقر گردید، نایب «أبی الساج» او را دستگیر کرد و به سامرّا فرستاد و او را به زندان افکندند و همچنان در زندان بود تا از دنیا رفت.

هنگام خروج محمد بن جعفر، مردی از فرزندان محمد بن حنفیه نیز با وی بود که چون محمد را دستگیر کردند، او به سوی ارمنیه فرار کرد و در همان جا غلامانش وی را به قتل رسانیدند.((۱))

دوران خلافت معتز

معتز پسر دیگر متوکل، در طول حکومت سه ساله خود (۲۵۵ -۲۵۲ ه-ق) افراد نسبتاً زیادی را از فرزندان ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السّلام] را به قتل رساند که به آنها اشاره می شود:

اسماعیل بن یوسف، حسن بن یوسف، جعفر بن عیسی، احمد بن عبد الله، عیسی بن اسماعیل، جعفر بن محمد، ابراهیم بن محمد و احمد بن محمد.((۲))

این دوره از خلافت عباسی ویژگی هایی دارد که آن را از دیگر دوره ها جدا می سازد؛

۱- . همان، ص۶۱۸.

۲- . همان، ص۶۱۹.

۱- زوال هیبت و عظمت خلافت: خلافت چه در دوره ی اموی و چه در دوره ی عباسی، هیبت و جلال خاصی داشت، ولی در این دوره بر اثر تسلط ترکان و بردگان بر دستگاه خلافت، عظمت آن از بین رفت و خلافت همچون گویی به دست این عناصر افتاد که آن را به هر طرف که می خواستند پرتاب می کردند و خلیفه عملاً یک مقام تشریفاتی بود، ولی با این روی، هنگامی که خطری از جانب مخالفان احساس می شد، خلفا و اطرافیان و عموم کارمندان دستگاه خلافت در سرکوبی آن خطر، نظر واحدی داشتند.

۲- خوش گذرانی و هوسرانی درباریان:

خلفای عباسی در این دوره به خاطر خلأی که بر دستگاه خلافت حکومت می کرد، به شب نشینی و خوش گذرانی و می گساری می پرداختند و دربار خلافت، غرق در فساد و گناه بود. صفحات تاریخ، اخبار شب نشینی های افسانه ای آنان را ضبط و ثبت نموده است.

۳- گسترش ظلم و بیدادگری و خودکامگی: ظلم و جور و نیز غارت بیت المال و صرف آن در عیاشی ها و خوشگذرانی ها، جان مردم را به لب آورده بود.

۴- گسترش نهضت های علوی: در این مقطع از تاریخ، کوشش دولت عباسی بر این بود که با ایجاد نفرت در جامعه نسبت به علویان، آنها را تار و مار سازد. هر وقت کوچک ترین شبحی از نهضت علویان مشاهده می شد، برنامه سرکوبی بی رحمانه آنان آغاز می گشت؛ علت شدت برخورد با آنان نیز این بود که دستگاه خلافت با تمام اختناق و کنترلی که برقرار ساخته بود، خود را متزلزل و ناپایدار می دید و از این نوع نهضت ها سخت بیمناک بود.

شیوه علویان در این مقطع زمانی این بود که از کسی نامی نبرند و مردم را به رهبری «شخص برگزیده ای از آل محمد» دعوت نکنند، زیرا سران نهضت می دیدند که امامان معصوم، در قلب پادگان نظامی «سامرّا» تحت مراقبت و مواظبت هستند و دعوت به شخص معین، مایه قطع رشته حیات او می گردد. این نهضت ها و انقلاب ها بازتاب گسترش ظلم و فشار بر جامعه اسلامی در آن عصر بود و نسبت مستقیمی با میزان فشار و اختناق داشت. به عنوان نمونه در دوران حکومت «منتصر» که تا حدی به خاندان نبوت و امامت علاقه مند بود، کسی متعرض شیعیان و خاندان علوی نمی شد و قیامی صورت نگرفت.((۱))

فعالیت مخفی امام هادی علیه السّلام

آن گونه که سیر تاریخی حکومت خلفای عباسی نشان می دهد، از میان آنان، «متوکل» بیشتر از همه با امام هادی علیه السّلام معاصر بوده است.

از این رو موضع گیری او را در برابر امام توضیح می دهیم:

متوکل نسبت به بنی هاشم بدرفتاری و خشونت بسیار روا می داشت، به آنان بدگمان بود و همواره آنان را متهم می نمود. وزیر او «عبد الله بن یحیی بن خاقان» نیز پیوسته از بنی هاشم نزد متوکل سعایت می نمود و او را تشویق به بدرفتاری با آنان می کرد.

متوکل در خشونت و اجحاف به خاندان علوی گوی سبقت را از تمامی خلفای بنی عباس ربوده بود.((۲)) وی نسبت به علی علیه السّلام و خاندانش، کینه و عداوت

۱- . سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۵۷۰-۵۶۹.

۲- . ابوالفرح اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص۳۹۵؛ سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۵۷۱.

عجیبی داشت و اگر آگاه می شد که کسی به آن حضرت علاقه مند است، اموال او را مصادره کرده، وی را به هلاکت می رساند.((۱))

بر اساس همین ملاحظات بود که حضرت هادی علیه السّلام به ویژه در زمان متوکل، فعالیت های خود را به صورت سرّی انجام می دادند و در مناسبات خویش با شیعیان نهایت درجه پنهان کاری رارعایت می کردند. مؤید این معنی، حادثه ای است که آن را مورخّان چنین نقل کرده اند:

محمد بن شرف می گوید: همراه امام هادی علیه السّلام در مدینه راه می رفتم. امام فرمودند: آیا تو پسر شرف نیستی؟ عرض کردم: آری! آنگاه خواستم از حضرت پرسشی کنم، امام بر من پیشی گرفت و فرمود: ما در حال گذر از شاهراه هستیم و این محل، برای طرح سؤال مناسب نیست!((۲))

این حادثه شدت خفقان حاکم را نشان می دهد و میزان پنهان کاری اجباری امام را به خوبی روشن می سازد. امام هادی علیه السّلام در برقراری ارتباط با شیعیان که در شهرها و مناطق گوناگون و دور و نزدیک سکونت داشتند، ناگزیر همین روش را رعایت می کردند و وجوه و هدایا و نذور ارسالی از طرف آنان را با نهایت پنهان کاری دریافت می نمودند. یک نمونه از این قبیل برخورد، در کتب تاریخ و رجال چنین آمده است:

محمد بن داود قمی و محمد طلحی نقل می کنند: اموالی از قم و اطراف آن که شامل خمس و نذور و هدایا و جواهرات بود برای امام ابوالحسن هادی علیه السّلام حمل می کردیم، پیک امام در میانه راه رسید و به ما خبر داد که بازگردیم، زیرا موقعیت

ص: ۱۶۷

۱- . الکامل، ابن اثیر، بیروت، ج ۷، ص۵۵.

۲- . بحارالانوار، الطبعهْ الثانیهْ، ج ۵۰، ص۱۷۶؛ سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص۵۷۲.

برای تحویل این اموال مناسب نیست. ما بازگشتیم و آنچه نزدمان بود همچنان نگه داشتیم تا آنکه پس از مدتی امام دستور داد اموال را بر شترانی که فرستاده بود، بـار کنیم و آنهـا را بـدون ساربـان به سوی ایشـان روانه کنیم. مـا اموال را به همین کیفیت حمل کردیم و فرسـتادیم. بعـد از مـدتی که به حضور امام رسـیدیم، فرمود: به اموالی که فرسـتاده ایـد بنگریـد! دیدیم در خانه امام، اموال به همان حال محفوظ است.((۱))

گرچه روشن نیست که این جریـان در زمـان اقـامت امـام در مـدینه اتفـاق افتـاده یـا در سـامرّا (چون در سامرّا کنترل و مراقبت شدیـدتر بود)، امـا در هر حـال نمونه بـارزی از ارتبـاط های محرمانه و دور از دیـد جاسوسان دربار خلافت و اوج مظلومیت به شمار می رود.

شبکه ارتباطی وکالت

امام هادی علیه السّـلام که در سامرا تحت نظر و کنترل شدیـدی قرار گرفته بودنـد، برنامه تعیین کارگزاران و نمایندگان را که پـدرشان امـام جوادعلیه السّـلام اجرا کرده بودنـد، ادامه دادنـد و نماینـدگان و وکلاـیی در مناطق و شـهرهای مختلف منصوب کردنـد و بـدین وسـیله یک سازمان ارتباطی هـدایت شـده و هماهنگ به وجود آوردنـد که اهـداف اصـلی این سازمان، جمع آوری خمس، زکات، نذور و هدایا از مناطق مختلف توسط وکلاء و تحویل آن به امام و همچنین پاسخ گویی امام به سؤالات و مشکلات فقهی و عقیدتی شیعیان و توجیه سیاسی آنان توسط وکیل امام بود.

گزارش های تاریخی متعدد نشان می دهد که وکلا، شیعیان را بر مبنای نواحی

۱- . بحارالانوار، ج ۵۰، ص۱۸۵.

گوناگون به چهار گروه تقسیم کرده بودند:

نخستین ناحیه: بغـداد، مـدائن و عراق (کوفه) را شامل می شـد؛ ناحیه دوم: شامل بصـره و اهواز بود؛ ناحیه سوم: قم و همدان و بالاخره ناحیه چهارم: حجاز، یمن و مصر را در بر می گرفت.((۱))

«علی بن جعفر» یکی از نماینـدگان امام هادی علیه السّـلام و اهل «همینیا» از قرای اطراف بغـداد بود. گزارش فعالیت های او به متوکل رسـیده بود. متوکل او را بازداشت و زنـدانی کرد. او پس از گذراندن دوران طولانی زندان، آزاد شد و به دسـتور امام هادی علیه السّلام رهسپار مکه شد و در آن شهر اقامت گزید.((۲))

انتقال امام از مدینه به سامرّا

متوکل برای زیر نظر گرفتن امام هادی علیه السّلام از روش اجداد پلید خود استفاده می کرد و در صدد بود به هر شیوه ای فکر خود را از طرف حضرت راحت کند. روش مأمون را در مورد

کنترل فعالیت های امام پیش از این ذکر کردیم؛ او از طریق وصلتی که با حضرت جوادعلیه السّلام برقرار کرد، توانست کنترل راحتی در درون خانه برقرار سازد و تمام حرکات و ملاقات های حضرت را زیر نظر داشته باشد. پس از شهادت امام جوادعلیه السّلام و جانشینی امام هادی علیه السّلام به جای پدر، ضرورت اجرای چنین نقشه ای بر خلیفه وقت کاملاً روشن بود، زیرا اگر امـام در مـدینه اقـامت می کرد و خلیفه به او دسترسـی نمی داشت، قطعـاً برای حکوت جـابرانه او خطر جـدی در برمی داشت. اینجا بود که کوچک ترین گزارشی درباره خطر

۱- . سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص۵۷۳.

۲- . رجال شیخ طوسی، ص۶۰۷، ح ۱۱۳۹؛ مسعودی، اثبات الوصیه، ه.ق، ص ۲۳۳.

احتمالی امام، خلیفه را بر آن می داشت که نقشه خود را عملی سازد، چنانچه نامه فرماندار مدینه، خلیفه را به شدت نگران ساخت و منجر به انتقال امام به سامرّا گشت.

ورود امام به سامرا

طبق دستور متوکل، روز ورود امام هادی علیه السّلام به سامرا، به بهانه اینکه هنوز محل اقامت امام آماده نیست، حضرت را در محل پستی که به «خان الصعالیک» (کاروانسرای گدایان ومستمندان) معروف بود، وارد کردند و حضرت آن روز را در آنجا به سر بردند. البته هدف از این کار تحقیر موزیانه و دیپلمات مآبانه حضرت بود.

روز بعد، منزلی برای سکونت امام معین کردند که در آنجا استقرار یافت.((۱)) امام در این شهر ظاهراً آزاد بود ولی در حقیقت همانند یک زندانی به سر می برد، زیرا موقعیت محل، به گونه ای بود که امام همواره تحت نظر بود و رفت و آمدها و ملاقات های حضرت توسط مأموران خلیفه کنترل می گردید.

«یزداد» طبیب مسیحی و شاگرد «بختیشوع» با اشاره به انتقال اجباری امام به سامرّا می گفت: اگر شخصی علم غیب می داند تنها اوست. او را به اینجا آورده اند تا از گرایش مردم به سوی او جلوگیری کنند، زیرا با وجود وی، حکومت خود را در خطر می بینند.((۲))

خوش گذرانی، هوسرانی و شب نشینی های توأم با میگساری و آوازه خوانی،

۱- . شیخ مفید، الارشاد، قم، ص۳۳۴.

۲- . بحارالانوار، ج ۵۰، ص۱۶۱.

از ویژگی های زمامداران دوره دوم عباسی است. در این دوره به لحاظ فراغت خلفا از کارهای اداری و سیاسی کشور، دستگاه خلافت بیش از پیش به عیاشی و بی بند و باری روی آورد. خلفا و درباریان به جای رسیدگی به کار مردم و اداره امور کشور، وقت خود را به خوش گذرانی و بزم های آنچنانی می گذراندند. اسحاق بن ابراهیم موصلی می گوید: «روزی معتصم مرا خواست؛ چون نزد او آمدم دیدم جلیقه ای رنگارنگ بر تن دارد و کمربند زرّی بسته و کفش سرخی پوشیده است. به من گفت: ای اسحاق! دوست داری با من چوگان بازی کنی؟ برو لباس هایی مانند لباس های من بر تن کن! من عذر خواستم، اما او نپذیرفت. لباس هایی همچون لباس های او پوشیدم، سپس بر اسب زرنگاری سوار شد و با هم وارد میدان چوگان شدیم».((۱))

همچنین سیوطی می نویسد: متوکل غرق در شهوات و باده گساری بود. وی در حرمسرای خود چهار هزار کنیز داشت که با همه آنها آمیزش کرده بود.((۲))

شناخت خلفای عباسی و تبیین شرح حال و زندگی آنان - صرف نظر از اهداف مورد نظر - جز تضییع وقت نتیجه ای ندارد؛ چرا که در پرونده آنان جز عیاشی و جنایت چیزی به چشم نمی خورد. آنان سیاه چهرگان و تاریک دلانی بودند که با استفاده از ظلمت شب و خلاء خورشید عالم تاب امامت در جامعه اسلامی، در مقام زمامداری بر مسند خلافت تکیه زدند و چهره تاریخ را سیاه کردند و به حق مصداق بارز این آیه شریفه بودند:

(وَ یَوْمَ الْقِیامَهِ تَرَی الَّذینَ کَذَبُوا عَلَی اللهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّهٌ أَ لَیْسَ فی جَهَنَّمَ مَثْویً

۱- . تاریخ طبری، ج ۹، ص۱۲۱.

۲- . تاریخ الخلفاء، ص۳۴۹.

لِلْمُتَكَبِّرين).

روز قیامت کسانی که بر خدا دروغ بستند (و تکبر ورزیدند) می بینی که صورت هایشان سیاه است. آیا در جهنم

جایگاهی برای متکبران نیست؟((۱))

شعار حکمرانان اموی و عباسی در دست یابی به حکومت این بود که: «الملک عقیم» حکومت نازاست؛ بنابراین فرزند و خویشاوندی نمی شناسد. عمل کرد آنان در طول مدت خلافتشان نشان داد که تا چه اندازه بر این شعار پایبند هستند. این سیاست در زندگی خلفای عباسی معاصر امام هادی علیه السّلام عینیت و نمود بیشتر و چشمگیرتری داشت که به آن اشاره کردیم. زمامداران این دوره حکومت عباسی با آنکه دچار ناتوانی و مشکلات داخلی فراوانی بودند، و خوش گذرانی و عیاشی، آنان را از انجام کارهای مهم باز داشته بود؛ لیکن هیچگاه از علویان و حرکت های آنان حتی در دورترین نقاط کشور اسلامی غافل نبودند.

شاگردان مکتب امام هادی علیه السّلام

گرچه زندگی امام هادی علیه السّلام در عصر اختناق و استبداد بود و امام برای فعالیت فرهنگی در سطح گسترده آزادی عمل نداشت و از این نظر فضای جامعه با عصر امام باقرعلیه السّلام و به ویژه عصر با امام صادق علیه السّلام تفاوت فراوان داشت؛ امّا آن حضرت در همان شرایط نامساعد، علاوه بر فعالیت های فرهنگی، از طریق مناظرات، مکاتبات، پاسخگویی به سؤالها و شبهات، و تبیین بینش درست در برابر مکاتب کلامی منحرف، راویان و محدثان و بزرگانی از شیعه را تربیت کردند و علوم و معارف اسلامی را به آنان آموزش دادند و آنان این میراث بزرگ فرهنگی را به نسل های بعدی منتقل کردند.

۱- . زمر / ۶۰.

شیخ طوسی، دانشمند نامدار اسلام، تعداد شاگردان آن حضرت در زمینه های مختلف علوم اسلامی را ۱۸۵ نفر می داند.((۱))

در میان این گروه، چهره های درخشان علمی و معنوی و شخصیت های برجسته ای مانند: فضل بن شاذان، حسین بن سعید اهوازی، ایوب بن نوح، ابوعلی (حسن بن راشد) حسن بن علی ناصر کبیر، عبد العظیم حسنی (که در شهر ری مدفون است) و عثمان سعید اهوازی به چشم

می خورند که برخی از آنان دارای آثار و تألیفات ارزشمند در زمینه های مختلف علوم اسلامی هستند و آثار و خدمات علمی و فرهنگی آنان در کتاب های رجال بیان شده است.((۲))

شهادت امام علیه السّلام

امام هادی علیه السّلام با آنکه در سامرا تحت کنترل و مراقبت قرار داشتند، و رنج ها و محدودیت های زیادی از اطراف حکومت عباسی متحمل شدند، اما هرگز به کمترین سازشی با ستمگران تن ندادند.

بدیهی است که شخصیت الهی و موقعیت اجتماعی امام و نیز مبارزه و عدم همکاری آن حضرت با خلفا، برای طاغوت های زمان هراس آور و غیر قابل تحمل بوده، به طوری که پیوسته از این موضوع رنج می بردند. سرانجام طاغوت زمان، تنها راه را خاموش کردن نور خدا پنداشت و در صدد قتل امام بر آمد و بدین ترتیب امام هادی علیه السّلام نیز مانند امامان پیشین با مرگ طبیعی از دنیا نرفتند، بلکه در زمان «معتزّ» مسموم گردیدند و در رجب سال ۲۵۴ هجری به شهادت

۱- . رجال طوسی، ص۴۰۹-۴۲۹.

۲- . پیشوایی، مهدی، سیره پیشوایان، ص۶۱۱.

رسیدند و در سامرا در خانه خویش به خاک سپرده شدند.((۱))

ص: ۱۷۴

۱- . شیخ مفید، الارشاد، ص۳۳۴.

فصل هفتم: چگونگی برخورد خلفای معاصر امام حسن عسکری علیه السّلام با آن حضرت و شیعیان

اشاره

ص: ۱۷۶

زندگانی امام حسن عسکری علیه السّلام

از آنجـا کـه پیشـوای یـازدهم به دسـتور خلیفه عباسـی در «سـامرا» در محله عسـکر سـکونت (اجبـاری) داشـتند به همین جهت عسـکری نامیده می شوند.((۱)) امام حسن عسـکری علیه السّـلام در مـدت کوتاه امامت خویش (۶ سـال) بـا سه نفر از خلفای عباسی که هر یک از دیگری ستمگرتر بودند معاصر بودند، این سه تن عبارتند از:

۱. المعتزّ بالله (۲۵۲-۲۵۵)

۲. المهتدی بالله (۲۵۵-۲۵۶)

۳. المعتمد بالله (۲۵۶-۲۷۹)

دوران زمامداری سه خلیفه یاد شده، دوران اوج قدرت و سلطه ترکان بر مقدّرات کشور اسلامی بود. خلفا در این دوره نه تنها میـدان دار نبودند، بلکه اسـیر دست ترکان بودند، به گونه ای که اگر آنان می خواسـتند، خلیفه ای را بر مسـند خلافت ابقا می کردند واگر نمی خواستند او را برکنار یا به قتل می رساندند.

قدرت نمایی ترکان در دوران خلفای پیشـین و خلیفه کشی آنان، بیم و وحشتی در دل «معتزّ» افکنده بود. در این میان از «بغای کوچک» بیشتر از همه بیمناک بود.((۲)) از سوی دیگر، کشته شدن دو تن از سران ترک به نامهای «وُصَیف» و «بُغا» به دستور معتزّ، خشم ترکان را علیه دستگاه خلافت بیش از

ص: ۱۷۸

۱- . صدوق، علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۷۶، ص ۲۳۰.
۲- . تاریخ الاسلام، حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص۹.

پیش برانگیخت و آنان را مصمّم به قتل خلیفه کرد. سرانجام در سال ۲۵۵ هجری قمری، پس از آنکه خزانه معتز را خالی یافته و وجود وی را برای خود بی حاصل پنداشتند، بر او شوریدند و در بدترین شکل او را به قتل رساندند.((۱))

رفتار خلفای عباسی نسبت به امام حسن عسکری علیه السّلام

خلفای عباسی معاصر امام حسن عسکری علیه السّلام، آن حضرت را دشمن سرسخت و آشتی ناپذیر حکومت خود به شمار می آوردند، به ویژه با توجه به اطلاعاتی که درباره فرزند آن حضرت داشتند و می دانستند که مهدی موعود از نسل آن حضرت خواهد بود، از همان آغاز، آن بزرگوار را تحت نظر و مراقبت شدید گرفته، مورد اذیت و آزار قرار دادند.

معتزّ با آنکه دستش به خون دهمین خورشید امامت آلوده شده و آن حضرت را مسموم کرده بود، از ظلم و ستم نسبت به فرزند بزرگوارش فروگذار نکرد. «احمد بن محمد بن عیاش» می گوید:

معتزّ، امام حسن عسکری علیه السّلام و ابوهاشم و گروهی از انقلابیون را در سال ۲۵۸ هجری قمری به زندان افکند.((۲)) و بر اساس نقل «ابن شهر آشوب»، امام را به «سعید حاجب» سپرد تا او را به کوفه ببرد و در بین راه به دور از چشم مردم به شهادت برساند.

این خبر وقتی به یاران امام رسید بسیار متأثر شدند. امام علیه السّلام در نامه ای به آنان رفع نگرانی کرد و به آنها مژده داد که آن خبر ناگواری که شنیده اید، دامن گیر

۱- . الکامل فی التاریخ، ج ۷، ص۱۹.

۲- . بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۵۰، ص۳۱۱.

خود معتزّ خواهد شد. سه روز بعد، وی از خلافت برکنار و کشته شد.((۱))

خلافت مهتدی و برخورد او با امام حسن عسکری علیه السّلام

مهتـدی نیز به زعم زهـد نمـایی و بر پـا کردن «قبهْ المظـالم» به منظـور مبـارزه بـا بیـدادگری و گسـترش عـدالت، از پیشـگامان بیدادگری و اجحاف نسبت به خاندان رسول خداصلی الله علیه وآله بود. بزرگترین ستم وی، غصب مقام خلافت و ایجاد تنگنا و محدودیت برای خلیفه واقعی رسول خداصلی الله علیه وآله بود.

در شـرایطی که اصل نظام و تشـکیلات رهبری آن، منحرف از اسـلام، بلکه در ضدیت با آن است، بر پا کردن «قبهْ المظالم» و رسـیدگی به کار چند سـتمدیده ای که بیشتر از سوی خود دولتمردان مورد سـتم واقع می شوند، چه نقشـی در اصـلاح امور و بازگرداندن جامعه به دوران رسول خدا صـلی الله علیه و آله وسلم می تواند داشته باشد؟ به علاوه،این کارهای اصلاحی با این انگیزه انجام می شـد که خلیفه دوست داشت در میان خلفای عباسـی، همچون «عمر بن عبـدالعزیز» در بین خلفای اموی باشـد. انگیزه ی او از این کـار این نبود که وی بر خلاـف سـایر خلفای بنی عباس خواهان اجرای دقیق احکام و دسـتورات اسـلامی و عدالت اجتماعی باشد.((۲)) بلکه مهتدی هم از جمله خلفایی بود که نه عدالت اجتماعی را برقرار کرد و نه خود را از عباسیان و روش خلفـای عباسـی جـدا می دانسـت، بلکه همـان مسـیری را انتخـاب کرد که خلفـای دیگر نیز در آن مسـیر حرکت کرده بودنـد. مهتـدی به این مقـدار سـتم نسـبت به جانشـینان به حق رسول خداصـلی الله علیه وآله بسـنده نکرد، بلکه برای تثبیت و تحکیم حکومت غاصبانه خود، امام حسن عسکری علیه السّلام را به زندان افکند.

ص: ۱۸۰

۱- . مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۳۱-۳۳۲.

۲- . الفخری، ص۲۴۶.

محمـد بن اسـماعیل علوی می گویـد: امـام حسن عسـکری علیه السّـلام به علی بن اوتامش (یکی از سـران ترک که نسبت به خاندان پیامبر صـلی الله علیه و آله وسلم دشمنی و کینه زیادی داشت و بر فرزندان ابوطالب [فرزندان حضرت علی علیه السّلام] بسـیار سـخت می گرفت) سپرده شد تا او را به زندان بیفکند. یک روز بیشتر از اقامت امام علیه السّلام نزد وی نگذشت که در مقابل عظمت آن حضـرت سـر فرود آورد و آنچنان مبهوت عظمتش شـده بود که همواره در برابرش سـر به زیر بود و چون از آن حضرت جدا شد، از بهترین و بصیرترین افراد نسبت به آن حضرت گردید.((۱))

بر اساس نقلی دیگر، زمانی که امام علیه السّـلام در زندان «صالح بن وصـیف» بود، عباسیان از رئیس زندان خواستند که بر آن حضـرت سـخت بگیرد. ولی وی به ناتوانی و درماندگی خود در برخورد با آن حضرت اعتراف کرد و با ناراحتی گفت: من با او چگـونه برخـورد کنـم؟ دو نفر از شـرورترین افراد به نامهـای «علی بن بـارمش» و «اقتـامش» را بر او گمـاردم، ولی آنـان در عبادت و نماز به مقام والا رسیدند، چندان که بر آستانش سر می سایند.((۲))

در این دو روایت گرچه از خلیفه ای که فرمان زندانی شدن امام علیه السّـلام را داده نام برده نشده است، ولی احتمال قوی می رود که مهتـدی باشد، زیرا «صالح بن وصـیف» گرداننده دسـتگاه خلافت وی بود.((۳)) علاـوه بر آنکه وی پیش از روی کـار آمدن معتمد، به دست نیروهای «موسی بن بغا» کشته شد.((۴))

۱- . الارشاد، شیخ مفید، ص۳۴۲.

۲- . مناقب ابن شهر آشوب ج ۴ ص۴۲۹؛ ارشاد، ص۳۴۴.

۳- . مروج الذهب، مسعودی، ج ۴، ص۹۷.

۴- . مروج الذهب، مسعودی، ج ۴، ص۹۸.

نیرنگ و تزویر معتمد

معتمد، آخرین خلیفه معاصـر امام حسن عسـکری علیه السّـلام در برابر آن حضرت سیاستی جدید در پیش گرفت. زیرا وی در یک وضـعیت بحرانی و ناپایدار قرار داشت و هر آن احتمال سـرنگونی خود را می داد؛ از این رو بهترین راه را در این دید که در ظاهر خود را به امام علیه السّـلام نزدیک کنـد و در برابر آن حضـرت اظهار کوچکی و تضـرع نمایـد و از ایشان برای بقای سلطنت خود کمک بگیرد. معتمـد از این جهت موقعیت مأمون را داشت؛ یعنی در شـرایطی بودکه برای ماندن در مقام خلافت به هیچ گروهی نمی توانست تکیه کند. نه به عباسیان، و نه به ترکان که قدرتمندترین جناح گرداننده دستگاه خلافت بودند.

فعالیت اختصاصی امام حسن عسکری علیه السّلام

یکی از فعالیت های مهم ائمه معصومین علیه السّـلام مخصوصاً امام حسن عسـکری علیه السّـلام، آماده کردن مردم برای غیبت امـام مهـدی بود. احـادیث فراوانی که از پیامبر عظیم الشأن اسـلام درباره جانشـینان آن بزرگوار و تعـداد آنان و حتی اسامی و مشخصات ایشان رسیده بود، کم و بیش در دسترس همگان قرار گرفته و مردم از مضمون آنها مطلع بودند. آنان دهان به دهان و نسل به نسل از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم شنیده بوده که:

الأئمه بعدی اثنا عشر تسعه من صلب الحسین و التاسع مهدیهم.((۱))

پیشوایان پس از من دوازده نفرند. نه نفر آنان از نسل حسین می باشند و نهمی آنان مهدی است.

ص: ۱۸۲

۱- . کفایهٔ الأثر، ابو القاسم علی بن محمد بن علی خزاز قمی، ص۲۳.

نقل این گونه احادیث در میان مردم، موجب شادمانی و امید و انتظار دوستان و علاقه مندان پیامبرصلی الله علیه وآله و خاندان آن حضرت و بیم و وحشت دشمنان آنان به ویژه کاخ نشینان ستمگر می شد. زمامداران عباسی با توجه به اخبار رسیده از پیامبرصلی الله علیه وآله می دانستند که ویران کننده کاخهای ستم از نسل امام حسن عسکری علیه السّلام خواهد بود، به همین دلیل تلاش گسترده ای را آغاز کردند تا وجود مبارک آن حضرت را شناسایی کرده و به شهادت برسانند.

اینجاست که امام حسن عسکری علیه السّلام در کنار همه رسالتهای مهم امامت که بقیه امامان علیه السّلام نیز عهده دار آن بودند، به ایفای رسالت ویژه ای همت می گمارد که در زندگی دیگر امامان به چشم نمی خورد.

مظلومیت های شیعه در زمان معتمد

اشاره

جمیعت شیعیان در زمان معتمد، همانند سایر خلفای عباسی، خفقان ها و مظلومیت های فراوانی را متحمل شدند که مهم ترین ستم های ناروای معتمد را می توان در چهار عنوان ذکر نمود:

الف) بازرسی منازل شیعیان

خلیفه عباسی به رغم آنکه جاسوسی، همچون جعفر در درون خانه امام داشت و او به موقع، موضوع فرزند امام حسن عسکری علیه السّلام را به خلیفه گزارش می داد، در جریان بازرسی منزل امام علیه السّلام موفق به دستگیری حضرت ولیعصرعجع نشد.

این مسأله موجب فزونی نگرانی و وحشت وی شد، از این رو، پس از دفن امام علیه السّلام و پراکنده شدن مردم، در اقدامی گسترده تر، دستور بازرسی منازل شیعیانی

را که احتمال می رفت، حضرت ولیعصر در آنجا پنهان شده باشند را صادر کرد. احمد بن عبیدالله خاقان، فرزند وزیر معتمد، می گوید:

چون امام عسکری علیه السّلام به خاک سپرده شد و مردم پراکنده شدند، پادشاه و درباریانش در جستجوی فرزند آن حضرت، سخت دچار اضطراب و نگرانی شدند و در پی آن جستجوی گسترده ای را در خانه های شعیان آغاز کردند.((۱))

ب) ایجاد فضای رعب و وحشت در میان شیعیان

دستگاه خلافت، برای دستیابی به حضرت مهدی هر چه تلاش کرد، به نتیجه نرسید. ناچار توجه خود را به شیعیان و یاران آن حضرت معطوف کرد تا شاید از این طریق بتواند ضمن ضربه زدن به جمع آنان به عنوان پایگاه های اجتماعی امامت و فروپاشیدن صفوفشان، به حضرت مهدی دسترسی پیدا کند. از این رو با همکاری جعفر کذاب که شیعیان را به خوبی می شناخت، تلاش گسترده ای را به منظور ایجاد فضای بیم، ترور، اذیت و آزار شیعیان و بستگان امام عسکری علیه السّلام و حتی زنان و کنیزان خاندان آن حضرت آغاز کرد. شیخ مفید می نویسد: «جعفر بن، علی برادر امام عسکری علیه السّلام، ترکه آن حضرت را تصاحب نمود و سعی در به زندان افکندن کنیزکان و به بند کشیدن همسران آن حضرت کرد. وی یاران امام علیه السّلامرا از آن جهت که به انتظار امام عصر نشسته و به وجود او قطع داشته و قائل به امامتش بودند، مورد سرزنش قرار می داد. او با آنان به ستیز برخاست، چندان که همگان را بیمناک و پراکنده ساخت و از این ناحیه بر بازماندگان حضرت عسکری علیه السّلام مصیبت بزرگی وارد شد. از به بند کشیدن و

۱- . کمال الدین، شیخ صدوق، ج ۱، ص۴۳.

زندان افکندن آنها گرفته تا تهدید و تحقیر و بی اعتنایی کردن به آنان. با این حال دستگاه خلافت از این همه سخت گیری و شکنجه طرفی نبست».((۱))

ج) پراکندگی شیعیان

از جمله رخدادهای اسف بار دوران امامت حضرت مهدی، اختلاف شیعیان بر سر مسأله امامت و پراکندگی آنان به گروه های مختلف بود. مسعودی در این زمینه می نویسد: شیعیان پس از رحلت امام عسکری علیه السّلام درباره منتظَر از خاندان پیامبرصلی الله علیه وآله دچار اختلاف گشته و به بیست گروه تقسیم شدند.((۲))

در آن شرایط بحرانی که شیعیان نیاز شدیدی به وحدت و همدلی داشتند تا بتوانند در مقابل حکومت وقت ایستادگی کنند، پراکندگی آنان فشار زیادی به آنها وارد آورد و مشکل جدیدی را برای خود به وجود آوردند که حکومت وقت آرزوی آن را داشت.

د) سفیران دروغین

همزمان با پیدایش و گسترش این اختلافات در میان جامعه اسلامی، عده ای از فرصت طلبان و دنیا دوستان، که به خاطر مشاغل و مسئولیت هایی که بعضی از آنان از سوی امامان پیشین داشتند، از چهره های برجسته و شناخته شده به شمار می رفتند، به دروغ از سوی امام زمان (عج)ادعای سفارت کردند و با این حرکت زهرآگین، فضای جامعه اسلامی را بیش از پیش مسموم کرده و موجب انحراف و گمراهی عده زیادی از مردم شدند. برخی از این مدعیان دروغین عبارتند از:

۱- . ارشاد، شیخ مفید، ص۳۴۵.

۲- . مروج الذهب، مسعودی، ج ۴، ص ۱۱۰.

الف) ابومحمد شریعی ب) محمد بن نصیر نمیری ج) احمد بن هلال کرخی د) ابوطاهر،محمد بن علی بن بلال.

جریان ها و رخدادهایی که بدان ها اشاره کردیم، این دوره از تاریخ امامت را در وضعیتی بحرانی و حساس قرار داد که هم برای دشمنان مکتب امامت به ویژه سردمداران حکومت عباسی، مهم و سرنوشت ساز بود و هم برای امامان معصوم علیه السّلام و دوستان آنان.

وضعیت ذریه حضرت علی علیه السّلام در عصر معتمد

ذریه حضرت علی علیه السّلام در زمان معتمد در شرایط سختی به سر می بردند و دائم زیر فشار، شکنجه و کشتار بودند و عده ی زیادی از آنها هم کشته شدند که به بعضی از بزرگان آنها اشاره می شود:

۱. احمد بن محمد بن عبدالله: احمد بن محمد بن عبدالله را «ابن طولون» در مصر به قتل رسانید و سرش را برای معتمد فرستاد؛ ۲. احمد بن محمد بن جعفر؛ ۳. عبیدالله بن علی: عبیدالله در جنگی که در طواحین میان احمد بن موفق و خماررویه فرزند احمد بن طولون اتفاق افتاد به قتل رسید؛ ۴. علی بن ابراهیم: علی بن ابراهیم را در سامرا بر

دروازه جعفر بن معتمد کشته یافتند و قاتلش معلوم نشد؛ ۵. محمد بن احمد بن محمد: وی را عبدالعزیز بن أبی دلف در «آبه» که قریه ای است میان قم و ساوه، گردن زد؛ ۶. حمزه بن حسن؛ وی را «صلاب ترکی» گردن زد و بدنش را مثله کرد؛ ۷. حمزه بن عیسی: وی نیز در جنگی که میان صفار و حسن در طبرستان رخ داد به قتل رسید؛ ۸. محمد و ابراهیم فرزندان حسن بن حسن بن محمد بن اسماعیل بن عبدالله؛ ۹. محمد بن حسین: وی در زندان سامرا از دنیا رفت و... .

ظلم های خلفای عباسی در حق امام حسن عسکری علیه السّلام

وقتی حضرت امام علی نقی علیه السّلام به دستور متوکل به سامرا تشرف آوردند، از همان موقع، امام حسن عسکری علیه السّلام را نیز همراه خود به سامرا آوردند و ایشان ۱۶ سال پایان عمر خویش را در سامرا زندگی کردند.

آغاز امامت امام حسن عسکری علیه السّلام مصادف با عصر خلافت معتز بود که تا دوم شعبان سال ۲۵۵هجری قمری طول کشید و آخر رجب همین سال «مهتدی بالله» بر مسند خلافت نشست و خلافت او تا شانزدهم رجب سال ۲۵۶ هجری قمری، به طول انجامید و پس از او معتمد عباسی به خلافت رسید و خلافت او از ماه رجب سال ۲۵۶ هجری قمری، تا آخر رجب سال ۲۷۹ هجری قمری، یعنی ۲۳ سال به طول انجامید.((۱))

بنابراین دوران امامت امام حسن عسکری علیه السّلام همزمان با حکومت سه خلیفه، یعنی: معتز، مهتدی و معتمد بوده و بیشتر دوران امامتش (حدود چهار سال از شش سال) در عصر معتمد عباسی گذشته است. آن بزرگوار از ناحیه هر سه خلیفه متحمل ستم، شکنجه و زندانی های فراوان شدند که به بعضی از آنها در صفحه بعد اشاره می شود.

سید بن طاووس می گوید: سه نفر از سلاطین زمان خواستند که امام حسن عسکری علیه السّلام را به قتل برسانند، زیرا شنیده بودند که حضرت مهدی از صلب او به وجود خواهد آمد وچندین بار امام حسن عسکری علیه السّلام را به زندان انداختند و آن حضرت درباره بعضی از آنها نفرین کردند و آنها به سرعت به

۱- . بحارالانوار، ج ۵۰، ص۲۳۶.

هلاکت رسیدند؛ مانند معتز که حدود سه سال و مهتدی که حدود یک سال خلافت کرده و مردند.((۱))

مظلومیت امام حسن عسکری علیه السّلام و زندانی های گوناگون

حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام از ۶ سال امامتشان، سه سال در زندان تحت فشار و مراقبت سخت بودند و در این مدت با برخورد نیکو و حسن اخلاق، همراه با دانش و زهد با مردم ملاقات می کردند و بسیاری از اوقات مشغول عبادت بودند. خلفای معاصر آن حضرت، امام علیه السّلام را در زندان های گوناگون شکنجه می دادند که به آنها اشاره می شود:

۱. معتز امام حسن عسکری علیه السّلام را با جمعی از طالبیون زندانی کرد. داوود بن قاسم می گوید:

ما با تعدادی از افراد در زندان بودیم و زندانبان ما صالح بن وصیف بود. روزی دیدم که امام حسن عسکری علیه السّلام را وارد زندان کردند و در زندان شخص جاسوسی بود که خود را علوی معرفی می کرد.

امام حسن عسکری به ما فرمود: «اگر در میان شما بیگانه نبود، به شما خبر می دادم که در چه زمانی آزاد خواهید شد. آنگاه به آن شخص اشاره کرد که بیرون برود. او بیرون رفت و امام فرمود: این شخص از شما نیست. در مورد او احتیاط کنید و در لباس او کاغذی وجود دارد که گزارش کار شما را برای خلیفه نوشته است». یکی از افراد ما لباس او را جستجو کرد، همان گزارش را در آن یافت.((۲))

۱- . بحارالانوار، ج ۵۰، ص۲۳۷-۲۳۸.

۲- . انوار جاویدان و تاریخ چهارده معصوم، میر عظیمی، سید مختار، ج ۲، ص۳۳۸-۳۳۹.

۲. گروهی از نزدیکان خلیفه عباسی نزد رئیس زندان (صالح بن وصیف) آمده و گفتند: در زندان، زندگی را بر ابو محمد (حسن عسکری) تنگ و سخت کن! صالح در پاسخ گفت:

دو نفر را مأمور مخصوص او کرده ام تا بر او سخت بگیرند، ولی آن دو نفر آنچنان تحت تأثیر معنویت او قرار گرفته اند که در عبادت و نماز به مرحله عظیمی رسیده اند؛ سپس دستور داد آن دو نفر را احضار کردند و در حضور گروه عباسی به آنها گفت: وای بر شما درباره این مرد (امام حسن عسکری) چه می گویید و کارتان با او به کجا رسیده است؟ آن دو نفر در پاسخ گفتند: در مورد مردی که شب و روز را به عبادت و روزه به پایان می رساند و به جز عبادت به چیزی اشتغال ندارد، چه بگوییم وقتی که او به ما می نگرد، لرزه بر اندام ما می افتد و بی اختیار می شویم. وقتی گروه نزدیکان خلیفه چنین شنیدند سرافکنده شدند.((۱))

۳. امام حسن عسکری علیه السّلام را مدتی به شخصی با تجربه، سخت گیر و خشن به نام «نحریر» سپردند. او آن حضرت را شکنجه می داد و زندگی را بر ایشان سخت می گرفت. همسر او که بانویی با ایمان بود به او گفت: از خدا بترس، تو نمی دانی که چه شخصی در زندان توست. سپس آن زن پاره ای از عبادات و مقام ارجمند آن حضرت را برای شوهرش بیان کرد و آنگاه نحریر گفت: سوگند به خدا او را در باغ وحش جلوی درندگان می افکنم. نحریر با اجازه مقامات بالا، همین کار را انجام داد، آن حضرت را به درون باغ وحش برد و هیچ گونه شکی نداشت که درندگان او را می خورند. پس از ساعتی آن حضرت را دیدند که نماز می خواند و

۱- . منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص۲۹۳.

درندگان در اطراف او آرام گرفته اند. آنگاه نحریر دستور داد تا آن حضرت را بیرون آورند.((۱))

۴. معتمد عباسی مدتی امام حسن عسکری علیه السّلام را تحت نظر علی بن جرین، زندانی نمود. او همواره از ابن جرین احوال حضرت را می پرسید و ابن جرین می گفت: آن حضرت روزها روزه می گیرد و شب ها نماز می خواند.((۲))

۵. بار دیگر امام حسن عسکری علیه السّلام را مدتی زیرنظر علی بن اوتاش زندانی کردند. او فردی بی رحم و خونخوار بود و از دشمنان سرسخت آل محمدصلی الله علیه وآله به شمار می آمد. به او دستور داده بودند هرگونه که خواست آن حضرت را مورد شکنجه و آزار قرار دهد؛ ولی حالت معنوی امام حسن عسکری علیه السّلام به گونه ای بود که یک روز بیشتر طول نکشید تا علی بن اوتاش تحت تأثیر قرار گرفته و در برابرش زانوی عجز و تواضع به زمین زد و حتی به احترام حضرت چشمش را بلند نمی کرد و همین علی بن اوتاش وقتی که از حضور امام بیرون آمد، از نظر شناخت و معرفت و گفتار، یکی از بهترین انسان های مؤمن شده بود.((۳))

شهادت امام حسن عسکری علیه السّلام

پیشوای یازدهم پس از حدود ۲۸ سال بندگی خدا و شش سال تلاش و مبارزه در مسند امامت، سرانجام در اوایل ماه ربیع الاول سال ۲۶۰ در بستر بیماری افتاد و در روز جمعه هشتم همان ماه به دیدار پروردگارش شتافت.((۴))

۱- . بحارالانوار، ج ۵۰، ص۲۶۸ و ۳۰۶.

۲- . بحارالانوار، ج ۵۰، ص۳۱۴.

۳- . بحارالانوار، ج ۵۰، ص۳۰۷.

۴- . ارشاد، شیخ مفید، ص۳۴۵.

عبدالله بن خاقان، از سردمداران حکومت عباسیان، به محض آگاهی از بیماری امام علیه السّلام توسط جعفر بن علی، برادر آن حضرت، نزد معتمد، خلیفه عباسی رفت و در حالی که پنج تن از جاسوسان خلیفه همراه او بودند، به سرعت بازگشت و به آنان دستور داد که در خانه امام علیه السّلام باشند و اخبار و مسائل آنجا را گزارش کنند. وی چند نفر دیگر را نیز به عنوان پزشک مأمور کرد که روزی دوبار به امام سر بزنند و چون خبر رسید حال امام رو به وخامت است، دستور داد پزشکان نیز تمام وقت، ملازم خانه امام باشند. وی در اقدام سومی، از قاضی القضات خواست ده نفر از نیروهای مورد اعتماد خود را بر امام بگمارد و آنان شبانه روز در منزل امام باشند.((۱))

دستگاه خلافت عباسی از این اقدام حساب شده خود دو هدف مهم داشت:

نخست، کنترل دقیق اوضاع داخلی منزل امام و کسب اطلاع از جانشین آن حضرت و دستگیری ایشان. دومین هدف آنان، سرپوش گذاشتن بر جنایاتی بود که نسبت به آن حضرت مرتکب شده و آن حضرت را مسموم کرده بودند. دقت در همین جریان تاریخی و این اقدام دستگاه خلافت در جریان بیماری امام علیه السّلام، ما را به این حقیقت رهنمون می سازد که آن حضرت به مرگ طبیعی از دنیا نرفته، بلکه به دست معتمد، مسموم شده است. البته محدثان و مورخان بزرگواری مثل شیخ صدوق((۲)) بر مسمومیت پیشوای یازدهم توسط «معتمد» تصریح کرده اند. علامه طبرسی می نویسد: امامان علیه السّلام با شهادت از دنیا رفته اند و در این زمینه به روایتی از امام صادق علیه السّلام مبنی بر اینکه هیچ یک از ما جز با قتل یا شهادت (به

۱- . بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۳۲۷- ۳۲۸.

۲- . اعتقادات صدوق، ص ۱۲۲.

وسیله سم) از دنیا نرفته است، استدلال می کنند.((۱))

ص: ۱۹۲

۱- . طبرسی، اعلام الوری، ص۳۶۷.

فصل هشتم: مروری بر وضعیت خلفای عباسی بعد از شهادت امام عسکری علیه السّلام تا دوران المقتفی لأمرالله

اشاره

ص: ۱۹۳

برخورد المعتضد بالله با علویان

معتضـد ماننـد «الواثق» به آل علی علیه السّـلام ابراز علاـقه و محبت می کرد. ابن شـهر آشوب در «منـاقب» از حضـرت امیرعلیه السّـلام در بیان احوالات خلفای عباسی نقل می کند که: در خطبه ای که احوالات خلفای بنی عباس را بیان می فرماید، فرمود: «سادس عشرهم اقضاهم للذمم و اوصـلهم للرحم»؛ شانزدهمین خلیفه عباسی از همه آن ها بهتر به عهد و پیمان عمل می کند و بیشتر از همه آن ها صـله رحم می نمایـد. در «بحار الانوار» می نویسـد: المعتضـد خواب دیـد حضـرت امیر المؤمنین، علی علیه السّلام، به وی فرمود: «إذا جلستَ علی سریر الخلافه فاحسن الی اولادی»؛ هنگامی که بر تخت خلافت نشستی با فرزندان من به نیکـویی رفتـار کن. معتضـد بـا سـابقه ای خوب چون به خلاـفت نشـست علویین را احـترام نمود، به آنـان احسـان کرد، آزادی مذهب و عقیده به آنها داد، به همین دلیل

موصوف شد «بقضاء الذمه و صله الرحم»؛ ادا کننده دین و وصل کننده رحم.

معتضـد مردی با اراده و پر تلاش بود و به خاطر داشـتن همین روحیه، بر اوضاع تسـلط پیدا کرد. او مردی جبار و خونریز بود و از شـکنجه و عـذاب محکومین لـذت می برد، بـا این حـال نسـبت به علویان خوش رفتار بود و مهربانی می کرد؛ او دسـتور داد معاویه را لعن کنند و منشوری در این باب از روی نسخه ای که مأمون در زمان خود راجع به برحق بودن خلافت بلافصل علی بن ابی طالب علیه السّلام تهیه کرده بود نوشت و دستور داد بالای منبرها بخوانند و بنی امیه را

لعن کنند و فضائل اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم را تذکر دهند.((۱))

اما اطرافیان بـد اندیشـش، او را ترساندند که ممکن است سنّی ها بر تو شورش کنند و علوی ها زمام امور را در دست بگیرند. به این جهت معتضد، اجتماعات را در حلقه های قصه گویان و مفتیان در مسجد قدغن کرد ونشستن قصه گو و مفتی را در آن جا ممنوع نمود.

معتضد سفری هم به غزوه روم رفت و در ۲۲ ربیع الثانی سال ۲۸۹ هجری قمری، مسموم شد و در گذشت.((۲))

برخورد المکتفی بالله با علویان

ابو محمـد علی بن معتضـد ملقب به «المکتفی» اولین خلیفه عباسـی است که نـامش علی بود و او دوسـتدار علی علیه السّلام و اولاد او بود به طوری که یک روز یحیی شاعر معاصر او در حضورش قصیده ای خواند که در آن، اولاد عباس را بر اولاد علی علیه السّلام فضیلت داد، المتکتفی سخت بر او بر آشفت و دیگر اجازه نداد قصیده را تمام کند.

دمیری هم در «حیوة الحیوان» می نویسـد: او دوسـتار اهـل بیت بود و نسـبت به سـادات علوی و ذریه فاطمه علیهاالسّلام احترام بسـیاری می کرد. مدت خلافتش بین پنج سال و سه ماه تا شـش سال و شـش ماه هم نوشـته اند. مکتفی به بغداد آمدو نخسـت زنـدانی هـای پـدر را آزاد کرد و این عمـل موجب خرسـندی مردم شـد. سـرانجام مکتفی در سـال ۲۹۵ هجری قمری، در ۳۱ سالگی در گذشت.

۱- . تاریخ طبری، ج ۱۱، ص۳۵۴.

۲- . عمادزاده، حسین، تاریخ مفصل اسلام، ص۴۶۱.

خلافت المقتدر بالله

مقتدر کودک ۱۳ ساله ی بود که به صلاح دید خویشاوندان و نزدیکان خود به سلطنت نشست. عُمال «المکتفی» رشته حکومت را در دست داشتند، ولی دیگران راضی نشدند و عبدالله بن المعتزِ شاعر، معروف به داعی خلافت، قیام کرد. این خلیفه عباسی به دست یکی از بربری ها که از قرامطه و خوارج مصر بود، با شمشیری، مانند گوسفند ذبح شد و سرش را به نیزه کردند و بدنش را به دار آویختند. در زمان این خلیفه، انقلاب و اختلافی بین عبدالله بن معتز و مقتدر رخ داد، قرامطه از این موقعیت استفاده کردند و در ربیع الاول سال ۳۱۸ هجری قمری، به مکه رفتند و روز ترویه بسیاری از حجاج را کشتند، اجساد آنها را در چاه زمزم ریختند و اموال آنها را غارت کردند و حجر الاسود را از جای خود برداشته و به بحرین فرستادند.

در زمان مقتدر، «حسین بن حمدان» که والی موصل بود، از فرمان برداری خلیفه سر بر تافت و رائق، سردار خلیفه، را شکست داد. مونس امیر الامراء به جنگ آنها رفت و او را با خویشاوندانش اسیر کرده و به بغداد آورد. ولی پس از چندی آنها را به خاطر سابقه خدمتی که در دستگاه خلافت داشتند رها کرد.((۱))

سرانجام مقتدر بالله بعد از نماز روز چهارشنبه، سه روز مانده از ماه شوال سال سیصد و بیست، در بغداد کشته شد. مدت خلافتش بیست و چهار سال و یازده ماه و شانزده روز بود و سنش به سی و هشت سال و پانزده روز رسید.((۲))

ص: ۱۹۷

۱- . عمادزاده، حسین، تاریخ مفصّل اسلام، ص۴۶۲.

۲- . ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ج ۲، تحقیق و ترجمه بهراد جعفری، ص۹۶۳.

خلافت القاهر بالله

القاهر بالله در سال ۳۲۰ هجری قمری، بعد از «مقتدر» بر مسند خلافت نشست و فرزندان مقتدر را دستگیر کرد و مورد شکنجه قرار داد و یکی از برادر زاده های خود را در اتاقی زندانی نمود و درب آن را با گچ و آجر مسدود کرد تا در آنجا بمیرد. ((۱)) وی نیز قربانی ترکها شد، در سال ۳۲۲ هجری قمری او را از خلافت خلع کردند و به چشمش میل کشیدند، ولی تا زمان خلافت «المطیع» با چشمان کور زنده بود.

دمیری می نویسد: این خلیفه روزهای جمعه مانند سایر گدایان در جامع منصور در بغداد گدایی می کرد و می گفت:

ایها الناس تصدقوا علی بالامس کنت امیر المؤمنین و أنا الیوم من فقراء المسلمین فسئلت عنه فقیل لی انه القاهر بالله.

من دیروز امیر شما بودم و امروز فقیر شما هستم، ناقل قضیه می گوید: درباره او سؤال کردم (که او کیست؟) این شخص کیست؟

گفته شد: القاهر بالله خلیفه عباسی!((۲))

بیعت با وی در روز پنج شنبه دو روز مانده از ماه شوال سال سیصد و بیست انجام گرفت. سپس در روز چهارشنبه پنجم جمادی الاول سال سیصد و بیست و دو خلع شد، خلافتش یک سال و شش ماه و شش روز بود، کنیه او «ابومنصور» و مادرش یک کنیز بود.((۳))

۱- . دانستنی های سودمند از مکتب خلافت و ولایت، سید جواد میر عظیمی، ص ۱۳۰.

۲- . عماد زاده، حسین، تاریخ مفصل اسلام، ص۴۶۳.

۳- . ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ج ۲، تحقیق و ترجمه بهراد جعفری، ص۹۶۳.

خلافت الراضی باللّه و برخورد وی با علویان

ابوالعباس محمد بن المقتدر ملقب به «الراضی باللّه» از مردان خوب و عادل بود و نسبت به آل علی علیه السّلام محبت داشت. از کارهای مهم او رد فدک به ورثه حضرت فاطمه زهراعلیهاالسّلام است که تا عصر او ده بار فدک غصب شد و باز به صاحبش رد گردید و او دهمین کسی است که فدک را رد کرد.

«الراضی» مردی ادیب و دانشور و عالی مقام بود و در فلسفه و مباحث مذهبی اطلاعات عمیق داشت. در زمان او حنبلی ها به نام امر به معروف و نهی از منکر قیام کرده بودند و به خانه ها می ریختند و حکومت را به هرج و مرج کشیدند؛ خلیفه مأمورینی گماشت تا از این خود سری ها جلوگیری نماید و منشوری صادر کرد که مشتمل بر تخطئه ی حنبلی ها و رد عقاید آنها بود.((۱))

بیعت راضی محمد بن جعفر مقتدر که کنیه ابوالعباس داشت، در روز پنج شنبه ششم جمادی الاول سال ۳۲۲ هجری قمری انجام گرفت و خلافت او تا دهم ربیع الاول سال ۳۲۹ هجری قمری دوام داشت و در مدینهً السلام به مرگ طبیعی مرد.

مدت خلافتش شش سال و یازده ماه و سه روز بود و مادرش کنیزی به نام «ظلوم» بود.((۲))

خلافت المتّقی باللّه

ابواسحاق ابراهیم بن مقتدر ملقب به «المتقی باللّه»، پس از الراضی به حکم

۱- . عمادزاده، حسین تاریخ مفصل اسلام، ص۴۶۴.

۲- . ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ج ۲، تحقیق و ترجمه بهراد جعفری، ص۹۶۳.

مشورت اعیان دارالخلافهْ به تخت خلافت نشست، ولی خلافت او فقط اسمی بود و در هیچ کاری حقّ دخالت نداشت و در اواخر خلافتش، بعد از مدت کوتاهی، «تورون ترکی» بر سلطنت او غلبه یافت و از خلیفه به جز نامی چیز دیگری نبود.((۱))

دولت مرکزی به قدری ضعیف شده بود که همه امراء لشکر و اعیان دارالخلافهْ، ادعای امیرالأمرایی داشتند و می خواستند مستقلاً حکومت کنند. اتفاقاً به حکم امیرالأمراء سابن، در شکارگاهی در نهر «جود» به دست کُردها در سال ۳۳۹ هجری قمری کشته شد. در این اثناء، امراء بویهی در جنوب ایران، کارشان بالا گرفت و خوزستان را تهدید کردند.

در بصره «ابوعبدالله بریدی» عامل دولت، داعیه ی خودسری داشت و سفری نزد خلیفه آمد و به بهانه خرج لشکر و جنگ با بویهیان،پول هنگفتی گرفت و به جنگ آنان رفت، ولی به لشکریان خویش پول و مخارجی نبخشید.((۲))

مردم با «المتقی بالله ابواسحاق ابراهیم بن مقتدر» ده روز که از ربیع الاول سال ۳۲۹ هجری قمری گذشت بیعت کردند و سه روز از صفر سال ۳۳۳ هجری قمری خلع شد و چشمانش را میل کشیدند. مدت خلافتش سه سال و یازده ماه و بیست و سه روز بود و مادرش کنیز بود.((۳))

خلافت المستکفی بالله

عبدالله بن مستکفی ملقب به «المستکفی بالله» به دستیاری توزن امیر الامراء

ص: ۲۰۰

۱- . تتمهْ المنتهی، ص۲۹۸.

۲- . عماد زاده، حسین، تاریخ مفصل، ص۴۶۵.

۳- . ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص۹۶۳.

ترک به خلافت نشست و کار، دست توزن بود و خلیفه هم به سبب بیماری فلج درگذشت.

در زمان این خلیفه به قدری ضعف دولت عباسی ظاهر شده بود که «احمد بن بویه» داخل بغداد شد و المستکفی به او خلعتی داد و او را به لقب «معزالدولهْ» و برادرش را به «عماد الدولهْ» و برادر دیگرش را به

«رکن الدولهْ» لقب داد و خود را لقب «امام الحق» داده و آنها را نمایندگان خود معرفی کرد و به این القاب سکّه زد، و پس از این امور، کم کم کار خلافت عباسی به اسم می گذشت.

این خلیفه وزیر و دبیری داشت به نام «محمد بن شیرزاد» که او هم نتوانست کاری انجام دهد، زیرا آل بویه بغداد را گرفتند.((۱)) مورخان نوشته اند: در زمان خلافت مستکفی، معز الدوله به بغداد آمد. مستکفی امر خلافت را بر وی تفویض کرد و دستور داد به نام وی سکّه زدند. بعد از مدتی به معز الدوله رساندند که مستکفی قصد هلاکت تو را دارد. وقتی معز الدوله بر وی وارد شد، دست او را بوسید. خلیفه دستور داد صندلی گذاشتند و معز الدوله بر روی صندلی نشست. قدری نگذشت که دو نفر از اهل دیلم وارد شدند و دست به جانب مستکفی دراز کردند. مستکفی خیال کرد می خواهند دست او رابوسند، دستش را دراز کرد، ولی آنها دست های خلیفه را گرفتند و از تخت پایین کشیدند و شال او را به گردنش انداختند و کشیدند و لباس سلطنت را با خواری از او خلع کردند و چشمانش را کور کردند.((۲)) مدت خلافت وی یک سال و چهار ماه بود.((۳))

۱- . عماد زاده، حسین ، تاریخ مفصل، ص۴۶۵-۴۶۶.

۲- . دانستنی های سودمند از مکتب خلافت و ولایت، سید جواد عظیمی، ص۱۳۲.

۳- . مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، ص۹۶۳.

خلافت المطیع لله

در زمان خلافت مطیع، جنگها، شورش ها، قحطی و گرانی مهیبی مرکز خلافت را تهدید می کرد. سیوطی می نویسد: در سال ۳۵۱ هجری قمری، زمان خلافت المطیع لله، شیعیان بغداد به درهای مسجد نوشته بودند: لعنت بر معاویه و لعنت بر غاصبین فدک و لعنت بر مانع امام حسن در حرم جدش و لعنت بر قاتلین اباذر و غیره.((۱))

در زمان این خلیفه که آل بویه قدرتی یافته و زمام کشورهای اسلامی در عراق و ایران و مصر، دست ایرانیان و یونانیان بود، به نفع اهل بیت و اولاد حضرت علی علیه السّلام قدم های بلندی برداشته شد. از آن جمله که در همین سال ها معزالدوله امر کرد در مصر در اذان، همان کلمه حقه اولیه را بگویند و آن «حی علی خیر العمل» بود و در عراق حکم نمود تا روز عاشورا را روز غیر ملی((۲)) اعلام کنند و تمام دکاکین را بستند و شهر به صورت عزادار در آمد، به طوری که زنها موی بر سر پریشان کردند و لطمه به صورت زدند و به صورت اجتماع، اقامه ماتم و عزاداری برای حضرت سید الشهداءعلیه السّلام کردند که هنوز مراسم هر ساله آن ادامه دارد.

در همین سال در عید غدیر جشن مفصلی گرفتند و این روز، روز تاجگذاری امیرالمؤمنین علیه السّلام اعلام شد.

جامع الازهر را در سال ۳۵۹ هجری قمری درمصر به نام حضرت زهراعلیهاالسّلام

ص: ۲۰۲

۱- . تاریخ مفصل السلام، عماد زاده، حسین، ص ۴۶۶.
۲- . احتمالاً منظور از روز غیر ملی، روزی است که وقایعی غیر از مناسبت های مربوط به یک کشور مانند به خلافت رسیدن حاکم آن رخ داده است (محقق).

ساختند که در آن فقه شیعه امامیه تدریس می شد. در سال ۳۶۰ هجری قمری در شام، رسماً مؤذن «حی علی خیر العمل» می گفت.

در عصر المطیع لله خدماتی مهم به عالم تشیع انجام شد و همه از آثار آل بویه است. در زمان این خلیفه، خلافت دیگر مفهوم حقیقی خود را به کلی از دست داد و جز نام و عصای خلافت و انگشتری امیرالمؤمنین و سند خلافت چیزی نداشتند. المطیع در سال ۳۶۳ هجری قمری سکته ناقص کرد و در سال ۳۶۴ هجری قمری درگذشت و پسر وی به جای او به خلافت رسید. ((۱))

خلافت الطائع لله

ابوبکر عبد الکریم بن المطیع ملقب به «الطائع لله»، متولد ۳۱۷ هجری قمری متوفای شب عید فطر سال ۳۹۳ یا سال ۳۹۶ هجری قمری بود.

این خلیفه هیچ گونه دخالت مستقیمی در کارها نداشت، فقط احکامی تبرکاً و تیمّماً برای منطقه نفوذ خلفای عباسی می نوشت و حکومت دست آنها بود، در مقابل هدیه ای یا مبالغی که مخارج خلیفه را تأمین کند برای او می فرستادند. این خلیفه هفده سال و چند ماه خلافت کرد و بهاء الدولهْ بر او خشم گرفت، او را حبس و در سال ۳۸۱ هجری قمری خلع نمود.((۲))

خلافت القادر بالله

ابوالعباس احمد بن اسحاق بن المقتدر ملقب به القادر بالله متولد سال ۳۳۶ هجری قمری و متوفای سال ۴۲۲ هجری قمری است. این خلیفه نیز برای

۱- . عمادزاده، حسین، تاریخ مفصل، ص۴۶۶.

۲- . همان.

سلاطین آل بویه به منزله رئیس جمهور بود که فقط فرمان امارت و حکومت وزیران رکن الدوله را نوشت و القاب آنها را امضاء می کرد. وی ۴۱ سال خلافت کرد و در سن ۸۶ سالگی درگذشت.((۱))

خلافت القائم بامرالله

ابوجعفر عبد الله بن القادر ملقب به «القائم بامرالله» بوده است. القائم بر حسب وصیت پدر، بدون دخالت دیگران خلیفه شد و ۴۴ سال خلافت کرد. این خلیفه ما فوق سلاطین غزنوی بود که در سال ۴۵۱ هجری قمری، عقد صلح بین سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی و جغری بیک بن سلجوقی پسر الب ارسلان و برادر طغرل بیک سلطان خراسان امضاء شد.

در عصر عباسیان، حدوداً صد سال، چهار خلیفه حکومت داشتند که دارای عمر کوتاهی بودند. و علتش انقلاب سخت و اغتشاش و شورش عراق و ایران در مرکز خلافت بوده است؛ وقتی آن دوره سپری شد، نقش خلافت تغییر کرد و خلفا هیچ اهمیتی جز انجام تشریفات نداشتند. لذا خلافت این پسر و پدرش طولانی بوده، پدر ۴۱ سال و پسر ۴۴ سال خلافت کردند. ((۲))

البته در آغاز بیعت القائم بامرالله، میان شیعه و سنی اختلافی عظیم پدید آمد، هرج و مرج و قتل و غارت بالا گرفت، بازارها ویران شد و بسیاری از کسانی که به جمع آوری مالیات می پرداختند، کشته شدند. مردم ساکن محله کرخ (شیعه نشین) آسیب فراوان دیدند و آشوب گران و اوباش به تاراج خانه ها مشغول

۱- . همان.

۲- . همان.

شدند.((۱))

خلافت مقتدی بامرالله

عبد الله بن محمد بن قائم ملقب به «مقتدی بامر الله» و مکنّی به ابوالقاسم نیز یکی از خلفای عباسی است. مادرش کنیزی به نام ارجوان بود، وی در رحم مادر بود که پدرش درگذشت و در سال ۴۶۷ ق در سن نوزده سالگی به خلافت نشست. روزگار او روزگار خیر و آرامش و آسایش بود، پایه های حکومت عباسی در عهد او از نو استحکام یافت و بساط خلافت رونقی مجدد به خود گرفت. مقتدی در مدت خلافت خویش، به عمران و آبادانی بغداد پرداخت، زنان آوازه خوان و بدکار را براندو تحولات خدماتی و اخلاقی پدید آورد.

وی دیندار و قوی النفس و عالی همت و از نجبای بنی عباس بود. وی دستور داد هیچ کس بدون لنگ به حمّام عمومی نرود. همچنین دستور داد برج و باروهای حمام هایی که به خانه ها مشرف بودند را خراب کردند. از جاری شدن آب گرمابه ها به دجله ممانعت کرد و گرمابه دارها را به حفر چاه ها و فاضلابها مجبور ساخت و اصلاحات دیگری نیز انجام داد.

روزگار بر مراد او بود تا سال ۴۸۴ هجری قمری که ملک شاه سلجوقی به بغداد آمد و دستور داد در آنجا مسجد جامع مجللی بسازند و تشکیلات سلطنتی موقتی در آنجا برپا کرد و پس از مدتی کوتاه به اصفهان بازگشت و مجدداً در سال ۴۸۵ به بغداد عودت نمود و این بار به خلیفه پیغام داد که: بایستی بغداد را ترک گویی و به هر جا که خواهی عزیمت جویی.

۱- . تاریخ ابن خلدون، ترجمه متن، ج ۲، ص۶۹۳.

مقتدی از این پیام سخت رنجیده خاطر گشت و مهلت یک ماه از او خواست، اما او گفت:

یک ساعت هم مهلت نداری، مقتدی به وزیر ملک شاه متوسل گشت و از او ده روز مهلت طلبید، اتفاقاً در همان ایام ملک شاه بیمار گشت و پس از چند روزی درگذشت.

در نزد عوام الناس این حادثه کرامتی از خلیفه به حساب آمد و چون ملک شاه درگذشت، همسرش (ترکان خاتون) مرگ او را پنهان داشت و امراء و ارکان دولت سلجوقی را پنهانی دعوت کرد و آنها را به جانشینی فرزندش محمود که پنج سال بیش نداشت سوگند داد و پس از آن مراتب را به مقتدی ابلاغ نمود و از او خواست که فرزندش را به سلطنت که مرتبه دوم خلافت بود منصوب دارد، وی اجابت کرد و او را ناصر الدنیا والدین لقب داد. این واقعه در سال ۴۸۷ هجری قمری اتفاق افتاد و فردای آن روز، خلیفه به مرگ ناگهانی درگذشت و به قولی کنیزش، شمس النهار، وی را مسموم ساخت.((۱))

خلافت مستظهر بالله

احمد بن عبد الله المقتدی مشهور به ذخیرهْ الدین مکنّی به ابو العباس ملقب به «مستظهر بالله»، در شوال سال ۴۷۰ هجری قمری متولد شد و در محرم سال ۴۸۷ هجری قمری هنگام مرگ پدرش «مقتدی»، در سن ۱۶ سالگی، با وی برای خلافت بیعت شد.

ابن اثیر می گوید: وی مردی نرم خوی، بزرگ منش و مردم دار بود و علاقه ی

۱- . تاریخ الخلفاء، تتمهْ المنتهی، ص۵۳۵؛ معارف و معاریف، ج ۹، ص ۵۵۰.

فراوان به دانش و دانشمندان داشت.((۱)) در کارهای نیک سرعت می جُست، خطی نیکو داشت، دانشمندی واسع الاطلاع بود و دانشمندان و صلحا را گرامی می داشت. اما آب خلافت به کام او گوارا نیامد و روزگارش آشفته و آکنده به جنگ و جدال بود.

در سال ۴۹۰ هجری قمری، سلطان ارسلان ارغوان بن ارسلان سلجوقی، امیر خراسان، به قتل رسید و سلطان برکیارق، فرزند ملکشاه سلجوقی، به جای او نشست و آن منطقه را به تسخیر درآورد. در این سال، مسیحیان از اروپا (که به عزم نبرد با مسلمانان در قالب جنگهای صلیبی بسیج شده بودند) وارد نیقیه از بلاد ترکیه شدند و آنجا را به تصرف درآوردند و با لشکری انبوه به راه خویش ادامه داده تا به سرحد شام رسیدند و کفرطاب را اشغال نموده و آن نواحی را تصرف کردند. در سال ۴۹۲ هجری قمری، دعوت باطنیه (اسماعیلیان) در اصفهان منتشر گشت و در این سال مسیحیان، بیت المقدس را محاصره کرده و پس از یک ماه و نیم که محاصره به طول انجامید، آنجا را منهدم ساختند و جهودان را در کنیسه ای جمع نموده و کنیسه را سوزانیدند و جمعی از آنجا گریخته و به بغداد پناه بردند و چنان ظلم کردند که مردمان بر حال آنان رقت کرده و گریستند.

در این سال، «محمد بن ملک شاه» علیه برادرش «برکیارق» قیام کرد و بر او پیروز گشت و خلیفه مستظهر، وی را مقام سلطنت داد و او را غیاث الدنیا و الدین لقب داد؛ و از آن روز میان این دو برادر وقایع بسیار و جنگ های مکرر رخ داد.

۱- . تتمهْ المنتهی، ص۳۴۵.

همچنین در این سال قرآن عثمان را از شهر طبریه به جامع دمشق انتقال دادند، بدین جهت که مبادا کفار بر او دست یابند؛ مردم به استقبال آن بیرون شدند و قرآن را در خزانه شرقیه مسجد جامع دمشق نهادند. در سال ۴۹۴ هجری قمری، فتنه باطنیان به عراق کشیده شد و فدائیان و تروریستهای این فرقه، جمعی را به قتل رسانیده و در بغداد و حوالی آن ناامنی پدید آوردند، به گونه ای که حتی امرای دولت، زره در زیر جامه خویش می پوشیدند.((۱))

المستظهر بالله در سال ۵۱۲ هجری قمری مریض شد و درگذشت و مدت خلافتش ۲۴ سال بود و مردم در زمان او در رفاه بودند. وی دارای اخلاق کریمه ای بود و به سخن هیچ نمّامی گوش نمی داد و به گفتار بدگویان عمل نمی کرد. او هم ذوق شعر و هم خط خوبی داشت.((۲))

خلافت مسترشد بالله

«المسترشد بالله» مادرش کنیز بود. وی در ربیع الاول سال ۴۸۵ هجری قمری متولد و در سال ۵۱۲ هجری قمری پس از مرگ پدرش، با وی برای خلافت بیعت شد. وی مردی با شهامت، بلندهمت، شجاع و فصیح بود. شعر می سرود، پیکره خلافت عباسی را زنده و ارکان شریعت را مستحکم داشت و خود شخصاً در جنگ ها شرکت می کرد. نبردهای مکرر به حمد و موصل و راه خراسان را خود رهبری می کرد، تا اینکه در سال ۵۲۵ هجری قمری، که سلطان محمود بن داوود بر اریکه سلطنت سلجوقی به جای وی نشست، عمویش مسعود بن محمد بر او خروج کرد.

۱- . جعفرتبار، کریم، چکیده ای از تاریخ اسلام، ج۱، ص۲۹۱-۲۹۲.

۲- . تاریخ روضة الصفا، میرخواند، ص۲۷۳۷.

پس از جنگی خونین با یکدیگر آشتی کردند و حکومت مناطق را میان خود تقسیم کردند و در مورد بغداد قرار بر این شد که سلطنت آنجا ابتدا از آن مسعود باشد و پس از مرگ وی، داود بر آنجا سلطنت کند.

میان مسترشد و مسعود اختلاف افتاد، خلیفه جهت نبرد با وی از بغداد عازم همدان شد، ولی در میدان جنگ، لشکریان سر از طاعت اوبرتافتند و گریختند و سلطان مسعود، وی را با جمعی از خواص وی دستگیر و به زندان افکند، و به بغداد آورد و در دروازه ی مراغه، جمعی از باطنیان که از جانب سلطان سنجر سلجوقی مأمور قتل او بودند، وی را به قتل رسانیده و جسدش را در مراغه به خاک سپردند.((۱))

خلافت الراشد بالله

جعفر بن مسترشد بن مستظهر بن مقتدی بن ذخیرهْ بن قائم ملقب به «راشد بالله» مکنّی به ابومنصور است. هنگامی که پدرش در جنگ با سلطان مسعود سلجوقی اسیر شد، در بغداد خلافت به او تفویض شد. وی نام سلجوقیان را از خطبه و سکه بیافکند.

اتباع سلجوقیان از بغداد به عراق عجم گریختند، راشد به انتقام پدر آهنگ جنگ با سلطان مسعود کرد؛ مسعود نیز آهنگ نبرد با او کرد، چون خبر توجه سلطان مسعود به

بغداد رسید، راشد و داود و اتابک زنگی از بغداد به عزم جنگ بیرون شدند و چون میان فریقین اندک مسافتی باقی ماند و بغدادیان قوت مقاومت خود با مسعود نیافتند و به شهر مراجعت نمودند، سلطان مسعود در

۱- . تتمه المنتهی، شیخ عباس قمی، ص ۵۴۱.

ذیحجه ۵۳۰ هجری قمری وارد بغداد شد و قلوب رعیت را به سوی خود مایل کرد و دار الخلافهْ را غارت نمود.

اما راشد از آنجا به موصل رفت. طرفداران شاه مسعود، قضات و اعیان و علمای موصل را جمع نموده جرائمی را در آن مجمع از راشد برشمردند و او را به ظلم و گرفتن اموال مردم و شرب خمر و سفک دماء متهم ساختند و از آن جمع، نظرخواهی کردند که آیا چنین کسی با این اوصاف می تواند پیشوای مسلمین باشد و مقام امامت را حائز گردد؟ در صورتی که فسق او به ثبوت رسد آیا سلطان وقت می تواند او را از خلافت عزل نموده دیگری را به جای او برگزیند؟

همه حضار به ناشایستگی وی به امامت و جواز عزل او فتوی دادند و ابوطاهر بن کرخی (قاضی شهر) به خلع او حکم داد، و از آن روز با عمویش محمد بن مستظهر بیعت نموده و او را «مقتضی لامرالله» لقب دادند. این واقعه در ۱۳ ذی القعده سال ۵۳۰ هجری قمری، اتفاق افتاد.

راشد چون به خلع خویش از مقام خلافت آگاه گردید، از آنجا به مراغه رفت و در آن موضع، «داود بن محمد سلجوقی» با طایفه ای از امراء که به مسعود اعتمادی نداشتند، به راشد پیوستند و ایشان را داعیه آن شد که راشد را بار دیگر بر سرخلافت نشانند. این خبر به مسعود رسید، از بغداد به مراغه رفت و راشد و داود گریخته به خوزستان رفتند و مسعود به بغداد بازگشت.

پس از اندک روزگاری، راشد از خوزستان با فوجی از لشکریان به اصفهان آمد و در آن دیار یکی از ملاحده که ملازم آن بیچاره ی سرگردان بود، به زخم کارد، وی را به قتل رساند و ملازمان راشد، قاتل وی را کشته، کالبدش را در

اصفهان به خاک سپردند. مدت خلافت او به قول ابن جوزی و حصیبی یک سال بود.((۱))

ص: ۲۱۱

۱- . جعفر تبار، کریم، چکیده ای از تاریخ اسلام، ج ۱، ص۳۹۲-۳۹۳.

فصل نهم: وضعیت شیعیان در زمان آخرین خلفای عباسی

اشاره

ص: ۲۱۲

خلافت ابو عبد الله محمد المقتفی لامرلله

روزی که راشد از خلافت خلع شد، عمویش ابو عبد الله محمد بر سریر خلافت مستقل شد و چون راشد از بغداد بیرون رفت، مرکز خلافت را خالی گذاشت و آن مملکت در تحت تصرف سلطان مسعود درآمد. به دستور سلطان مسعود، راشد را به انواع معایب متهم کردند و سلطان در آن باب استفتاء نموده و علماء نوشتند که شخصی که متصف به این صفات باشد، سزاوار خلافت و امامت نیست و بعد از مشورت در اینکه چه کسی شایسته این امر خطیر است، قرعه به نام «المقتفی» افتاد. او مردی حکیم، کریم، عادل و نیکو سیرت بود. از نکات و جزئیات امور مملکت باخبر بود و از هنگام ظهور دیالمه تا اوایل دولت او، هیچ خلیفه ای مثل او در حکومتش استقلال نداشت.((۱))

او را مقتفی لامرلله می گفتند به سبب آنکه شش ماه یا شش روز قبل از آنکه به خلافت رسد. حضرت رسول خداصلی الله علیه وآله را در خواب دید که او را بشارت خلافت داد و فرمود: «فاقتف بی» لاجرم چون بر خلافت مستقر شد طریق عدل را پیمود.((۲))

در زمان خلافت مقتفی، وقایع مختلفی روی داد که آنها را به اختصار ذکر

۱- . محمد بن خاوند شاه بن محمود، «میر خواند»، خلاصه ی صفحات ۲۷۴۴-۲۷۴۵-۲۷۴۶.

۲- . تتمهٔ المنتهی، شیخ عباس قمی، ص۴۰۷.

می کنیم:

۱. در سنه ۵۳۸ هجری قمری، ابوالقاسم محمود بن عمر معتزلی معروف به «جارالله زمخشری» در زمخشر وفات کرد. زمخشری را جارالله گویند به جهت آنکه چندی مجاورت مکه را اختیار کرده بود، یک پای او قطع شده بود و با چوب راه می رفت.((۱))

۲. در سنه ۵۳۹ هجری قمری، ابومنصور موهوب بن احمد بغدادی ادیب، معروف به «ابن الجوالیقی» در بغداد وفات کرد.((۲))

۳. در ۲۶ رمضان سال ۵۴۲ هجری قمری، سید هبةً الله بن علی بغدادی معروف به «ابن الشجری»، نحوی «لغوی» امامی وفات کرد و در کرخ بغداد به خاک سپرده شد.((۳))

۴. در سال ۵۴۴ هجری قمری، خون از آسمان بارید، به گونه ای که زمین ها خون آلود شد و اثر خون در لباس های مردم ماند و در همان سال «قاضی عیاض مغربی» محدث ادیب نحوی وفات کرد.((۴))

۵. در سال ۵۴۷ هجری قمری، سلطان مسعود سلجوقی وفات کرد و نیز در سنه ۵۴۷ هجری قمری، انوری، شاعر نامی درگذشت و در «بلخ» به خاک سپرده شد.((۵))

۶. در سنه ۵۴۸ هجری قمری، «محمد بن عبد الکریم شهرستانی اشعری»

۱- . همان، ص۴۰۸.

۲- . همان.

۳- . همان.

۴- . همان.

۵- . همان.

صاحب ملل و نِحَل وفات کرد.((۱))

۷. در سنه ۵۴۸ هجری قمری، موافق بعضی ازاقوال، «امین الاسلام ابو علی فضل بن حسن طبرسی» عالم، مفسر، محدث و ثقه جلیل در سبزوار وفات کرد و جنازه شریفش را به ارض اقدس حمل کردند و در آنجا به خاک سپردند. کتاب «مجمع البیان» و «جوامع الجامع» از تصنیفات اوست.((۲))

۸. در سال ۵۴۸ هجری قمری، شیخ اجل «قطب الدین سعید بن هبهْ الله بن حسن راوندی» وفات یافت.((۳))

مظلومیت سادات علوی در ایام خلافت المقتفی لامرالله

در ایام مقتفی، ریاست بغداد و عراق برای خلفا بی منازع شد. در زمان های قبل از ایشان، چیزی جزء اسم خلافت نبود، به همین دلیل روشن است که خلیفه ای که اقتدار نداشته باشد، وقایع مهمی در ایام خلافت او به وقوع نمی پیوندد.

عدم اقتدار خلیفه و وقوع زلزله های عظیم در روی زمین و قحطی در خراسان، از مهم ترین حوادث و وقایع زمان این خلیفه بوده است.

در خراسان قحطی سختی شد، به طوری که شخصی، یکی از سادات علویین را به قتل رسانده و پخته بود و در بازار می فروخت((۴)) و این حاکی از مظلومیت علویان در آن زمان است. این اتفاقات در حالی است که دمیری گفته است:

۱- . همان.

۲- . همان، ص ۴۰۹.

۳- . همان، ص ۴۱۰.

۴- . همان، ص ۴۱۲.

مقتفی تابوتی از عقیق برای خود درست کرده بود که در او دفن شود.

سرانجام در ماه ربیع الاول سال ۵۵۵ هجری قمری، مقتفی وفات یافت.((۱))

ذکر خلافت المستنجد بالله

پس از درگذشت مقتفی، مردم برای خلافت با پسرش «المستنجد بالله» بیعت کردند. نام این خلیفه، یوسف و مادرش ام ولد بود که طاووس خوانده می شد.

نخستین کسی که با مستنجد بیعت کرد، عموی او ابوطالب بود. بعد از ابوطالب، برادرمستنجد، ابوجعفر بن مقتفی که از مستنجد بزرگتر بود، سپس وزیر، عون الدین بن هبیره و قاضی القضاه و اعضاء دولت و علماء بودند. روز جمعه به نام او خطبه خواندند و مبالغی دینار و درهم نیز نثار کردند.

وزیر، عون الدین بن هبیره از زبان او حکایت می کرد که می گفت: «من پانزده سال قبل، رسول خداصلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که فرمود: پدرت مدت پانزده سال بر سریر خلافت باقی خواهد ماند و درست همان طور شد که پیغمبر خداصلی الله علیه وآله فرموده بود. سپس، چهار ماه پیش از مرگ پدرم، المقتفی لامرلله، بار دیگر حضرت رسول خداصلی الله علیه وآله را در خواب دیدم که در باب کبیر بر من وارد شد، پس از آن به سرکوه رفت و بر من دو رکعت نماز گذارد. آنگاه پیراهنی بر من پوشاند، سپس فرمود: «بگو خدیا مرا هدایت کن و به صورت بنده ای در آور که وی را هدایت کرده ای». و دعای قنوت را خواند.((۲))

مستنجد موصوف به عدل بود و در اخذ مفسدین و حبس ایشان بسیار سعی

۱- . همان.

۲- . الکامل، ابن اثیر، ترجمه، ج ۲۷، ص۷۳.

داشت و نقل شده که مرد نمّام مفسدی را گرفت و در زندان کرد، وقتی مردی به شفاعت او بیرون شد و ده هزار دینار تقدیم خلیفه کرد که او را رها کند، مستنجد گفت که من ده هزار دینار به تو می دهم که یکی دیگر از قبیل او برای من پیدا کنی تا من او را حبس کنم و مردم را از شرّ او آسوده نمایم.((۱))

سرانجام المستنجد در هشت ربیع الثانی سنه ۵۶۶ و به قولی سنه ۵۷۶ هجری قمری، وفات یافت.((۲))

ذکر خلافت المستضئ بأمرالله

چون مرگ مستنجد فرا رسید، پسرش «ابو محمد حسن» را آوردند و در همان روز مرگ پدر، افراد خاندان با او به طور خصوصی بیعت کردند. این بیعت در روز نهم ربیع الآخر سال ۵۶۶ واقع شد، و سپس روز دیگرمردم در عمارت تاج با او بیعت کردند.

او را «المستضیء بامرالله» لقب دادند. مستضیء بیش از پدرش عدالت ورزید و اموالی گران را میان مردم بذل کرد.((۳)) مدت خلافت او نه سال و شش ماه و بیست روز بود. او در مسند خلافت عظمت تمام داشت.((۴))

شکست علویان و بازگشت دولت عباسی به مصر

آغاز خلافت المستضیء بامرالله با انقراض دولت علویان مصر معاصر بود. در

۱- . تتمهْ المنتهی، شیخ عباس قمی، ص۴۱۳.
۲- . تتمهْ المنتهی، شیخ عباس قمی، ص۴۱۴.
۳- . تاریخ مختصر الدول، ، ترجمه، متن ص۲۹۸.
۴- . طبقات ناصری، ج ۱، ص۱۲۷.

ماه محرم سال ۵۶۷ هجری قمری، جمعه پیش از عاشورا، در مصر به نام المستضیء بامرالله خطبه خواندند.((۱))

علت خطبه خواندن به نام عباسیان در مصر این بود که صلاح الدین یوسف بن ایوب وقتی پایگاه قدرت خود را در آن سرزمین استوار ساخت و مخالفان خود را از میان برد، دولت خلیفه مصر - العاضد لدین الله - ضعیف گردید تا جایی که در قصر او فقط صلاح الدین و نایب او، قواقوش، که خواجه ای از بزرگان امراء اسد الدین شیرکوه بود، حکم می راندند. همه در کارها به صلاح الدین یا نایب او رجوع می کردند و خلیفه مصر هیچ گونه نفوذ و قدرتی نداشت.((۲))

بدین جهت نورالدین محمد بن زنگی نامه ای به صلاح الدین ایوبی نگاشت و به او دستور داد تا خطبه ای که به نام العاضد لدین الله می خواند قطع کند و در عوض به نام خلیفه عباسی - المستضیء بامرالله - بخواند. صلاح الدین از اجرای این دستور خودداری کرد و عذرش این بود که می ترسید مصریان، به علت تمایلی که به علویان دارند، شورش کنند.

او به خاطر علویان از قطع خطبه اکراه داشت و بقاء آنان را خواستار بود. چون از جهت نورالدین نگرانی داشت و می ترسید که او داخل مصر شود و زمام امور را از دست وی بگیرد، بدین جهت می خواست خلیفه ی علوی مصر، العاضد با او همراه باشد و از او پشتیبانی کند تا چنانچه نورالدین بر او حمله کرد به وسیله خلیفه و اهالی مصر در برابر او ایستادگی نماید.

وقتی به بهانه احتمال شورش علویان، از اجرای دستور نورالدین عذر آورد،

۱- . تاریخ ابن خلدون، ترجمه متن، ج ۲، ص۸۱۳.

۲- . ابن اثیر، الکامل، ترجمه، ج ۲۸، ص۴.

نورالدین عذرش را نپذیرفت و در قطع خطبه اصرار ورزید و چنان او را ملزم ساخت که دیگر مجال مخالفت برایش باقی نگذاشت. چون در حقیقت صلاح الدین، نایب نورالدین بود و چاره ای نداشت جز اینکه به دستور او عمل کند.((۱))

سرانجام مرد اعجمی (یعنی غیر عرب) که معروف به «امیر العالم» بود، وقتی دانست کسی جرئت نمی کند در مصر خطبه به نام عباسیان بخواند، گفت: «من خطبه خواندن به نام عباسی را آغاز می کنم». لذا در نخستین جمعه ماه محرم پیش از واعظ بالای منبر رفت و در حق المستضیء بامرالله دعا کرد.

بنابراین همین که جمعه دوم فرار رسید، صلاح الدین واعظان را دستور داد که در مصرو قاهره خطبه خواندن به نام العاضد را متوقف کنند و در عوض به نام المستضیء خطبه بخوانند. آنها هم این کار را کردند و به قول ابن اثیر حتی دو بز هم به یکدیگر شاخ نزدند (یعنی آب از آب تکان نخورد).((۲))

خلافت الناصر لدین الله

«ابوالعباس احمد الناصر لدین الله»، سی و چهارمین خلیفه عباسی بود که در سال ۵۵۳ هجری قمری، متولّد شد. مادر او کنیزی ارمنی به نام زمرّد ملقب به «امّ ولد» بود. دوران خلافت ناصر، طولانی ترین دوره خلافت خلفای عباسی است که قریب ۴۷ سال طول کشید.((۳))

خصوصیات ناصر

ناصر خلیفه ای مقتدر و در عین حال، با هوش و توانا بود. او توانست با تدبیر

۱- . همان، ص۴-۵.

۲- . همان، ص۵.

۳- . ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲۷، ص۶.

و دوراندیشی خود، خلافت عباسی را احیا کند و به دوران اوج آن یعنی دوران اولیه عباسیان نزدیک کند. ناصر به مسائل اجتماعی و اقتصادی توجه ویژه ای داشت. او به وضع رعایا و مردم ضعیف توجه داشت، حتی آن گونه که از تاریخ فخری بر می آید، ناصر شب ها در محلّات بغداد گردش می کرد تا از حال رعیت آگاه شود.((۱)) ناصر در جهت رفاه حال مردم دستور داد در محلّه های بغداد خانه هایی بسازند که در آن به نیازمندان افطار می دادند.((۲))

او نظام اطلاعاتی قدرتمندی در دستگاه خود به وجود آورد و هدف از آن کنترل تمام مسائل سیاسی و اجتماعی بود و در این راه، از افراد گوناگون به عنوان جاسوس و خبرچین استفاده می کرد.

ناصر به مسائل علمی و علما اهمیت می داد.

ناصر اقدام به مطالعات فقهی کاملی کرد، به گونه ای که از علمای زمان خود عقب نبود و در دانش و فهم، بسیار ممتاز بود و با علماء و دانشمندان گفتگو می کرد.

ناصر کتابی در زمینه احادیث تصنیف کرد که نامش «روح العارفین» بود و علمای مذاهب چهارگانه یعنی شافعی، حنفی، مالکی و حنبلی از آن استقبال کردند و خلیفه اجازه روایت آن کتاب را برای چهار طایفه با خط خود صادر کرد.((۳))

«فتوّت» مسئله دیگری بود که مورد توجه ناصر بود. «فتیان» گروهی بودند که

۱- . ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص۴۳۲.

۲- . ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج۲۷، ص۷.

۳- . هندوشاه نخجوانی، تجارت السلف، ص۲۸۷.

اساس کارشان آداب جوان مردی بود. چهار ویژگی شخصیتی این گروه، عفّت، شجاعت، سخاوت و عدالت بود. ناصر که به اهمیت و نفوذ این گروه، پی برده بود، به جمع آنها پیوست. او به دست «مالك بن عبد الجبّار» لباس فتوّت پوشید و زمانی که مالك بن عبدالجبّار از دنیا رفت، ناصر خود، ریاست گروه فتیان را بر عهده گرفت و اعلام کرد کسوت فتوّت همه افراد باطل است و باید مجدداً با دست خود او، لباس فتوّت بپوشند.((۱))

بیشتر منابع تاریخی که درباره مذهب ناصر سخن گفته اند، او را شیعه یا متمایل به شیعه معرّفی کرده اند و هر یک دلایل متفاوتی ارائه کرده اند. برخی از آنها توجه ناصر به شعائر شیعی را دلیل شیعی بودن او بیان می کنند. برخی هم حضور گسترده شیعیان در دستگاه ناصر را دلیل این مسأله می دانند. همچنین برخی اقدامات ناصر به نفع شیعیان و احترام او به ائمه شیعه علیه السّلام را از جمله این دلایل معرفی می کنند.

اقدامات ناصر

یکی از اقدامات ناصر توجه او به مشاهد متبرکه شیعیان بود، به خصوص برای مشهد امام موسی بن جعفرعلیه السّلام احترام زیادی قائل بود. ناصر در سال ۵۸۰ هجری قمری، مشهد حضرت موسی بن جعفرعلیه السّلام را به عنوان مکان امن برای پناهندگان قرار داد، اگر چه این مسأله موجب تجمع افراد فاسد در این مکان گردید،((۲)) اما هدف ناصر احترام به این مکان مقدس بود.

۱- . خلعتبری، تاریخ خوارزمشاهیان، ص۶۵.

۲- . ذهبی، تاریخ اسلام، ص۵۸، حوادث ۵۷۱ تا ۵۸۰ ق.

یکی دیگر از اقدامات ناصر که در سال ۶۰۶ هجری قمری انجام داد، این بود که دستور داد در و شبکه ای از چوب ساختند و در سرداب سامرّا و بر قبه ائمه مدفون در آنجا نصب کردند و این کار به وسیله معد بن حسین بن معد موسوی، برادرزاده نسب شناس بزرگ شیعه «فخّار بن معد موسوی» (متوفی ۶۳۰ هجری قمری) صورت گرفت.((۱))

این اثر شیعی از دوره ناصر تا سال ۱۳۸۵ شمسی باقی بود که متأسفانه در اثر حمله تروریستی دشمنان اهل بیت علیه السّلام با حمایت آمریکا به حرم مطهر امامان مدفون در سامرّا و سرداب مطهر، این آثار به کلی از بین رفت.((۲))

اقدام دیگر ناصر این بود که در سال ۶۰۸ هجری قمری، دستور داد مسند «احمد بن حنبل»توسط یک فقیه شیعه به نام «صفی الدین معد بن محمد موسوی» در مشهد امام موسی بن جعفر تدریس شود و آنچه مهم است اینکه اولین مطلبی که از این کتاب در این مکان تدریس شد «مسند ابوبکر و ماجرای فدک» بود.((۳))

ناصر، خلیفه عباسی، علاوه بر اینکه به مقابر أئمه اطهار علیهم السلام توجه داشت، به محلّات شیعه نشین و از جمله محلّه کرخ نیز توجه می کرد. او در دوران خلافت خود، به ساخت بناهایی در محلّه کرخ اقدام کرد. به همین منظور در این محلّه در کنار دجله و مجاورت آرامگاه عون و معین - که گفته می شد از فرزندان علی علیه السّلام بوده اند - رباطی به نام «خلاطیه» ساخت و در آن آرام گاهی برای همسرش

۱- . شیخ آقا بزرگ طهرانی، طبقات اعلام الشیعه، ج ۳، ص۱۸۲.

۲- . یعقوبی، محمد طاهر، شیعیان بغداد، ص۱۲۶.

۳- . همان، ص۱۲۷.

سلجوق خاتون، دختر سلاجقه روم، بنا کرد. همچنین ناصر برای خودش آرامگاهی کنار مرقد حضرت موسی بن جعفرعلیه السّلام در کاظمین ساخت.((۱))

این توجه ناصر به ائمه شیعه علیه السّلام، نهایت توجه او را به عقاید شیعه می رساند؛ زیرا عباسیان برای خود آرامگاه اختصاصی داشتند که در «رصافه» قرار داشت.((۲)) البته این گونه مواضع ناصر به ذائقه عباسیان خوش نمی آمد، همان گونه که وقتی ناصر از دنیا رفت، پسرش ظاهر که پس از او به خلافت رسید، اجازه نداد این خواسته ناصر انجام شود و دستور داد تا جنازه ناصر در «رصافه» کنار سایر خلفا دفن شود.((۳))

دیدگاه سیوطی و ابن عمار حنبلی درباره ناصر

سیوطی درباره ناصر می نویسد: ناصر شیعه بود و بر خلاف اجدادش، به مذهب امامیه تمایل داشت.((۴))

ابن عماد حنبلی درباره ناصر می نویسد: اوافعال متضاد انجام می داد، ولی به امامیه گرایش داشت و از دلائل شیعه بودن او ماجرای مجلس خطابه ابن جوزی را ذکر می کند که در حضور خلیفه ناصر از ابن جوزی پرسیدند: فاضل ترین مردم پس از پیامبرصلی الله علیه وآله کیست؟ و ابن جوزی پاسخ داد: «أفضلهم بعده من کانت ابنته تحته» این سخن را اینگونه معنا می کنند که مقصود او از افضل، ابوبکر بوده است و چون ابن جوزی خودش حنبلی بود و از تمایلات شیعه ناصر بیمناک، چنین

۱- . همان، ص۱۲۷.

۲- . همان.

۳- . سبط ابن جوزی، مرأةُ الزمان فی تاریخ الاعیان، ص۶۳۶.

۴- . سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص۳۶۱.

تعبیری را به کار برد.((۱))

ابن جوزی در بغداد مجلس خطابه داشت و همواره سعی می کرد به سؤالات مورد اختلاف شیعه و سنی به گونه ای پاسخ دهد که طرفین راضی باشند. پاسخ او به افضل بودن علی علیه السّلام یا ابوبکر هم از همین مقوله بود که از آن دو تفسیر می شود: آنان که به افضل بودن ابوبکر نظر دارند، می گویند مقصود این است که افضل پس از پیامبر کسی است که دختر او همسرپیامبرصلی الله علیه وآله است که مقصود عایشه دختر ابوبکر و همسر پیامبر است. آنان هم که به افضل بودن حضرت علی علیه السّلام نظر دارند اینگونه تعبیر می کنند که افضل کسی است که دختر پیامبر همسر او بود و مقصود حضرت فاطمه علیهاالسّلام دختر پیامبرصلی الله علیه وآله است که همسر حضرت علی علیه السّلام بود.((۲))

نقد بر اقدامات ناصر

البته این که گفته شده است ناصر به شیعیان و حضرت علی علیه السّلام ارادت داشته است و نسبت به ائمه اطهارعلیه السّلام احترام زیادی قائل بود، باید گفت: بسیاری از اهل تسنن هم به ائمه اطهار و مصائب آنان توجه خاصی داشتند. مثلاً سبط بن جوزی یک سنّی بود، ولی در یکی از مجالس سخنرانی خود، اشعاری در رثای امام حسین علیه السّلام خواند و در حالی که اشک از چشمانش جاری بود از منبر پایین آمد.((۳))

و اینکه گفته می شود ناصر به قبور ائمه اطهارعلیه السّلام و مشهد حضرت موسی بن

۱- . ابن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ج ۵، ص۹۸.

۲- . ابن خلکان، وفیات الاعیان، ج ۲، ص۶۷.

۳- . شیعیان بغداد، محمد طاهر یعقوبی، ص۱۳۱.

جعفرعلیه السّلام توجه داشت و احترام خاصی برای آنها قائل بود، باید گفت: این مطلب در مورد بعضی دیگر از خلفای عباسی نیز که هیچ صحبتی از شیعه بودن آنها نبود، وجود داشت و حتی برخی سلاطین سلجوقی مانند آلب ارسلان و ملك شاه هم به زیارت قبور ائمه علیه السّلام می رفتند و به عمران و آبادی آنجا می پرداختند.((۱))

در خصوص حضور شیعیان در مناصب سیاسی و پست وزارت در دوره ناصر هم باید گفت: این موضوع در دوره دیگر خلفای عباسی، به خصوص خلفای پس از ناصر هم وجود داشت و عمدتاً وزارت در اختیار شیعیان قرار می گرفت.((۲))

مهمتر از نقدهای فوق، این که معمولاً ـ وجود این امتیازات در دوران خلفای عباسی بر اساس مصالح و یا شایستگی بالای شیعیان به آنها داده می شد. و اگر برخی از خلفای عباسی اقدامی درجهت تکریم تشیع انجام می دادند، در مقابل، رفتار متضادّی هم داشتند که تضعیف شیعیان و یا حمایت از اهل تسنن از آن جمله بود.

اوضاع سیاسی شیعیان بغداد در دوره خلافت ناصر

یکی از مسائل سیاسی در خصوص شیعیان بغداد تا پیش از خلافت ناصر، درگیری های آنان با اهل تسنن در محلّات بغداد بود که هر از گاهی این درگیری ها موجب کشتار و قتل عام طرفین می شد و محله کرخ هم در این درگیری ها صدمات فراوانی دید.

۱- . همان.

۲- . همان.

با آغاز خلافت ناصر، وضع سیاسی حاکم در روابط شیعیان و اهل تسنن در بغداد، بیش از هر چیز، تحت تأثیر سیاست های ناصر قرار گرفت، زیرا اولاً، جامعه اسلامی با یک خلیفه قدرتمند و در عین حال باهوش و مدبّر مواجه بود.

ثانیاً: ناصر یک سازمان گسترده و منظم جاسوسی و اطلاعاتی ایجاد کرده بود که معمولاً حرکاتی که موجب ایجاد تنش و یا آشوب در جامعه می شد، از نگاه او دور نمی ماند.

ثالثاً: ناصر از ابتدای خلافت خود متمایل به شیعه ظاهر شد. و به تدریج مناصب مهم حکومتی را به شیعیان واگذار کرد، مثل منصب وزارت ابن قصّاب و وزارت ابن مهدی و ابن امسینیا و ... .

خلافت الظاهر بامرالله

الناصر لدین الله در سال ۶۲۲ هجری قمری وفات یافت. پس از مرگ وی تا پایان خلافت عباسی، سه خلیفه به قدرت رسیدند؛ ظاهر (۶۲۲–۶۲۳ ق)، مستنصر (۶۲۳–۶۴۰ ق) و مستعصم (۶۴۰–۶۵۶ ق).

دوران خلافت ظاهر، بسیار کوتاه و قریب نه ماه بود و در سال ۶۲۳ هجری قمری، درگذشت.((۱)) ظاهر در زمان بیعت، پنجاه و دو ساله بود و در آن اوقات می گفت: دکّانی که بقّال بعد از نماز دیگر بگشاید، پیداست که چقدر معامله کند.((۲))

او حنبلی مذهب بود، اما وقتی به خلافت رسید، سه تن از چهار نفر از افراد مشهوری که با او بیعت کردند، شیعه بودند؛ محمد بن عبد الکریم برزقمی نائب

۱- . ابن اثیر، کامل، ج ۲۷، ص۹–۴۶.

۲- . تاریخ روضهٔ الصفا، ج۳، میر خواند، ص۲۷۵۸.

الوزارهْ، عضد الدوله ابو نصر ضحاک استاد الدار شیعه، ناصر نقیب قوام الدین حسن بن معد موسوی، و شخص چهارم که از اهل تسنن است، محیی الدین بن فضلان قاضی، شافعی مذهب بود.((۱))

مورخان اهل تسنن هنگام سخن گفتن از ناصر، معمولاً از او به بدی یاد کرده و او را خلیفه ی بد سیرت معرفی نموده اند، اما هنگام سخن گفتن از ظاهر، از او به نیکی یاد کرده اند؛ چرا که وی بر خلاف ناصر، متعصّب بر مذاهب اهل تسنن بود.((۲)) برخی از مورخان، او را به عمر بن عبد العزیر اموی تشبیه کرده و از گرایش او به مذهب اهل تسنن تجلیل کرده اند.

وضعیت شیعیان در دوره الظاهر بامرالله

در عصر خلافت ظاهر، تغییر خاصی در خلافت شیعیان پدید نیامد. سمت وزارت در این دوره همچنان در اختیار مؤید الدین قمی بود.((۳)) سمت استاد الداری نیز در اختیار یکی از شیعیان به نام ابونصر محمد بن ضحّاک بود.((۴))

حادثه گزارش شده در دوره ظاهر که برای شیعیان نیز مهم بود، حادثه آتش سوزی در مرقد امامین علیهما السلام در کاظمین بود. دلیل این آتش سوزی مشخص نبود، اما شیعیان آن را به خلیفه ظاهر نسبت دادند. به همین دلیل، خلیفه که از بروز آشوب و درگیری های اجتماعی هراسان بود، بلافاصله دستور بازسازی حرم کاظمین را صادر کرد و مقرر شد هزینه بازسازی از محل درآمد جزیه ای که از

۱- . ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲ ص ۲۶۶، ذیل الظاهر، بامرالله.

۲- . سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص۳۶۷.

۳- . ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص۴۴۲.

۴- . ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۲۲، ص ۲۶۶، ذیل الظاهر بامرالله.

اهل ذمّه اخذ می شد، تأمین گردد.[(۱)]

بازسازی حرم کاظمین در دوره ظاهر آغاز شد و با مرگ او در دوره مستنصر ادامه یافت و به پایان رسید. این آتش سوزی و بازسازی، همان حادثه ای است که ابن فوطی از آن به «خواست خدا» تعبیر می کند، زیرا در دوره خلیفه قائم، ارسلان بساسیری دستور ساخت گنبد و بارگاه برای کاظمین را صادر کرد و این کار انجام شد، اما ابن فوطی این را خواست خدا دانسته است که بنایی را که بساسیری ساخته بود، آتش بگیرد تا منّت او بر سر ائمه اطهارعلیه السّلام و شیعیان نباشد.[(۲)]

خلافت المستنصر باللّه

پس از ظاهر، فرزند بزرگ او، ابوجعفر منصور، ملقّب به «المستنصر» به خلافت رسید. مستنصر تعصّب مذهبی نداشت و به همین دلیل، روابط شیعه و سنی در دوره خلافت او همراه با آرامش بود. خود مستنصر چندین بار به زیارت قبور ائمه شیعه علیه السّلام رفت و به شیعیان مقیم در آن مکان بخشش زیادی کرد.

همچنین مستنصر به علماء و فقهای شیعه احترام می گذاشت و درصدد بود تا آنها را وارد مسائل سیاسی نماید، ضمن اینکه به دستور او، برای رفاه حال شیعیان و بازسازی قبور ائمه علیه السّلام، اقداماتی صورت می گرفت.

در دوران مستنصر، مناصب مهم سیاسی از جمله وزارت، در اختیار شیعیان بود. مؤید الدین قمی که وزارت را در دوران دو خلیفه قبلی یعنی ناصر و ظاهر بر عهده داشت، باز هم در این سمت ابقاء شد و بیش از پنج سال از دوره

۱- . هندوشاه نخجوانی، تجارب السلف، ص۳۰۸.

۲- . یعقوبی، محمد طاهر، شیعیان بغداد، ص۱۵۶-۱۵۷.

خلافت مستنصر وزیر بود. در این دوره، نقشه ترور وزیر توسط یکی از سربازان ترک، که به خاطر عدم دریافت حقوق ناراضی بود، ناکام ماند.((۱))

در دوران وزارت قمی، پسرش فخر الدین احمد هم نفوذ فراوان داشت. او فردی ادیب و فاضل بود و در دربار مستنصر، سمت ریاست شرطه و محتسبی بغداد را در اختیار داشت.((۲)) او به علمای شیعه احترام زیادی می گذاشت. وقتی شمس الدین فخار بن محمد موسوی (از خاندان معد که شیعه بود) به بغداد آمد، او را بسیار احترام کرد. شمس الدین فخار شعری در مدح فخرالدین گفت و او هم وعده داد که سفارش او را به پدرش یعنی قمی وزیر خواهد کرد و هزار دینار به همراه یک جامه فاخر به او هدیه داد.((۳))

در سال ۶۲۷ هجری قمری، مستنصر مأموریت اقدامات عمرانی در محله کرخ را به فخرالدین واگذار کرد. فخرالدین صفات خوبی داشت و به علما احترام می گذاشت، اما اخلاق خوبی نداشت و به مردم ستم می کرد و در دوران محتسبی خود بر بغداد، مجازات های سختی بر مردم اعمال نمود که هم مردم از او تنفر پیدا کردند و هم خلیفه مستنصر نسبت به پدر او یعنی وزیر بدبین شد. وزیر مؤید الدین قمی پس از ۲۳ سال وزارت، از کار برکنار شد و علت برکناری او همان اقدامات نابجای فرزندش فخر الدین بوده است. بدین روی، خلیفه، پدر و فرزند را به زندان انداخت که هر دو در زندان درگذشتند.((۴))

یکی از خاندان های شیعه، خاندان مختار بود. از این خانواده جلال الدین

ص: ۲۳۰

۱- . ابن فوطی، الحوادث الجامعه، ص۱۱-۱۳.

۲- . هندوشاه نخجوانی، تجارب السلف، ص۳۰۵.

۳- . ابن فوطی، الحوادث الجامعه، ص۸.

۴- . شیعیان بغداد، یعقوبی، محمد طاهر، ص۱۵۸.

عبدالله بن مختار علوی، از مشایخ فتوّت و صاحب فتوی بود و خلیفه ناصر در این موضوع به او مراجعه می کرد. مستنصر به پیشنهاد او، در کنار مرقد حضرت علی علیه السّلام لباس فتوّت پوشید.((۱))

خلافت مستعصم

مستعصم (۶۴۰- ۶۵۶هجری قمری) آخرین خلیفه عباسی بود. دوره خلافت او از این نظر مهم است که پایان آن مساوی با انقراض خلافت عباسی است. ضمن آنکه وضع شیعیان در این دوره، با دوره های پیشین متفاوت بود. مستنصر در جمادی الآخر سال ۶۴۰ هجری قمری، درگذشت.((۲))

وقتی مستنصر درگذشت، درگیری میان درباریان که نشأت گرفته از اختلافات تشیع و تسنن درباریان بود، دوباره زنده شد. اهل تسنن به تکاپو افتادند تا خود تکلیف خلافت را معین کنند و به همین دلیل، ابن ناقد وزیر و ابن علقمی استاد الدار خلیفه به مدت یک شبانه روز از مرگ خلیفه مستنصر بی خبر بودند و زمانی که از موضوع خلافت مستعصم آگاه شدند، با او بیعت کردند.((۳)) در واقع، اهل تسنن با مخفی کردن مرگ خلیفه، در صدد بودند به دور از رأی و نظر دیگران، خلیفه مورد نظر خود را انتخاب کنند، به همین جهت مرگ خلیفه را از ابن علقمی و ابن ناقد پنهان کردند، زیرا تفکر این افراد، چون که شیعه بودند، با تفکر آنها در تقابل بود.

مستعصم پس از رسیدن به خلافت، ابن ناقد را در منصب وزارت ابقاء کرد و

۱- . ابن فوطی، الحوادث و الجامعه، ص۷ و ۲۰.

۲- . همان، ص۹۴.

۳- . هندوشاه نخجوانی، تجارب السلف، ص۳۱۸.

ابن علقمی هم در سـمت اسـتاد الـداری خلیفه حضور داشت تا اینکه در سال ۶۴۲هجری قمری، ابن ناقـد از دنیـا رفت و خلیفه استاد الدار خود ابن علقمی را به وزارت منصوب کرد.((۱))

ابن علقمی فردی توانا، با تدبیر و سیاست مدار بود، و با توجه به نفوذ اهل تسنن، که با خلافت مستعصم شدّت گرفت، اگر ابن علقمی از چنین صـفاتی برخـوردار نبود، نمی توانست به مقـام وزارت دست یابـد. در واقع بـا توجه به نفوذ اهـل تسـنن، شـاید خلیفه، شـخص لایقی را در میان آنها نیافت که ابن علقمی را به وزارت منصوب کرد؛ همان گونه که مقام اسـتاد الـداری را به محیی الدین جوزی حنبلی واگذار کرد.((۲))

در مجموع، اگر چه مقـام مهم وزارت در اختیار شـیعیان بود، امّا نفوذ اهل تسـنن فراگیر بود و دربار خلیفه عملاً در اختیار آنها قرار داشت. این موضوع حاکی از آن است که وجود خلیفه ضـعیف و بی تدبیر، موجب افزایش اختلافات میان رجال سیاسی و دربار، بخصوص شیعه و سنی می شد و این خواست اهل تسنن بود که به آن نیز دست یافتند.

نظریه ابن طقطقی درباره مستعصم

ابن طقطقی درباره مستعصم می نویسد: در سال ۶۴۰ هجری قمری، با مستعصم بالله برای خلافت بیعت شد، او مردی خیرخواه، متـدین،نرم خو، خوش خلق، سـبک روح و عفیف اللسـان بود. قرآن را حفـظ بود و خطی نمکین داشت، امـا بی اراده، نـاتوان، غافل از امور مملکت و بی خبر از حقایق بود. او بیشتر

۱- . ابن فوطی، الحوادث الجامعه، ص۱۱۸.

۲- . همان، ص۱۲۹.

اوقاتش را صرف شنیدن موسیقی و نواهای خوش می کرد. همچنین اصحاب و یاران او همگی نادان و از فرومایگان بودند و بر وی تسلط داشتند، به جز وزیر او ابن علقمی که از برجستگان و خردمندان بود، ولی گفتارش مردود و دستش بسته و صبح و شام در انتظار عزل و زندان بود.((۱))

نظریه ابن العبری درباره مستعصم

ابن العبری درباره مستعصم می نویسد: او مردی خوش خوار و لذت جو و شیفته بازی با پرندگان بود، زنان بر او چیره بودند، رأیی ناتوان و عزمی سست داشت و از واجبات امور مملکت غفلت می ورزید. وقتی به او گفتند پیش از حمله مغول چاره ای بیندیشیم، گفت: بغدادبرای من بس است. آن ها نیز وقتی من همه بلاد را رها کردم و به بغداد قناعت نمودم، این اندك را بسیار نمی شمارند و تا زمانی که من در بغداد هستم این ها به این شهر حمله نخواهند کرد.((۲))

اقدامات مستعصم برای شیعیان با اغراض سیاسی

با توجه به این که شیعیان از دوره ناصر به قدرت فزاینده ای دست یافتند، مستعصم مجبور بود برای حفظ تعادل میان شیعه و سنی، اقداماتی برای تشیع انجام دهد.

در منازعات میان شیعه و سنی، خلیفه بیشتر به جانب داری از اهل تسنن می پرداخت، زیرا در مذهب متعصب بود و بیشتر اطرافیان او از اهل تسنن و در او تأثیرگذار بودند. اما مستعصم برای حفظ تعادل و راضی نگه داشتن شیعیان، به

۱- . ابن طقطقی، تاریخ فخری، ص۴۴۵.

۲- . ابن العبری، تاریخ مختصر الدول، ص۳۵۲.

آنها نیز توجه می کرد؛ از جمله این که به زیارت قبور ائمه اطهارعلیه السّلام می رفت و اقدام به بازسازی و تعمیر این مکان ها می نمود.

در سال ۶۴۱ هجری قمری، به زیارت مرقد حضرت موسی بن جعفرعلیه السّلام رفت، با اینکه هوا بارانی بود و همچنین در همان سال، به زیارت قبر سلمان در مدائن رفت.((۱))

مستعصم همچنین در ۶۴۱ هجری قمری، دارالضیافه ای برای علویان مقیم مشهد حضرت موسی بن جعفر ایجاد کرد.((۲)) در سال ۶۵۱ ق، خلیفه به زیارت مشهد امام حسین علیه السّلام رفت و اموال فراوانی صدقه داد و سپس به زیارت مشهد حضرت علی علیه السّلام رفت و در آنجا نیز صدقات زیادی داد.((۳))

مستعصم می دانست که در دربار، اهل تسنن متعصب و تندرو وجود دارند و از سوی دیگر شیعیان هم قدرتمند و با نفوذ هستند و وزارت ابن علقمی نمونه این قدرت بود، بنابراین لازم بود خلیفه به امور ارزشی شیعیان توجه کند تا قدری از التهابات سیاسی و اختلافات کاسته شود. البته این موضوع به ضعف خلیفه مربوط می شد. زیرا تاوان تندروی و افراط اطرافیان را علی رغم عقاید مذهبی خود پرداخت می نمود؛ یعنی بعید است مستعصم، که فردی متعصب در تسنن بود، تمایل به زیارت قبور ائمه اطهارعلیه السّلام داشته باشد، اما برای حفظ تعادل سیاسی به این کار اقدام می کرد.

۱- . شیعیان بغداد، یعقوبی، محمد طاهر، ص۱۶۳.

۲- . همان.

۳- . همان.

درگیری شیعه و سنی در دوره خلافت مستعصم

از دوره خلافت ناصر تا پایان خلافت مستنصر (از سال ۵۷۵ تا ۶۴۰ ق) نزاع و درگیری میان شیعه و سنی در بغداد بسیار محدود و خفیف بود، به جز چند سال اول خلافت ناصر که آن هم به دلیل عدم کنترل او بر اوضاع، درگیری های چندی رخ داد، ولی از آن پس، به طور بسیار محدود تنش های سیاسی و مذهبی رخ داد.

آغاز خلافت مستعصم، که همراه با قدرت گیری اهل تسنن و ترکان سنی بود، با شروع درگیری ها نیز همراه شد.

در سال ۶۴۰ ق، اهل تسنن محله «سوق السلطان» با شیعیان محله «مختاره» درگیرشدند و تعدادی از طرفین کشته شدند.((۱))

در سال ۶۵۳ ق، برگزاری مراسم مذهبی از سوی شیعیان با واکنش شدید اهل تسنن مواجه شد که موجب آشوب و درگیری میان اهالی کرخ و باب البصره گردیده و عده زیادی کشته شدند.((۲))

در دهه پایانی خلافت مستعصم، اوضاع کلی جامعه نامناسب بود؛ عواملی مانند قحطی و خشک سالی و طغیان رود دجله، موجب خسارت و کمبود مواد غذایی و به طور کلی، وضع بد اقتصادی مردم شد. از یک سو هجوم مغولها به عراق نیز سرایت کرد و خبر سیاسی و تأثیرات اقتصادی آن نمایان شد. از سوی دیگر، درباریان و اهل تسنن، به شدت در صدد کسب قدرت بیشتر بودند و به همین منظور، به تضعیف خلیفه پرداختند تا هر چه بیشتر بر او و خلافت مسلط

۱- . ابن فوطی، الحوادث الجامعه، ص۱۰۷.

۲- . همان، ص۱۷۳.

شوند. همچنین درگیری های سیاسی میان شیعه و سنی افزایش یافت واثرات آن در اجتماع نمایان شد.((۱))

واقعه کرخ (۶۵۴ ق) و مظلومیت شیعیان

در سال ۶۵۴ ق و در اواخر عمر خلافت عباسی، حادثه ای اتفاق افتاد که اگر چه ابتدا با یک جریان ساده آغاز شد، اما به یک درگیری بزرگ میان شیعه و سنی منجر شد و به حادثه کرخ مشهور شد که تأثیرات آن گسترده و با اهمیت بود، به گونه ای که این واقعه با سقوط بغداد پیوند خورد و کسانی که ابن علقمی وزیر را عامل سقوط بغداد معرفی می کنند، انگیزه او را از همکاری با مغول ها، انتقام از واقعه کرخ می دانند.

ماجرا از آنجا شروع شد که در ذی الحجه سال ۶۵۴ ق، یکی از شیعیان محله کرخ، اقدام به قتل یکی از افراد اهل تسنن کرد. اطرافیان خلیفه موضوع را به اطلاع او رساندند و مسأله را بزرگ جلوه دادند و مردم کرخ را مایه فساد و تباهی معرفی کردند. خلیفه هم فرمان تنبیه کردن آنها را

صادر کرد.((۲)) در پی صدور فرمان خلیفه، اهل تسنن با فرماندهی درباریان سنی مذهب که در رأس آنها فرزند خلیفه «مجاهدالدین ایبک دواتدار» قرار داشت، به سوی کرخ حرکت کردند تا به غارت آن اقدام نمایند. گروهی از مردم عوام هم همراه آنها به راه افتادند و محله کرخ را به آتش کشیدند، تاراج کردند، بسیاری از زن های شیعه را به اسارت بردند، عده کثیری را به قتل رساندند و بی حرمتی زیادی را روا داشتند، به

۱- . همان، ص۱۷۳-۱۷۴.

۲- . همان، ص۱۷۹.

گونه ای که خود مهاجمان با یکدیگر به رقابت برخاستند و به ربودن غنیمت ها از یکدیگر اقدام می کردند. خبر این واقعه و عمل کرد سپاه را به خلیفه دادند و خلیفه دستور توقف داد و به مردم کرخ امان داد. در این حال، بعضی از مردم کرخ به خانه های خود بازگشتند. اما برخی از مهاجمان که از عوامل اهل تسنن بودند، حاضر به خروج از کرخ نبودند که با زور و کشتن تعدادی، آنهارا بیرون کردند. خلیفه به سپاهیان دستور داد هر چه را که غارت کرده اند به صاحبانش برگردانند. اموال بسیاری جمع شده بود. مردم کرخ هم اقدام به پس گرفتن اموال خود کردند. همچنین خلیفه دستور داد زنان و اسیران را هم به صاحبانشان بازگردانند و در پایان کار، قاتل شخص سنی را بر دروازه شهر به دار آویختند.((۱))

همچنین در سال ۶۵۴ هجری قمری، مجدداً درگیری میان محله های اهل تسنن ایجاد شد و اهالی کرخ که از وضعیت خود ناراضی بودند، در این نزاع ها مداخله کردند و به کشتار عده زیادی پرداختند و در پی آن، خلیفه دستور سرکوب اهالی کرخ را صادر کرد که منجر به آتش زدن خانه ها و غارت آن ها شد.((۲))

در مجموع، دوران «مستعصم» برای شیعیان بغداد دوره ای نه تنها همراه با محدودیت بلکه همراه با محنت بود. واقعه کرخ چنان شیعیان را اندوهگین ساخته بود که هیچ

مرهمی نمی توانست درد آنها را تسکین دهد و البته این واقعه بیش از هر کس، متوجه اطرافیان خلیفه بود و شاید بتوان گفت: آنها خلیفه را فریب دادند و دستور حمله به کرخ را از او گرفتند وگرنه خلیفه برای ایجاد

۱- . ابن فوطی، الحوادث الجامعه، ص۱۷۹.

۲- . همان، ص۱۸۸.

تعادل، حاضر بود به زیارت قبور ائمه اطهارعلیه السّلام برود و به شیعیان امتیاز بدهد. اما چون ناتوان و بی تدبیر بود، چنین دستوراتی هم صادر کرد و اطرافیان خلیفه نیز، که هنگام به قدرت رساندن او تلاش می کردند، خواهان چنین خلیفه ای بودند که بتوانند این گونه از او استفاده کنند و به رقیب دیرینه خود یعنی شیعیان لطمه وارد کنند. به همین منظور، ایجاد محدودیت و مظلومیت برای شیعیان حتی در مراسم مذهبی، اعمال می شد. در سال ۶۴۸ ق، عزاداری و مرثیه خوانی و خواندن مقتل حسین بن علی علیه السّلام برای اهالی کرخ و مختاره ممنوع شد.((۱))

سرانجام مستعصم پس از مدت شانزده سال خلافت، در سال ۶۵۵ هجری هنگام حمله مهاجمین مغول، به دست «هلاکوخان» کشته شد و بدین وسیله سلسله عباسیان در بغداد منقرض گردید. چنانچه سعدی می گوید:

در آن ایام که ما را وقت خوش بود

ز هجرت ششصد و پنجاه و شش بود((۲))

اتهامات ناروا نسبت به ابن علقمی شیعی

متأسفانه برخی منابع در صدد هستند ثابت کنند که اصل تصمیم مغول ها در حمله به بغداد به تحریک و دعوت ابن علقمی بود، ولی همان طور که بیان شد حرکت مغول ها مسئله ای طبیعی و جزئی از تهاجم های دنباله دار آنها بود.

در خصوص نقش ابن علقمی در سقوط بغداد، منابع اهل تسنن تمامی اتهامات را متوجه وی می دانند و او را بانی و مسبب اصلی در سقوط بغداد و خلافت عباسی می شمرند. در خصوص کاهش سپاه معتقدند؛ او خلیفه را به

۱- . همان، ص۱۵۵.

۲- . خاتم الانبیاء و ظهور اسلام، محمد اعظم بنی عباسیان بستکی، ص۲۶۵.

کاهش سپاه متقاعد کرد و دلیل آنها این است که ابن

علقمی به خلیفه پیشنهاد داد با قطع حقوق سپاه، زمینه را برای فرستادن هدایای با ارزش برای مغول ها آماده کند تا شرایط صلح برقرار شود، در حالی که برخی منابع در مقابل می گویند: خلیفه عامل اصلی کاهش سپاه بود و ابن علقمی در صدد تجهیز سپاه بود، ولی خلیفه حاضر به همکاری و پرداخت هزینه های آن نبود.

مسئله دیگری که به ابن علقمی نسبت داده می شود ارتباط او با مغول ها است.

البته صرف ارتباط نمی تواند موجب اتهام شود، اما منابع اهل تسنن ارتباط مخفیانه و تحریک مغول ها برای حمله به بغداد را به ابن علقمی نسبت می دهند و در مقابل، منابعی که مدافع ابن علقمی هستند، در نفی این اتهام تلاش خاصی ندارند. اما یک حداقل رابطه را در مورد وزیر با مغولان می توان پذیرفت و آن زمانی بود که وزیر به طور رسمی نزد هلاکو رفت و علت آن هم تقاضای خود هلاکو بود و خلیفه نیز وزیر را تشویق به رفتن نمود و در آن ملاقات، هلاکو ابن علقمی را پسندید و از این مقطع، می توان رابطه حسنه میان وزیر و هلاکو را به طور قطع تأیید کرد، اگر چه در مورد پیش از این زمان هم نمی توان به طور قطع، رابطه این دو را نفی نمود و همانطور که ذکر شد، صرف رابطه ابن علقمی با هلاکوخان دلیل بر حمله و حرکت مغول ها نیست، بلکه این حمله یک حرکت و انقلاب درونی و طبیعی بود که از مغول ها سرزد و اینکه ابن علقمی در پاره ای از زندگی خود ارتباط با هلاکو خان داشت و باعث حمله مغول شد، مدعای بدون ادعا است.

مسأله نامه وزیر به ابن صلایا، حاکم شیعه اربل، یکی دیگر از مطالب بحث برانگیز در این موضوع است که وزیر از حادثه کرخ به شدت شکوه نمود، ولی

ص: ۲۳۹

منابع، انگیزه اصلی وزیر را کمک به مغول برای انتقام از واقعه کرخ می دانند.((۱))

از مباحث فوق می توان چنین نتیجه گرفت که ابن علقمی یک شیعی متعصب بود و تقابل اهل تسنن با شیعیان بخصوص ابن علقمی در سالهای پایانی به اوج خود رسیده بود. درباره کاهش سپاه بغداد نمی توان نقش ابن علقمی را پذیرفت، اما در ارتباط او با مغول ها نمی توان ابن علقمی را تبرئه کرد، البته نه به نحوی که منابع اهل تسنن ذکر کرده اند؛ یعنی ارتباط مخفیانه که موجب تحریک مغول ها برای حمله به بغداد شود.

علل بقاء تشیع

کسانی که صفحات گذشته را خوانده اند یک سؤال برایشان پیش می آید که چرا شیعیان منقرض نشده اند و عباسیان با آن همه قدرت و شکوه و جلالت منقرض شده اند؟ اصلا چرا با آن همه مبارزات خونین از صدر اسلام تاکنون شیعیان باقی مانده اند؟ خلاصه با آن همه مصیبت ها، چه در دوران امویان و چه در دوران عباسیان و ... چه شد که در همه ی کشورهای روی زمین، هنوز شیعه موجود است؟ در صورتی که با این مقدمه باید اثری از شیعیان نباشد.

آنچه مهم است این است که در تمام مصائب تاریخ، برای شیعیان هیچ پشتیبان دیگری غیراز عقیده و ایمان وجود نداشت و اکثر انقلاب های شیعیان همواره با شکست و فرار همراه بود.

به رغم این همه اسباب انقراض و نابودی، سرّ بقاء و ترویج تشیع در چیست؟ و چه شده است که اکنون میلیونها شیعه در روی زمین زندگی می کنند؟ چرا روز به روز بر تعداد شیعیان افزوده می شود؟

۱- . یعقوبی، محمد طاهر، شیعیان بغداد، ص۱۹۸-۱۹۹.

علت بقاء تشیع این است که شیعه طبق سفارش رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم متمسک به دو ثقل؛ یعنی قرآن و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم شده است.

این اتصال و ارتباط شیعه با این دو شیء گرانبها در طول حیاتش، باعث شده است که شیعه همواره مورد حمایت و حفاظت خدای تعالی و خاندان عصمت و طهارت علیه السّلام باشند و خاندان عصمت و طهارت علیه السّلام با تحمل هرگونه سختی و حتی شهادت، با تمام توان از مکتب شیعه که در واقع همان اسلام اصیل است، حفاظت نموده اند و گرچه شیعه در طول تاریخ با بحران های جدی مواجه شده است ولی چون اهل بیت علیه السّلام مجری اوامر الهی بوده و با قدرت الهی تأیید شده بودند، باعث بقاء شیعه گردیده اند.

در دوران غیبت امام عصر علمای شیعه که پیرو و دنباله روی اهل بیت علیه السّلام بوده اند، راه آن ها را ادامه داده و با حمایت های الهی و عنایات اهل بیت علیه السّلام نقش مهمی در حفاظت و بقای تشیع ایفا نموده اند.

بنابراین شیعه همواره مؤید به تأییدات الهی و خاندان عصمت و طهارت علیه السّلام بوده و با وجود دشمنان سرسخت و بی رحم و خونخواری که داشته است باقی مانده و به حیات خود ادامه داده است.

فصل دهم: انقراض سلسله بنی عباس

اشاره

ص: ۲۴۲

سرانجام بنی عباس

سال هجرت ششصد و پنجاه و شش

روز یک شنبه، چهارم از صفر

شد خلیفه جانب عقبی روان

دولت عباسیان آمد بسر((۱))

هلاکو خان پسر تولی خان بن چنگیز مغول از صحرای چین و ممالك شرق، در سال ۶۵۴ هجری به کشورهای غرب حمله و هجوم آورد و مجموعه قلاع و شهرها را تسخیر و چه بسا شهرهای معمور را با خاک مسطح گردانید.((۲))

زمانی که شرایط هلاکو از سوی خلیفه پذیرفته نشد، هلاکو تصمیم قطعی خود را مبنی بر تصرف بغداد عملی کرد. در این زمان، شهرهای مسیر بغداد یکی پس از دیگری در برابر تهاجم مغول ها سقوط کرد و حاکمانی مثل بدرالدین لؤلؤ، حاکم موصل، و اتابک ابوبکر، حاکم فارس، به مغول ها پیوستند.((۳))

تنها امیری که به خلیفه وفادار ماند، ابن صلایا امیر شیعه اربل بود که به گفته همدانی، او در صدد تجهیز سپاه برای مقابله با مغول ها بود که خلیفه توجهی به اقدام او نکرد.((۴))

هلاکوخان متوجه بغداد شد، اردوی هلاکو و لشکر بی شمار مغول، بغداد را

۱- . از نصیر الدین طوسی.

۲- . خاتم الانبیاء و ظهور اسلام، محمد اعظم بنی عباسیان سبتکی، ص۲۶۵.

۳- . عطا ملک جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۲، ص۱۹۰.

۴- . رشید الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، ج ۲، ص۱۰۰۵.

محاصره کرده و برج و بارو و دیوارهای گرد شهر را بوسیله منجنیق سنگ باران نموده، پس از مدتی محاصره طولانی که به طور کلی آذوقه بر روی مردم شهر مسدود شده بود، ناچار با اصرار و تکلیف یکی از وزراء؛ علی بن محمد علقمی که گویا در خفا با هلاکو مرتبط بود، تسلیم شدند.

هنگامی که هلاکو به بغداد نزدیک شد، سپاه خلیفه که حدود هزار نفر بودند شکست خورد،اگر چه در مراحل اولیه پیروزی هایی داشت.((۱)) درباره خلیفه گفته شده است که حتی در حین جنگ هم توجهی به امور نداشت، به گونه ای که در زمان درگیری سپاه خلیفه با مغول ها، او در حجره خود مشغول تماشای نمایش کنیزک خود بود. در این زمان، تیری از پنجره وارد شد و دخترک را به قتل رساند که همین موجب وحشت خلیفه شد.((۲))

پس از این ماجرا، خلیفه که متوجه وخامت اوضاع شده بود و از امدادهای غیبی نا امید شد، ابن علقمی و ابن درنوس را با هدایای فراوان نزد هلاکو فرستاد، اما هلاکو نمایندگان خلیفه را نپذیرفت.((۳))

نقش شیعیان در حادثه سقوط بغداد و انقراض بنی عباس

درباره نقش توده شیعیان در حادثه سقوط بغداد، منابع سکوت اختیار کرده اند و شاید آن قدر ابن علقمی و نقش او برای آنها مهم بوده است که تمام صفحه را به او اختصاص داده اند.

البته نمی توان نقش چندانی برای شیعیان قائل شد، زیرا در این واقعه، مردم

۱- . ابن فوطی، الحوادث الجامعه، ص۱۹۲.

۲- . همان.

۳- . همان، ص۱۹۳.

اعم از شیعه و سنی نقش آفرین نبودند و حادثه سقوط بغداد پیش از آنکه یک واقعه نظامی باشد، یک واقعه سیاسی بود. سقوط بغداد با جنگ صورت نگرفت و اگر هم جنگی رخ داد، بسیار مختصر و کوتاه بود و اصولاً دفاعی انجام نشد که در آن برای شیعیان نقشی قائل شویم. به همین دلیل، منابع اعم از شیعه و سنی، در این خصوص مطلبی ارائه نمی دهند. اما اینکه هلاکو و مغول ها در ماجرای سقوط بغداد با شیعیان چگونه رفتار کردند، برخی بر این عقیده اند که شیعیان در این واقعه، از مصونیت برخوردار شدند و شاید نقش ابن علقمی و همچنین خواجه نصیر الدین طوسی در این مصونیت مورد نظر باشد.

در تاریخ جهانگشا آمده است: هلاکو هنگام فتح بغداد دستور داد: بنویسند جماعت سادات و دانشمندان و مشایخ و کسانی که با ما جنگ نکنند در امان هستند.((۱))

مغول ها پس از قتل خلیفه، به قتل و غارت در شهر پرداختند که عده زیادی در این حادثه کشته شدند. «ابن فوطی» مکان های امنی را برای مردم هنگام تهاجم مغول ها معرفی می کند. خانه ابن علقمی و صاحب دیوان ابن دامغانی و خانه حاجب الباب ابن دوامی برای مردم، محله های امن بودند.((۲))

همچنین ابن فوطی از تجّار بغداد سخن می گوید که در واقعه سقوط بغداد به عنوان جاسوسان هلاکو نقش داشتند و هنگام تهاجم، منزل برخی از این تجّار هم برای مردم محل امن شده بود.((۳))

۱- . عطا ملک جوینی، تاریخ جهانگشای، ج ۳، ص۲۸۸.

۲- . ابن فوطی، الحوادث الجامعه، ص۱۹۵.

۳- . همان، ص۱۶۲ و ۱۹۵.

مظلومیت شیعیان حتی هنگام حمله مغول

در زمـان خلافت عباسـیان، اکثر حکم رانان عباسـی، ظلم های بی شـماری را نسبت به علویان روا داشـتند و همیشه آنها را در خفقان شدید قرار می دادند تا اینکه سرانجام این ظلم هادامنگیر خودشان شد و بستر انقراض حکومت آنها را مهیا کرد.

در هنگـام حمله مغول به بغـداد، از طرف گروه مهـاجم، ظلم های زیادی به شـیعیان وارد شـد، به طوری که همـدانی در کتاب جـامع التواریـخ خود می نویسـد: مغول هـا در مـاجرای حملات خود، به مرقـد ائمه تشـیع علیه السّـلام ماننـد مشـهد موسـی بن جعفرعلیه السّلام آسیب رساندند و آن را ویران کرده و به آتش کشیدند.((۱))

پس می توان به این نتیجه رسـید که وقتی به مرقـد پیشوای شـیعیان چنین اهانتی را روا داشـته اند، به طریق اولی نسبت به خود شیعیان جسارت های شدیدتری را تحمیل کردند و به غارت و کشتار آنها پرداختند.

علل انقراض بنی العباس

۱. فقـدان عـدالت اجتماعی: اکثر خلفای عباسـی با روی کار آمـدن، فقط در فکر تزاید ظلم بودند((۲)) و هیچ وقت نتوانسـتند عدالت را

در جـامعه و حکومت پیـاده کننـد تـا آنجا که مردم سـتم دیـده حتی حسـرت روزگار ظلم و جور امویان را می برنـد.((۳)) و هجوم هلاکوخان مغول را با آن همه خونریزی و مصیبت نیز، راه

۱- . رشید الدین فضل الله همدانی، جامع التواریخ، ج ۲، ص۱۰۱۷.

۲- . البته بعضـی از خلفای عباسـی مثل ناصـر رفتار مناسبی با شـیعیان هم عصـر خود داشـتند ولی همین اشغال منصب خلافت، خود ظلم عظیمی است.

۳- . الاغانی، ج۱۶، ص۸۴.

نجاتی برای خود می شمردند. در همین ایام ظهور سلسله های مختلف حکومتی در سراسر قلمرو اسلامی تا آنجا پیش رفته بود که به قولی «هیچ کس حاضر نشد به خاطر عباسیان دست به پیکار بزند...».((۱))

۲. سرایت کردن اختلافات و خصومت های میان دیوان سالاران و درباریان - خصوصاً اختلافات میان شیعه و سنی - به جامعه.

۳. سال ۶۵۴ ق، حادثه کوچکی میان شیعه و سنی به بحرانی بزرگ تبدیل شد که واقعه معروف «کرخ» را رقم زد، در حالی که می توانستند با اندک تأملی، حکم شرعی آن را جاری کنند و کار به نزاع بزرگ میان شیعیان و اهل تسنن سوق داده نشود.

۴. حرکت مغول ها به بغداد امری قابل پیش بینی بود و خلیفه می توانست لشکر خود را برای جنگ مهیا کند، ولی در خانه نشست و مشغول خوش گذرانی بود.

۵. رواج زرق و برق و تبذیر و اسراف در امور حکومتی.((۲))

۱- . برتوادشپولر، جهان اسلام، ج ۱، ص۱۵۷.

۲- . برای نمونه به کتاب کلیات عقاید ابن خلدون، ص۲۳۲ به بعد مراجعه فرمایید.

منابع و مآخذ

قرآن کریم.

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ۲۰جلدی، ۱۹۶۴م، دار احیاء الکتب العربیه.

۲. ابو مسلم از واقعیت تا افسانه، دکتر مهدی علائی حسینی، مشهد: انتشارات استان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۵.

۳. الآثار الباقیه عن القرون الخالیه، ابو ریحان بیرونی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ش.

۴. اثبات الوصیه، مسعودی، الطبعهْ الرابعهْ، نجف: المطبعهْ الحیدریهْ، ۱۳۸۱ه- ق.

۵. اخبار الدولهْ العباسیه، تحقیق: عبد العزیز الدوری و عبد الجبار مطلبی، بیروت: دارالطلیه، ۱۹۷۱.

۶. الارشاد، شیخ مفید، ترجمه: محمد باقر ساعدی خراسانی، تهران: کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۷۶.

۷.ارشاد، محمد بن مفید، قم: مکتبه بصیرتی.

۸. اصول کافی، ثقهْ الاسلام حکیمی، ۸ جلدی، طبع دوم، تهران: مکتبهْ الصدوق، ۱۳۸۱ ه- ق.

۹. اعتقادات صدوق، انتشارات نهضت زنان مسلمان.

۱۰. اعلام الوری، فضل بن حسن طبرسی، تهران: دارالکتب الاسلامیه.

۱۱. اعلام الوری، فضل بن حسن طبرسی، چاپ سوم، تهران: دار الکتب الاسلامیه.

۱۲. الاعلام، خیرالدین زرکی، بیروت: دارالعلم للملایین، ۱۴۰۴ ه- .ق.

۱۳. اعیان الشیعه، سید محسن امین، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۵۳ه- ق.

۱۴. آل بویه، علی اصغر فقیهی، تهران: انتشارات صبا، ۱۳۶۵ه- ش.

۱۵. الامام الصادق، مظفر محمد حسین، قم: موسسه النشر السلامی، ۱۴۲۱.

۱۶. الامام الصادق علیه السّلام و المذاهب الاربعه، اسد حیدر، بیروت، دار الکتب العربی، چاپ سوم، ۱۳۹۰ ق.

۱۷.الامام الهادی من المحد الی اللحد، به

نقل از خطط مقریزی، محمد کاظم قزوینی معروف به علامه قزوینی.

۱۸. انوار جاویدان و تاریخ چهارده معصوم، سید مختار میر عظیمی، تهران: انتشارات پیام آزادی، ۱۳۸۴ه- ش.

۱۹. بحار الانوار، محمد باقر علامه مجلسی، تهران: المکتبهْ الاسلامیهْ، الطبعه الثانیه، ۱۱۰ج، ۱۳۸۶ ه- .ش.

۲۰. البدایهْ و النهایهْ، ابن کثیر، بیروت: دار المعارف، ۱۹۷۷ م.

۲۱. پرتویی از زندگانی شش معصوم مدینه منوره، علی عطائی اصفهانی، قم، انتشارات مرکز فقهی ائمه اطهار علیهم السلام .

۲۲. پیشوای نهم حضرت امام محمد تقی، قم: مؤسسه در راه حق، ۱۳۶۶ه- ش.

۲۳. تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ ق.

ص: ۲۵۰

۲۴. تاریخ اسلام، ذهبی، بیروت: دارالکتاب العربی، ۱۴۱۰ ه- ق.

۲۵. تاریخ الخلفاء، جلال الدین سیوطی، بغداد: مکتبهً المثنی، ۱۳۸۳ه- .ق.

۲۶. تاریخ تشیع در ایران، احمد مشکوهً کرمانی، ۱۳۸۵ ه- .ش.

۲۷. تاریخ جهان گشا، جوینی، عطاملک بن محمد، تهران: نقش قلم، ۱۳۷۸.

۲۸. تاریخ چهارده معصوم، علامه مجلسی محمد باقر، قم: سرور، ۱۳۷۴ه- ش.

۲۹. تاریخ خوارزم شاهیان، خلعتبری، الهیار، تهران، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم، ۱۳۸۱ ه- .ش.

۳۰. تاریخ روضهْ الصفا، میرخواند، محمد بن خاوند شاه، تهران: انتشارات اساطیر.

۳۱. تاریخ زندگانی امام جوادعلیه السّلام، علی رفیعی، انتشارات فیض کاشانی.

۳۲. تاریخ زندگانی امام رضاعلیه السّلام، علی رفیعی، انتشارات فیض کاشانی.

۳۳. تاریخ زندگانی ائمه معصومین علیه السّلام، زندگی امام موسی کاظم علیه السّلام، علی رفیعی، سید محمد حسینی، انتشارات مؤسسه تحقیقاتی و انتشاراتی فیض کاشانی، ۱۳۷۴ه- ش.

۳۴.تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، انتشارات بدرقه جاویدان، ترجمه ابو القاسم پاینده.

۳۵. تاریخ شیعه در ایران از آغاز تا طلوع دولت صفویه، رسول جعفریان، قم: انتشارات انصاریان، ۱۳۸۵.

۳۶. تاریخ طبری، ابن جعفر محمد بن جریر طبری، بیروت، لبنان: دار التراث.

۳۷. تاریخ فخری، ابن طقطقی، محمد بن علی، وحید گلپایگانی، تهران: بنگاه

ص: ۲۵۱

ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰ ه- .ش.

۳۸. تاریخ مختصر الدول، ابن عبدی، غریفوریوس هارون، بیروت: دارالکتب العلیه، ۱۴۱۸ ق.

۳۹. تاریخ مفصل اسلام، حسین عماد زاده، انتشارات اسلام.

۴۰. تاریخ ملل و دول اسلامی، کارل بروکلمان، مترجم، جزایری هادی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۶ ه- .ش.

۴۱. تاریخ یعقوبی، ابن واضح، نجف: المکتبةً الحیدریه، ۱۳۸۴ ه- ش.

۴۲. تتمةْ المنتهی، حاج شیخ عباس قمی، تهران: کتاب فروشی مرکزی، ۱۳۳۳ه- ش.

۴۳.التحقیق فی کلمات القرآن، علامه حسن مصطفوی، تهران: بنیاد ترجمه و نشر، ۱۳۶۰ه- .

۴۴. تذکرةْ الخواص، سبط بن جوزی، نجف: منشورات المطبیةْ الحیدریه، ۱۳۸۳ه- ق.

۴۵. التفسیر، عیاشی، محمد بن مسعود، تصحیح و تعلیق حاج سید هاشم رسولی محلاتی، قم: المکتبةً العلمیةً ۱۳۳۹.

۴۶. التنبیه و الاشراف، مسعودی، قاهره؛ علی بن الحسین، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۵.

۴۷. جامع التواریخ، رشید الدین فضل الله همدانی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲ ه- .ش.

۴۸. چکیده ای از تاریخ اسلام، کریم جعفر تبار، انتشارات صالحان، ۱۳۸۶ه- ش.

۴۹. حکومت عباسیان در پیشگاه تاریخ، معتمد خراسانی، تهران: انتشارات

ص: ۲۵۲

هجرت، ۱۳۶۲ ه- .ش.

۵۰. الحوادث الجامعه، ابن فوطی، عبدالرزاق بن محمد، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱ ه- .ش.

۵۱. حیات فکری سیاسی امامان شیعه، رسول جعفریان، تهران: نشر علم، ۱۳۹۰ ه- .ش.

۵۲. الحیاهْ السیاسیهْ الامام الرضاعلیه السّلام، جعفر مرتضی الحسینی العاملی، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه، چاپ دوم، ۱۳۶۲ه- ش.

۵۳. خاتم الانبیاء و ظهور اسلام، محمد اعظم بنی عباسیان بستکی، بی جا، بی تا.

۵۴. در مکتب احیاگر تشیع امام صادق علیه السّلام، علی قائمی، انتشارات امیدی، ۱۳۷۷ ه- .ش.

۵۵. دولت عباسیان، محمد سهیل طقوش، ترجمه: حجت الله جودکی، قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.

۵۶. رجال شیخ طوسی، نجف: المطبعهْ الحیدریه.

۵۷. رجال کشی، شیخ طوسی، مشهد: دانشگاه الهیات و معارف اسلامی، ۱۳۴۸ ه- .ش.

۵۸. روایت انقلاب، جواد محدثی.

۵۹. روضهْ الواعظین، فتال نیشابوری، محمد بن احمدی، قم: الشریف الرضی، ۱۳۶۸ ه- .ش.

۶۰. زندگانی چهارده معصوم، ولی الله فراهانی، سعید قانعی، نشر نغمه، ۱۳۸۷ ه- .ش.

۶۱. زیباترین تک بیتی ها، امیر ملک محمودی.

ص: ۲۵۳

۶۲.سوگنامه ی آل محمد، محمد اشتهاردی، قم:

انتشارات ناصر، ۱۳۷۵ ه- .ش.

۶۳. سیر اعلام النبلاء، ذهبی، محمد بن احمد، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۷ق.

۶۴. سیره ی پیشوایان، مهدی پیشوایی، قم: چاپ مؤسسه امام صادق علیه السّلام،۱۳۸۴ه- ش.

۶۵. شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ابن العماد احمد بن محمد حنبلی، دمشق: دار ابن کثیر، ۱۴۰۶ ه- ق.

۶۶. الشیعه و الحاکمون، محمد جواد مغنیه، قم: انتشارات دار الکتب الاسلامیه، ۱۴۳۵ه- ق.

۶۷. شیعه و زمامداران خودسر، محمد جواد مغنیه، ترجمه: مصطفی زمانی، مؤسسه انتشارات نبوی، چاپ اول، ۱۳۹۰ه- ش.

۶۸. شیعیان بغداد، محمد طاهر یعقوبی، انتشارات شیعه شناسی، ۱۳۸۵ه- ش.

۶۹. ضحی الاسلام، رامین راصد، مکتبه الأسره، ۱۳۷۸ ه- .ش.

۷۰. طبقات اعلام الشیعه، شیخ آقا بزرگ طهرانی، محمد حسن، قم: موسسه اسماعیلیان ۱۲۹۲ ق.

۷۱طبقات ناصری، عثمان بن محمد، کابل:

انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۴۲ ه- .ش.

۷۲. علل الشرایع، شیخ صدوق، قم: مکتبهْ الطباطبایی.

۷۳. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، بیروت: موسسه الاعلمی، ۱۴۰۴ه- ق.

۷۴. غرر الحکم و دررالکلم، گردآوری محمد علی انصاری قمی، ۱۳۷۸ ق.

۷۵. الفخری، محمد بن علی بن طباطبا، نشر دار بیروت للطباعهْ و النشر.

۷۶. فرزندان آل ابی طالب، ابو الفرج علی بن الحسین اصفهانی، مترجم: جواد فاضلی، تهران: علمی، ۱۳۳۹ ش.

۷۷. فرق شیعه، نوبختی، حسن بن موسی، تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی، ۱۳۶۲.

۷۸. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، دار الصادر بیروت، ۱۳۸۵ه- ش.

۷۹. کشف الغمه، علی بن عیسی الاربلی، تبریز: مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ه- ق.

۸۰. کفایهْ الاثر، ابو القاسم علی بن محمد بن علی خراز قمی، قم: انتشارات دلیل ما، ۱۴۳۰ ق.

۸۱. لسان العرب، ابن منظور محمد بن مکرم، بیروت: داراحیاءالثرات العربی، ۱۴۱۶ ق.

۸۲. مأثر الانافه، قلقشندی، الطبعهْ الثانیهْ، کویت: شوقی ابوخلیل.

۸۳. مرأهْ الزمان فی تاریخ الاعیان، سبط ابن جوزی، بغداد: دارالوطنیه، ۱۹۹۰م.

۸۴. مروج الذهب، مسعودی، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ه- ق.

۸۵. مستدرک الوسائل، نوری، حسین بن محمد تقی، تهران: المکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۲ ق.

۸۶. مسند الامام الجوادعلیه السّلام، شیخ عزیز الله عطاردی، قم: المؤتمر العالمی للامام الرضاعلیه السّلام، ۱۴۱۰ه- ق.

۸۷. مسند الامام رضاعلیه السّلام، شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد حمری جوینی.

۸۸. معراج السعاده، ملا احمد نراقی، قم: موسسه انتشارات هجرت، چاپ هشتم، ۱۳۸۱.

ص: ۲۵۵

۸۹. المفردات فی غریب القرآن، راغب اصفهانی، حسین بن محمد، سنندج: آراس، ۱۳۸۹.

۹۰. مقاتل الطالبیین، ابو الفرج اصفهانی، نجف: مکتبه الحیدریه، چاپ دوم، ۱۳۸۵ ه- ق.

۹۱.مقالات تاریخی، رسول جعفریان، قم: نشرالهادی.

۹۲. المقالات و الفرق، اشعری قمی، سعدبن عبدالله، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱ ه- .ش.

۳۲. مناقب، ابن شهرآشوب، چهار جلدی در دو جلد، قم: حوزه علمیه.

۹۴. النزاع و التخاصم، نقی الدین مقریزی، قم: انتشارات شریف رضی، چاپ اول، ۱۴۱۲ه- ق.

۹۵. نظریهْ الامامه، الجندی محمد علی، قاهره: مکتبه الزهراء، ۱۹۹۱ م.

۹۶. نهضت های پس از عاشورا، علی نظری منفرد، قم: انتشارات سرور، شریعت، ۱۳۸۶ ه- .ش.

۹۷. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، تحقیق: شیخ عبدالرحیم ربانی شیرازی، تهران: کتابفروشی الاسلامیه، ۱۳۹۵ ه- .ق.

۹۸وفیات الاعیان، ابن خلکان، احمد بن محمد، بیروت: دارالفکر، ۱۳۹۷ ق.

ص: ۲۵۶

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


قائمیه
مرکز تحقیقات رایانه ای
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹